

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

علوم و معارف قرآنی (۳)

رشته علوم و معارف اسلامی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه



www.Daneshchi.iR





وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:

علوم و معارف قرآنی (۳) - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۲۲۳۴

پدیدآورنده:

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

داوود بهرامسری، احمد جهان‌بخش، سیدمحمد دلبری، مهدی سپهری، مرضیه سمیع‌زاده، اشرف علی عسکری، محمدحسین فریدونی (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
علی امینیان، سید سجّاد طباطبایی نژاد (اعضای گروه تألیف) - افسانه حجتی طباطبایی (ویراستار)

مدیریت آماده‌سازی هنری:

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی:

احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - محمد مهدی ذبیحی فرد (مدیر هنری) - آزاده امینیان (طراح گرافیک، صفحه‌آرا و طراح جلد) - بهناز بهبود، مرضیه اخلاقی، صمد اصولی‌هلان، فاطمه پزشکی، راحله زادفتح‌آله (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، ۸۸۸۳۰۹۲۶۶، ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر:

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران: ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) - تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، ۴۴۹۸۵۱۶۰، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه:

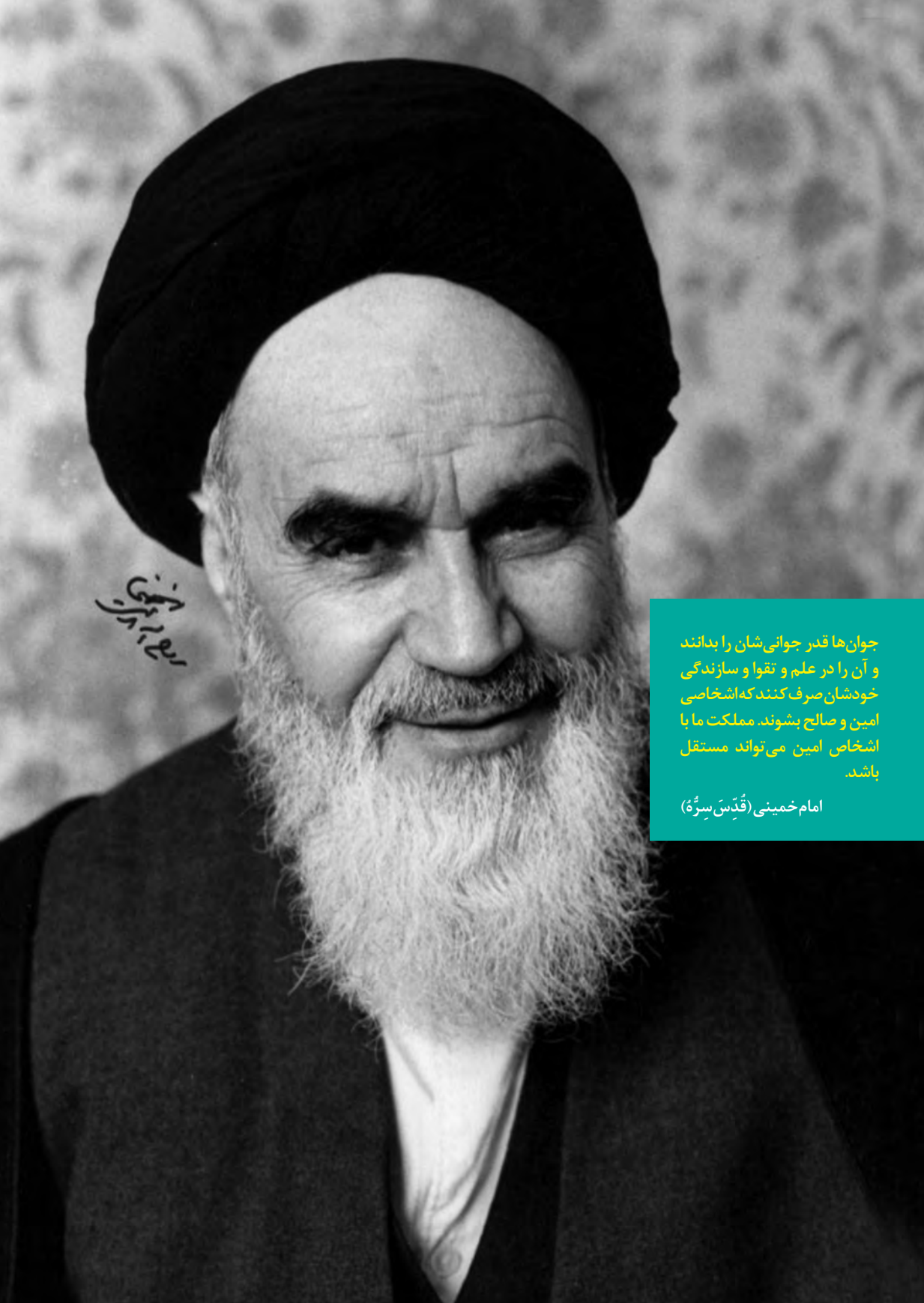
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ:

چاپ چهارم و ۱۴۰۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۲۳۶-۲

ISBN: 978-964-05-3236-2



روح را در کمال

جوان‌ها قدر جوانی‌شان را بدانند
و آن را در علم و تقوا و سازندگی
خودشان صرف‌کنند که اشخاصی
امین و صالح بشوند. مملکت ما با
اشخاص امین می‌تواند مستقل
باشد.

امام خمینی (قَدَسَ سِرُّهُ)

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

محتوای این کتاب تا پایان سال تحصیلی ۱۴۰۲ - ۱۴۰۱ تغییر نخواهد کرد.

فهرست

۱ | درس اول:

ما ز بالایم و بالا می‌رویم ۱۲

۲ | درس دوم:

جهانی زیبا، شایسته‌ترین آفریده ۲۴

۳ | درس سوم:

حیات انسان در دنیا ۳۸

۴ | درس چهارم:

آن‌گاه که انسان خود را گم می‌کند! ۵۰

۵ | درس پنجم:

حیات طیبه؛ حیاتی شایسته‌ترین جانشین الهی (۱) ۶۲

۶ | درس ششم:

حیات طیبه؛ حیاتی شایسته‌ترین جانشین الهی (۲) ۷۴

۷ | درس هفتم:

زندگی اجتماعی انسان در قرآن ۸۸

۸ | درس هشتم:

هویت اجتماع از منظر قرآن ۱۰۲

۹ | درس نهم:

تقابل جبهه حق و باطل در قرآن ۱۱۶

۱۰ | درس دهم:

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۱۳۲

عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتَّوْرُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ وَالرِّسُّ النَّاقِعُ وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ

به کتاب خدا محکم چنگ بزنید؛ زیرا رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار.
شفابخش و پرمنفعت است و سیراب کننده و فروشنانده عطش (تشنگان حق).
تمسک جویان را حفظ می‌کند و نجات‌بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند.
نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۱۵۶

سخنی با دبیر محترم

همکار گرامی؛ سلام
برنامه درسی علوم و معارف قرآنی در پایه‌های دهم و یازدهم، دانش‌آموزان را با انواع مختلف علوم قرآن آشنا کرده و حال نوبت آن است که دانش‌آموزان از این علوم برای دریافت معارف قرآنی استفاده کنند. کتاب حاضر با پیوند میان «علوم قرآن» و «معارف قرآن» دانش‌آموزان را به فهم روشمند آیات قرآن و دریافت معارف بی‌بدیل آن مبتنی بر علوم قرآن تشویق می‌نماید. اهداف کلی این کتاب عبارت‌اند از:

الف - آموزش معارف قرآنی با موضوع «انسان‌شناسی در قرآن» (مبتنی بر آراء تفسیری علامه طباطبائی^۱)

- الف-۱. مطالعه «انسان» در سیر تکاملی خود از «حیات دنیا» به «حیات طیبه»
- الف-۲. تحلیل معنای «زندگی اجتماعی انسان» از منظر انسان‌شناسی قرآنی.

ب- تمرین قرائت، تدبّر و فهم آیات قرآن مرتبط با این موضوع

اهداف فوق در قالب ده درس در کتاب ارائه شده است. شمای کلی محتوای کتاب در تصویر صفحه بعد آمده است:

۱. البته از نظر سایر دانشمندان چون آیت الله جوادی آملی و شهید مطهری (ره) نیز برای تبیین مسائل، استفاده شده است.

حیات انسان

حیات اجتماعی انسان‌ها

مقام خلیفه الهی
«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

خلقت برای نیل به...

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

حیات طیبیه
حیات خود حقیقی انسان

مرتبه عالی حیات انسان که مربوط به خود
عالی اوست و در عرصه ارتباط مؤمنان با
یکدیگر و اتصال آنها به ولی حق اتفاق می‌افتد
و آثاری بر آن مترتب است.

حیات دنیا
حیات خود ناحقیقی انسان

مرتبه پایین‌تر حیات
انسان که مربوط به
خود دانی و جسم
مادی اوست.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

انسان به عنوان جانشین الهی، استعدادها
عظیمی دارد اما از این استعدادها و جایگاه
حقیقی خویش غافل شده است و باید با
بهره‌گیری از این استعدادها به سوی جایگاه
حقیقی خود حرکت کند.

انسان موجودی اجتماعی است و از این رو،
اجتماع بستری برای رشد یا سقوط انسان‌هاست

بیان هویت مستقل برای جامعه در نگاه قرآن؛
هویتی که برآیند روح جمعی انسان‌ها بر محور فرهنگ،
آیین و اعتقادات حق یا باطل است.

نگهبانی و مدیریت این
روح جمعی در جامعه از
طریق اتخاذ ولی

ولی

ولی حق

ولی باطل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ
لِمَا يُحْيِيكُمْ

فَاعْرِضْ عَنْ مَن
تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا
وَلَمْ يُدِّ إلَّا
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

مسیر سعادت‌مندی

مسیر شقاوت‌مندی

■ روش تدریس

برای تدریس هر درس، حداقل دو هفته آموزشی (جلسه) در نظر گرفته شده است. البته برخی دروس که حجم بیشتری دارند، می‌توانند در سه جلسه تدریس شوند. در ابتدای هر درس، آیاتی متناسب با هدف آموزشی درس گنجانده شده است. دانش‌آموزان در آغاز تدریس درس یا پس از آن، آیات را حداکثر در ۱۰ دقیقه قرائت می‌کنند. دبیر محترم در این خصوص توجه داشته باشد که :

■ هدف از ارائه این بخش، تمرین قرائت از سوی دانش‌آموزان است، نه آموزش قواعد تجویدی. از دانش‌آموزان انتظار می‌رود که بتوانند قواعد تجویدی پیش‌آموخته را در تلاوت خود رعایت کنند.

■ به دلیل کمبود وقت، حین قرائت آیات یا بعد از آن، وارد ترجمه آیات برای دانش‌آموزان نشوید.

■ آموزش معارف قرآنی (انسان‌شناسی در قرآن)

با توجه به اینکه بیش از ۹۰ درصد مباحث کتاب به آموزش معارف قرآنی اختصاص دارد زمان تدریس نیز باید متناسب با آن تنظیم شود. برای آموزش این بخش، به نکات زیر توجه داشته باشید :

■ از آنجا که مباحث دروس تا حدودی نظری است، محتوای کتاب زمانی نتیجه بخش خواهد بود که عرصه حضور، فعالیت و خلاقیت‌های فکری دانش‌آموزان باشد و شهادت اندیشیدن به آنان بدهد. بر این اساس، روش تدریس ما نباید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموزان مجبور باشند کتاب را چند بار بخوانند و حفظ کنند. حتماً در بخش «تدبرهای قرآنی» کتاب، توقف کافی را داشته باشید تا دانش‌آموزان، خود دریافت معارف قرآنی را به صورت روشمند تجربه نمایند.

تمرین‌هایی که دانش‌آموزان در کلاس انجام می‌دهند با دو عنوان در درس‌ها آمده‌اند :

■ **تدبر قرآنی :** مربوط به فعالیت‌هایی است که دانش‌آموزان برای پاسخ به آن، در آیات قرآن به تفکر و تدبر می‌پردازند.

■ **فعالیت کلاسی :** مربوط به فعالیت‌هایی است که دانش‌آموزان آنها را از راه عملیات ذهنی و بدون مراجعه مستقیم به آیات قرآن، انجام می‌دهند.

در انتهای هر درس، فعالیتی با عنوان «اندیشه و تحقیق» گنجانده شده که برای خارج از کلاس است. انجام دادن تعدادی از این فعالیت‌ها، تنها با تحقیق و پژوهش از سوی دانش‌آموزان امکان‌پذیر خواهد بود و دبیر محترم می‌تواند برای انگیزه دادن به آنها برای مواردی از این فعالیت‌های تحقیقی، نمره اضافی (علاوه بر ۲۰ نمره) تا حداکثر دو نمره در نظر بگیرد و آن را به مجموع نمره مستمر دانش‌آموزان اضافه کند. نتیجه این تحقیقات در جلسه بعد ارائه می‌شود و معلم محترم زمانی را به آن اختصاص می‌دهد.

در آموزش مباحث، از بیان مطالب سنگین یا اختلافی مفسران درباره آیات یا مباحثی فراتر از محتوای دروس اجتناب کنید تا مباحث برای دانش‌آموزان سنگین نشود و شبهه ایجاد نکند.

ارزشیابی پیشرفت تحصیلی

ارزشیابی کتاب مانند سال‌های گذشته در دو بخش انجام می‌گیرد :

الف) ارزشیابی مستمر: این نوع ارزشیابی در طول سال تحصیلی صورت می‌گیرد و شامل موارد زیر است :

■ قرائت آیات ابتدایی درس : ۲ نمره

در قرائت آیات، رعایت نکات تجویدی که دانش‌آموزان در سال‌های گذشته خوانده‌اند، اهمیت دارد. بنابراین، دانش‌آموزان را به رعایت این نکات در تلاوت ترغیب کنید.

■ مشارکت در فرایند تدریس و انجام فعالیت‌های درس (تدبرهای قرآنی و فعالیت‌های کلاسی) : ۱۰ نمره

■ آزمون‌های طول ترم (کتبی یا شفاهی) : ۵ نمره

■ انجام فعالیت‌های اندیشه و تحقیق : ۳ نمره

ب) ارزشیابی پایانی: این ارزشیابی در دو نوبت، در پایان هر نیم‌سال انجام می‌گیرد :

نوبت اول : ۱۸ نمره به صورت کتبی و ۲ نمره به قرائت دانش‌آموزان اختصاص دارد.

نوبت دوم : ۲۰ نمره و به صورت کتبی برگزار می‌شود.

مهم‌ترین نکاتی که در ارزشیابی پایانی باید مورد توجه باشند، عبارت‌اند از :

■ در آزمون کتبی، سؤالات باید بر اساس رویکرد کلی محتوای آموزشی، یعنی فهمیدن و نه حفظ کردن تنظیم شوند. همچنین باید محورهای کلیدی و اصلی محتوای کتاب، محور آزمون باشند و از نکات حاشیه‌ای و فرعی نباید برای طرح سؤال استفاده شود.

■ حفظ متن آیات و روایات و ترجمه‌های آنها و نیز متن اشعار الزامی نیست، البته می‌توان از مفهوم آیات و روایات سؤال طرح نمود.

در انتهای دروس، بخش‌هایی با عنوان «اندیشه و تحقیق» و «برای مطالعه» گنجانده شده است. بدیهی است مباحث این قسمت‌ها و نیز مطالب ارائه شده در پاورقی‌ها، در امتحان طرح نخواهد شد.

بهترین الگو برای طرح سؤالات تشریحی و مفهومی، بخش‌های «تدبر قرآنی» و «فعالیت کلاسی» هستند. از روش‌های طرح سؤال که در این بخش‌ها ارائه شده است، می‌توانید برای طرح پرسش‌های بیشتر استفاده کنید.

با توجه به حجم دروس و مطالب ارائه شده در کتاب، برای نیم‌سال اول ۶ درس و برای نیم‌سال دوم کلیه دروس کتاب (۱۰ درس) برای آزمون در نظر گرفته شده است.





سخنی با دانش آموزان

عزیزان، سلام.

ورود شما را به پایه دوازدهم خیر مقدم می‌گوییم. امیدواریم در این سال تحصیلی با یادگیری معارف غنی دینی از خلال آیات نورانی قرآن، زمینه رشد و سعادت خود و جامعه را بیش از گذشته فراهم آورید.

همان‌طور که می‌دانید، قرآن منبع اصیل و بی‌بدیل معارف اسلام و راهنمای همه انسان‌ها به سوی سعادت است. برای دریافت این معارف غنی از آیات قرآن، ابتدا باید با علوم و ابزارهای فهم قرآن آشنا شد و به گونه‌ای روشمند با آیات قرآن روبه‌رو شد تا تفسیر درستی از آیات حاصل شود.

شما دانش‌آموزان گرامی در پایه‌های دهم و یازدهم با تعدادی از این علوم و ابزارها آشنا شدید و حال نوبت آن است که با استفاده صحیح از این ابزارها با آیات قرآن روبه‌رو شده و برای دریافت معارف قرآنی از آیات تلاش کنید.

از این رو ساختار کتاب به گونه‌ای تنظیم شده است که شما دانش‌آموزان گرامی با استفاده از آموخته‌هایتان - زیر نظر دبیر- دریافت معارف قرآنی را تجربه نمایید. فعالیت‌هایی با عنوان «تدبر کنید» در خلال مباحث، ایستگاه تفکر و تدبر شما در آیات نورانی قرآن است. از این فرصت نهایت استفاده را کنید تا قدرت فهم و دریافت شما از آیات به مرور افزایش یابد.

موضوعی که در این کتاب برای بیان معارف قرآنی انتخاب شده و محور تفکر و تدبر شماست، «انسان و سعادت او» است. در ابتدای هر درس نیز صفحه‌ای به قرائت آیات متناسب با این موضوع اختصاص یافته است. خوب است قرائت آیات هر درس را روز قبل از کلاس تمرین کنید تا در فرصت کوتاه کلاس، امکان قرائت آیات را با سرعت و دقت بیشتر داشته باشید.

امیدواریم با همت خود و توکل به خدا و استفاده از رهنمودهای استادان خود، در مسیر فهم قرآن و عمل به آن موفق باشید.

ان شاء الله

درس اوّل

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم



قرائت آیات

آیات ۲۸ تا ۳۴ سوره بقره را قرائت کنید.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا
مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ
نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا
عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ
تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا
إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾

ما ز بالایم و بالا می‌رویم

ماجرای آفرینش انسان در قرآن کریم با حضرت آدم علیه السلام به عنوان اولین پیامبر و اولین انسان روی زمین، آغاز می‌شود اما این داستان نسبت به داستان پیامبران دیگر یک ویژگی ممتاز دارد؛ خدا در قالب این داستان، مهم‌ترین مباحث انسان‌شناسی را با نکته‌ها و ظرافت‌هایش بیان کرده است.

انسان هوشمند با مطالعه داستان آفرینش انسان درمی‌یابد که ماجرای حضرت آدم علیه السلام در واقع داستان زندگی همه آدم‌ها بر روی زمین است. اینکه ما انسان‌ها در ابتدا کجا بوده‌ایم، چرا به روی زمین آمده‌ایم و چگونه می‌توانیم به وطن اصلی خود بازگردیم، پرسش‌هایی است که فقط در این داستان به آنها پاسخ داده می‌شود.



خلیفه‌ای در زمین

داستان خلقت انسان در قرآن در آیاتی از سوره بقره آمده است؛ آیاتی که به خلقت اولین انسان، یعنی حضرت آدم علیه السلام، اشاره می‌کنند:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... (بقره/۳۰)

و هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی (برای خود) قرار می‌دهم.

در این آیه، خدای متعال مسئله خلافت انسان – و نه فقط حضرت آدم علیه السلام – را به ملائکه خبر داده است. جمله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، جمله اسمیه و کلمه «جَاعِلٌ»، بر وزن «فَاعِلٌ»، صفت مشبّهه^۱ است.

با مراجعه به قواعد عربی خواهیم دانست که اگر جمله‌ای به صورت اسمیه به کار رود و مفهوم مورد نظر در آن به صورت صفت مشبّهه آورده شود، از آن جمله می‌توان استمرار آن مفهوم را برداشت کرد. بنابراین در این آیه، جانشینی خدای متعال مختص حضرت آدم علیه السلام نیست و خداوند از استمرار جریان خلافت در نوع انسان خبر می‌دهد.

۱- یکی از وزن‌های صفت مشبّهه، وزن «فَاعِلٌ» است.



بیشتر مفسران معتقدند مراد خداوند در این آیه، خلیفه قرار دادن نوع انسان است نه فقط حضرت آدم عليه السلام یا سایر پیامبران. این مفسران دو دلیل مهم برای این نظر خود ذکر کرده‌اند. با توجه به آنچه سال گذشته درباره «استفاده از سیاق آیه برای فهم معنا» خواندید، دلیل دوم را بیان کنید :

دلیل اول : دلیل ادبی	جمله اسمیه و صفت مشبیه بر استمرار یک جریان دلالت دارد.
دلیل دوم : مراجعه به سیاق آیه	

ویژگی‌های جانشین

وقتی می‌گویند، کسی جانشین دیگری می‌شود، یعنی قرار است که او پا جای پای فرد اول بگذارد و از این رو، باید در صفت‌ها و ویژگی‌ها بیشترین شباهت را به فرد اول داشته باشد؛ به نحوی که با دیدن او به یاد فرد اول بیفتیم.

این معنا درباره جانشینی انسان از سوی خداوند متعال نیز صادق است. جانشین خداوند کسی است که بیشترین شباهت را به او داشته باشد و به اذن و تعلیم خداوند، بسیاری از ویژگی‌ها و صفات او را در خود پیروراند و در یک کلام، مظهر و نمایانگر صفات او باشد. به این مثال توجه کنید؛ رئیس یک دانشگاه معاونان متعددی دارد که هر یک فقط در زمینه و عرصه‌ای خاص نماینده‌ی وی محسوب می‌شوند؛ مانند معاون اداری، معاون آموزشی و معاون پژوهشی. این افراد تنها در همان حوزه مسئولیت خود توان اداره امور را دارند و امرشان نافذ است.

در عین حال، رئیس دانشگاه فردی را که بیشترین شباهت را به خودش دارد، به‌عنوان قائم مقام تعیین می‌کند که او نماینده رئیس در کلیه این عرصه‌ها و زمینه‌ها محسوب می‌شود و امرش در بسیاری از امور نافذ است. این یعنی جانشینی رئیس دانشگاه در اغلب یا همه عرصه‌ها و ویژگی‌ها، که البته به توانایی بسیار زیاد و بیشترین شباهت به

رئیس نیاز دارد. انسان جانشین خداوند در غالب صفات و ویژگی‌های اوست؛ یعنی قرار است در غالب ویژگی‌ها مظهر و نماینده خدا باشد.

به همین جهت از آنجا که خداوند خود کمال مطلق و بی‌نهایت است، انسان را نیز به گونه‌ای آفریده است که در کمال طلبی، به حد و مرز مشخصی متوقف نمی‌شود و در همه کمالات چون علم و قدرت، نهایت آن را طلب می‌کند. همچنین، از آنجا که او از همه فضائل و زیبایی‌ها برخوردار است، انسان را نیز به صورتی آفریده است که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های خویش بتواند کلیه فضائل اخلاقی را در خود بی‌وراند و بروز دهد؛ و نیز چنانچه خود «حکیم» و «مدبر» است، انسان را به گونه‌ای قرار داده است که بتواند امور گوناگون خود را به صورت حکیمانه تدبیر کند و به اهداف متعالی خویش برسد. همچنین، از آنجا که همه آفریده‌ها مسخر او هستند، آنها را مسخر انسان نیز قرار داده است^۱ تا او با علم و قدرت خود در آنها تصرف کند^۲.

تمام این استعدادها و توانایی‌ها در نهاد موجودی به نام انسان قرار داده شده است. اما آیا جسم انسان ظرفیت چنین استعدادها و توانایی‌ها را دارد؟

حقیقت انسان

جسم انسان محدود به عالم طبیعت است و چیزی که محدودیت داشته باشد، شایستگی جانشینی ذات نامحدود را ندارد. بنابراین، حقیقت انسان را چیزی فراتر از جسم او تشکیل می‌دهد؛ حقیقتی که با وجود آن، انسان شایسته مقام جانشینی خدا گردید. با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن و مراجعه به سایر آیاتی که در آنها از خلقت انسان سخن به میان آمده است، می‌توان این حقیقت را دریافت. در سوره «ص» می‌خوانیم:

۱- سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲- البته روشن است که این صفات، متناسب با جایگاه مخلوق بودن انسان تعریف می‌شوند و با توجه به آیاتی چون «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»، با صفات خالق متعال قابل مقایسه نیستند.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ

مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲-۷۱)

و هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می‌آفرینم. پس هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.»

در این آیه گفت‌وگوی میان خدا و ملائکه با عبارات دیگری، گزارش شده است. از این آیه چنین برمی‌آید که خلقت انسان، خلقتی مرکب است؛ مرکب از جسم و روح. «طین» به معنای «گل»، نشان از جنبه طبیعی و مادی انسان دارد و «نفخ روح»، به معنای دمیدن روح الهی در کالبد انسان، جنبه الهی و معنوی انسان را به نمایش می‌گذارد. انسان به دلیل برخورداری از قوای طبیعی و جسمانی محدود، در دنیای محدود قرار گرفته است، اما نباید فراموش کند که اصل و حقیقت او فراتر از دنیای مادی و متصل به روح بی‌نهایت الهی است.^۱

نگرانی و پرسش ملائکه

ملائکه در پیشگاه خداوند حاضر بودند و می‌دانستند که انسان به اقتضای بدن دنیایی و مادی، برای رفع نیازهای بدنی خود به دنیا و خوشی‌های آن روی می‌آورد. آنها همچنین از بی‌نهایت‌طلبی این جانشین و قدرت اختیار و اراده او آگاه بودند و می‌دانستند اگر غرایز انسان، نیروی اختیار و اراده او را به خدمت بگیرند و عقل و اندیشه‌اش را منزوی سازند، چه تباهی‌ها و فسادهایی که ایجاد نمی‌شود و چه خون‌ها که بر زمین نمی‌ریزد. بنابراین، از اینکه موجودی با غرایز مادی و طبیعی، جانشین خداوند قرار گیرد، متعجب و نگران بودند. در واقع، اندیشه ملائکه این بود که چون عالم ماده محدودیت دارد، یعنی امکانات محدودی در زمین وجود دارد و همه چیزها نمی‌تواند متعلق به همه باشد و از سوی دیگر انسانی که در زمین زندگی می‌کند بی‌نهایت طلب است و همه چیز را برای خود می‌خواهد، قطعاً میان آنها نزاع و خونریزی پیش می‌آید.

۱- روایتی از امام صادق (علیه السلام) در این باره، جالب توجه است: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَنْدُ إِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶).

از سوی دیگر، دربارهٔ جنبهٔ روحانی و الهی انسان نیز می‌گفتند که اگر حکمتِ قرار دادن آن این است که انسان بندگی خدا را کند، این کار را که ما به بهترین شکل انجام می‌دهیم؛ پس، این مسئله را به صورت پرسش از خداوند مطرح کردند :

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ... (بقره/۳۰)



تدبر قرآنی

با توجه به آنچه خواندید، به نظر شما پرسشی که ملائکه در آیه ۳۰ سوره بقره مطرح کردند، چه بود؟
آیا کسی را در زمین خلیفه قرار می‌دهی که..... و
..... در حالی که ما

پاسخ خداوند

خدای متعال در پاسخ به این پرسش ملائکه، خون‌ریزی و فساد انسان را انکار نکرد؛ یعنی نفرمود انسانی که من می‌آفرینم فسادانگیز و خون‌ریز نخواهد بود، بلکه فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید :

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره/۳۰)

خداوند با این عبارت، به ملائکه چنین پاسخ می‌دهد که شما درست تشخیص داده‌اید؛ امیال و غرایز انسان اگر در کنار بی‌نهایت‌طلبی او قرار گیرد، منجر به فساد خواهد شد؛ اما شما حقیقت روح الهی و عمق ظرفیت‌های روحانی انسان را به درستی درک نکرده‌اید. انسان استعدادهایی دارد که به وسیلهٔ آن می‌تواند تمامی اسمای نیکوی الهی و فضائل نیک اخلاقی را در خود پرورش دهد و به ظهور برساند؛ بنابراین تنها اوست که می‌تواند جانشین من در زمین باشد.

به بیان دیگر، با بروز این استعدادها موجودی پدید می‌آید که در حالی که زمینی است،

اما خداانماست. در میان همین انسان‌ها، پیامبران و امامانی زندگی خواهند کرد که با داشتن شهوت و غضب، در برترین درجه طاعت، عبادت و عصمت قرار دارند و خود مظهر عالی صفات و کمالات خداوندند.

از جادوی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
وز ملک هم یادم جستن ز جو
بار دیگر از ملک قربان شوم
وز نا مردم به حیوان بر زدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
كُلُّ شَيْءٍ مِّلْكٌ إِلَّا وَجْهَ
آنچه اندر و هم ناید آن شوم

«مولوی»



تدبرقرآنی

با توجه به آیه زیر و آنچه تاکنون خوانده‌اید، پاسخ دهید که چرا ملائکه ظرفیت جانشینی خداوند را نداشتند.

وَمَا مِثْلًا لَهُمْ مَّقَامٌ مَّعْلُومٌ

هر یک از ما (ملائکه)، جایگاه معین و مشخصی دارد (که از آن بالاتر یا پایین‌تر

نمی‌آید) (صفات/۱۶۴)

انسان، مسجود ملائکه

پس از آنکه ملائکه فهمیدند جایگاه و ظرفیت ایشان پایین تر از آن است که بتوانند جانشین خدا باشند، خداوند به ایشان امر کرد :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ

الْكَافِرِينَ (بقره/۳۴)

و چون فرشتگان را فرمودیم : برای آدم سجده کنید. پس همه به سجده افتادند جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و او از کافران بود^۱.

آنها به فرمان الهی به انسان سجده کردند. البته ملائکه جسم مادی ندارند و سجده آنها به این معنا نیست که رو به روی آدم پیشانی بر خاک نهاده‌اند، بلکه مراد این است که در مقابل مقام آدم و در واقع مقام انسانیت خضوع و کرنش کردند. به تعبیر دقیق تر، به عنوان مخلوقاتی پایین تر از مقام انسان، در خدمت انسان و رشد او قرار گرفتند. البته این نکته مختص ملائکه نیست بلکه پس از خلقت انسان، همه موجودات به امر و مشیت خدا در خدمت رشد انسان قرار گرفته‌اند :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا... (بقره/۲۹)

صعود به جایگاه حقیقی

تا اینجا آموختیم که انسان جانشین پروردگار و مسجود ملائکه است و همه آفرینش در خدمت او هستند. اما چه شد که این دردانه آفرینش و اشرف مخلوقات خدا از این مرتبه بالا به پایین ترین درجات فرود آمد و اسیر مادیات و مشکلات عالم ماده شد؟ قرآن هنگامی که از خلقت انسان در دنیا سخن می گوید، جایگاه دنیا و بقای در عالم ماده را شایسته خلیفه خود نمی داند و از آن به «اسفل سافلین» یاد می کند :

۱- در این آیه نفرومود ابلیس از کافران شد بلکه از تعبیر «کان» استفاده کرده است که به گذشته اشاره دارد و نشان دهنده دوام یک امر است؛ یعنی او از کافران بود اما استکبار و کفرش را بروز نداده بود و همین خصلتش موجب شد که از امر خدا سربیزی کند و در مقابل مقام انسان به عنوان خلیفه الهی خضوع نکند.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (تین/۴-۵)

به راستی ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم؛ سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم.

استفاده از تعبیر «اسفل سافلین» زمانی معنادار است که در مقابل آن، «اعلی علیین» وجود داشته و برای انسان قابل تصور باشد. علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این آیه می نویسد: «از این تعبیر چنین استفاده می شود که انسان به حسب خلقت به گونه ای آفریده شده که صلاحیت دارد به رفیع اعلی عروج کند و به حیاتی جاودان در جوار پروردگارش و به سعادت بزرگ نائل شود و این به خاطر آن است که خدا امکاناتی را در او قرار داده است که می تواند با استفاده از آن امکانات و ظرفیت ها، به سوی خدا بالا رود.»^۱

حال این انسان چگونه می تواند دوباره به اعلی علیین و جایگاه حقیقی خود بازگردد و از این سختی ها و پستی های عالم ماده رهایی یابد؟

پاسخ به این پرسش در درس های بعد دنبال خواهد شد.

طایر گشن قدم چه دهم شرح فراق
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
سایه طوبی و دنجویی حور و لب حوض
نیت بر لوح دلم جز الف قامت دوست
که در این دالکله حادثه چون افتادم
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
بر هوای سرکوی تو برفت از یادم
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
«حافظ»



اندیشه و تحقیق



در آیه چهارم سوره «تین» می خوانیم :

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

به نظر شما، میان این آیه و نفخ روح الهی در انسان چه ارتباطی وجود دارد؟

برای مطالعه

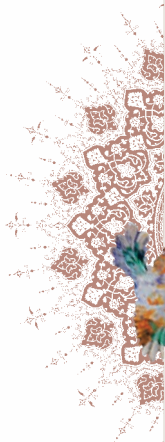
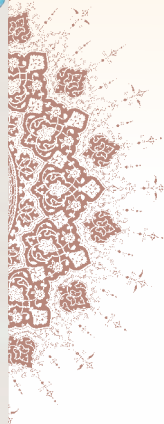


از امام صادق علیه السلام نقل شده است، هنگامی که شیطان مأمور به سجده بر آدم شد، به خداوند گفت : مرا از این سجده معاف بدار؛ در عوض، تو را عبادتی کنم که تاکنون کسی مثل آن عبادت نکرده باشد.

خداوند متعال در پاسخ به او فرمود : من اطاعت بر طبق اراده و خواست خودم را دوست می دارم (نه آن گونه که تو می خواهی؛ زیرا آن دیگر عبادت من نیست بلکه عمل بر طبق هوای نفس خودت است)^۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين

طاهر ششم چه شرف
که در از طاهر ششم



درس دوم

جهانی زیبا، شایسته زیباترین آفریده



قرائت آیات

آیات ۱۰ تا ۱۸ سورہ نحل را قرائت کنید.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ
شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَ
النَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ ﴿١٣﴾
وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ
تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ
مَوَازٍ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
﴿١٤﴾ وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا
لِعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ
﴿١٦﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ
تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

جهانی زیبا، شایسته زیباترین آفریده

به این آیه دقت کنید؛

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ ... (بقره/۲۲)

امام سجاد (علیه السلام)، در تفسیر آیه بالا می فرماید :

«خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد؛ آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آن قدر معطر و زنده قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد. این زمین نه همچون آب نرم است که شما را غرق کند و نه آن چنان سخت، که نتوانید در آن خانه بنا کنید و مردگان را در آن دفن کنید، بلکه خدا آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید و نافع باشد و بتوانید خود و ساختمان هایتان را بر آن نگه دارید. آری، خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد. سپس، آسمان را چون سقفی بر شما بنا کرد؛ سقفی که خورشید و ماه و ستارگان را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است.»

سپس در ادامه می فرماید: «از آسمان آب نازل کرد؛» یعنی بارانی که از بالا فرومی فرستد تا به قله کوه ها و تپه ها و قعر دره ها برسد. او این باران را به صورت های مختلف، ریز و تند، درشت و شدید و نم نم در آورد تا زمین ها این باران ها را در خود فرا گیرد و آن را یک جا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت تمام زمین ها، درختان، کشت و زرع شما نابود می شد. سپس هر آنچه را به وسیله آن آب از زمین می روید، برای شما رزق و روزی قرار داد.»^۱



چنانچه دانستیم، نخستین تابلویی که ماجرای خلقت انسان را در قرآن ترسیم کرده، آیه ۳۱ از سوره بقره است که در آن انسان جانشین خدا و زمین، بستر زندگی او معرفی شده است :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... (بقره/۳۰)

آیه ای که در ابتدای درس خواندیم، تابلویی است که ویژگی های این زمین و انواع

۱- کتاب «التوحید»، اثر شیخ صدوق، صفحه ۴۰۴.

نعمت‌های الهی را برای انسان به نمایش می‌گذارد. خدا این زمین را با تمام بهره‌ها و زیبایی‌ها به صورتی آفرید که شایسته زندگی جانشینش باشد.
از این رو، قرآن تأکید می‌کند که همه چیز در این زمین برای بهره‌مندی انسان آفریده شده است :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ

فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ... (بقره/۲۹)

او خدایی است که همه آنچه را (از نعمت‌ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این آیه می‌فرماید :

«با در نظر گرفتن سیاق آیات، می‌توان گفت این آیه به دنبال بیان نعمت‌های الهی برای انسان است و از آن چنین برمی‌آید که پرداختن خدا به آسمان‌ها و خلقت آنها نیز به خاطر انسان بوده است.»^۱

تدبر قرآنی



با توجه به سیاق آیه‌ای که خواندیم، چگونه می‌توان فهمید که خلقت آسمان‌ها نیز به خاطر انسان بوده است؟

انسان و جهان آفرینش

خداوند همه چیز را برای انسان خلق کرد و میل و علاقه به زیبایی‌های خلقت را نیز در او قرارداد تا در مقام جانشین خداوند، با این آفریده‌ها ارتباط برقرار کند و از آنها بهره‌مند شود. قرآن هنگامی که به نحوه ارتباط میان انسان‌ها و این نعمت‌های طبیعی اشاره می‌نماید، از تعبیری استفاده می‌کند که نشان‌دهنده جایگاه متفاوت انسان نسبت به سایر موجودات در بهره‌مندی از این آفریده‌هاست. نمونه‌هایی از این تعبیر را با هم می‌خوانیم :

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۳.

۱- آفرینش، مسخر انسان

در بسیاری از آیات، جهان آفرینش مسخر انسان معرفی شده است :

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً... (لقمان/۲۰)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است؟!

«سخر»، از مصدر «تسخیر» به معنای ذلیل کردن و رام نمودن است و تسخیر یک چیز به معنای وادار کردن آن چیز به انجام یک عمل می‌باشد؛ به طوری که نه به اراده خود، بلکه به اراده تسخیرکننده، آن عمل را انجام دهد مانند نویسنده که قلم را وادار می‌کند تا به اراده او بنویسد.

تسخیر موجودات برای انسان به این معناست که خداوند آنها را وسیله قرار داده است تا او برای رسیدن به منافعی از آنها استفاده کند. فاعل تسخیر در آیه بالا، خداوند است که همه موجودات را در تسخیر انسان قرار داده و آنها را در مقابل او رام کرده است تا او با علم و قدرت خود در آنها تصرف کند.

بنابراین، «تسخیر» به معنای استفاده طبیعی و معمولی و مانند سایر موجودات - از آفریده‌های الهی نیست بلکه امتیازی ویژه انسان است که باید انواع استفاده از آفریده‌ها را کشف و خود، نحوه استفاده از آنها را مدیریت کند. برای نمونه، همه موجودات از آب به صورت طبیعی (برای خوردن و نظافت) بهره‌مند می‌شوند اما این انسان است که با علم خود، کاربری‌های جدید آن را کشف و مثلاً برای تولید برق از آن استفاده می‌کند.

قرآن مصادیق گوناگونی از آفریده‌های الهی را که در آسمان و زمین به اذن الهی مسخر انسان شده‌اند، برمی‌شمرد و به منافعی که انسان‌ها از این آفریده‌ها دریافت می‌کنند، اشاره می‌کند.

تدبرقرآنی



به آیات ۳۲-۳۳ از سوره ابراهیم مراجعه کنید؛ کدام پدیده‌ها و آفریده‌های طبیعی، مسخر انسان معرفی شده‌اند؟

.....

قدرت انسان بر تسخیر آفریده‌ها، با عبارت‌های دیگری نیز در قرآن بیان شده است تا انسان با بهره‌مندی از آنها، زندگانی خود را در زمین سامان بخشد :

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ... (اعراف/۱۰)

«مَكَّن» در لغت به این معناست : مسلط کرد و قدرت داد، که معنایی مشابه «تسخیر» دارد. «معايش» نیز جمع معیشت، به معنای چیزی (از خوراک و پوشاک و...) است که به وسیله آن می‌توان زندگی را گذراند. اکنون، خود می‌توانید آیه را ترجمه کنید :

.....

۲- آبادانی زمین، وظیفه جانشین الهی

خداوند متعال نه تنها زمین را مسخر جانشین خود قرار داد تا از مواهب آن بهره‌مند شود، بلکه او را به آبادانی آن واداشت؛ یعنی همان‌طور که خداوند با قدرت و تدبیر خود، زمین و طبیعتش را آباد و زیبا ساخت، قدرت آبادانی آن را نیز به انسان عطا کرد تا در مقام جانشینی پروردگار، زمین را آباد کند و محیط زیست را سامان بخشد:

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا... (هود/۶۱)

«انشاء» در لغت، به معنای ایجاد و ساختن چیزی و «عمارت» به معنای آباد کردن چیزی است تا اثر مطلوبش را دارا شود؛ یعنی با تصرف و ایجاد تغییراتی در آن بتوان از فوایدش بهره‌مند شد؛ مثلاً مکان غیر قابل سکونت را به گونه‌ای تغییر دهیم که قابل سکونت شود و در مسجد به نحوی تغییر ایجاد کنیم که شایسته برای عبادت شود و یا زمین زراعی را به حالتی درآوریم که آماده کشت و زرع گردد.

تدبرقرآنی

با توجه به معنای «عمارت»، معنای لغوی «وَاسْتَعْمَرَكُمْ» را با استفاده از معانی ابواب ثلاثی مزید بیان کنید.

فاعل فعل «إِسْتَعْمَرَ» در آیه فوق، خداوند متعال است. اوست که انسان را آفرید و در فطرتش قرار داد تا در این زمین تصرف کند و با آبادانی آن، نیازها و نواقص خود را در زندگی برطرف سازد. مراد از زمین در اینجا تنها خشکی زیر پای انسان نیست و حوزه کار و آبادانی او به نقطه خاصی محدود نمی‌شود؛ بلکه از اعماق دریاها تا اوج آسمان‌ها و فراخنای صحراها میدان کار و تلاش او خواهد بود. آیاتی که در بخش قبل به آنها اشاره شد، به روشنی همه مخلوقات زمینی و آسمانی را مسخر و در حوزه اختیار و تصرف اشرف مخلوقات الهی معرفی کرده‌اند.

از قرار گرفتن این بخش در کنار بخش قبل چنین برمی آید که تسخیر موجودات و آفریده‌های الهی باید در جهت رونق و آبادانی زمین باشد و فقط انسان‌هایی شایسته مقام جانشینی پروردگارند که از این مواهب برای آبادانی زمین بهره می‌برند.

۳- لذت بردن از انواع زینت‌ها و زیبایی‌ها

یکی دیگر از تعبیری که قرآن برای اشاره به مواهب طبیعی از آن استفاده می‌کند، واژه «زینت» است :

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا... (کهف/۷)

در حقیقت، ما آنچه را بر زمین است، زیور و زینتی برای آن قرار دادیم.

«زینت» یعنی آراستگی و آرایش، به این معنا که چیزی مرغوب و زیبا، ضمیمه چیزی دیگر شود تا آن را زیبا جلوه دهد و بینندگان را به طرف آن جذب کند. انواع موجوداتی که در زمین آفریده شده‌اند، از دشت‌ها و صحراها تا جنگل‌ها و باغستان‌ها، از کوه‌ها و تپه‌ها تا دره‌ها و دریاها، همگی اسباب آراستگی و زیبایی حیرت‌انگیز آن را فراهم آورده‌اند و از این رو خدا آنها را به عنوان زینت زمین معرفی می‌کند. زمین با همه این زیبایی‌ها مخصوص استفاده انسان آفریده شده و با برخورداری از زینت‌های متنوع، شایسته سکونت جانشین خدا شده است. با وجود این، برخی گمان می‌کنند که برای داشتن زندگی مؤمنانه باید به زینت‌های این دنیا کاملاً بی‌ربط بود. با توجه به آنچه خواندید، آیا این عقیده صحیح است؟

روزی «عَبَاد بن کثیر» امام صادق (ع) را دید که لباسی نسبتاً زیبا بر تن داشت. پس، متکبران به امام گفت: «تو از خاندان نبوت هستی و پدرت علی بسیار ساده لباس می‌پوشید؛ چرا چنین لباس زیبایی بر تن توست؟ آیا بهتر نبود که لباسی ساده‌تر از این می‌پوشیدی؟»

امام که عقیده او را به این صورت قبول نداشتند، در پاسخ او یکی از آیات کلیدی قرآن در این خصوص را تلاوت کردند^۱ :

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ... (اعراف/۳۲)

در این آیه برای اشاره به مواهب طبیعی از دو واژه «زینت» و «طبیّات» استفاده شده است. کلمه «زینت» به «اللّه» اضافه شده و برای اشاره به زینت‌هایی که بندگان از آنها استفاده می‌کنند، تعبیر «زینت الهی» به کار رفته است.

خداوند متعال خود زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد. امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود می‌فرماید :

تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ^۲

خدا این زینت‌ها و زیبایی‌ها را آفرید و میل و علاقه به آنها را در فطرت انسان قرار داد تا او در پرتو بندگی خدا، انواع زینت‌ها را در خود فراهم آورد. از آنجا که خداوند خالق زیبایی‌هاست و میل به آنها را در انسان قرار داده، در این آیه از تعبیر «زینة الله» استفاده شده است. «طبیّات»، نیز جمع «طیب» یا «طیّبه»، به معنای چیزی است که سازگار با طبع و علاقه انسان باشد و در اینجا عبارت است از انواع چیزهایی که انسان در زندگی و معیشت خود به آنها احتیاج دارد.

بر این اساس، روشن است که لذت بردن و بهره‌مندی از این نعمت‌ها و زیبایی‌های طبیعی با دستورات دینی منافاتی ندارد و کاملاً با آن هماهنگ است. امام صادق (علیه السلام) در تأکید این مطلب می‌فرماید :

۱- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۴۳. باید دقت نمود که روش امام علی (علیه السلام) در انتخاب پوشش ساده، سیره دائمی حاکم معصوم نبوده است، بلکه سیره ایشان در یک دوره زمانی بوده که تعداد زیادی از مردم در فقر بوده‌اند؛ اما اگر وضع زندگی عموم مردم مطلوب باشد (مانند زمان امام صادق (علیه السلام))، دیگر نیازی نیست حاکم جامعه مانند فقرا زندگی کند، بلکه باید حد میانه را برگزیند تا نه متهم به تجمل‌گرایی شود و نه متهم به خساست و ریاکاری.

۲- بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۱۲۵.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَى عَلَيْهِ أَثَرَهَا

قِيلَ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ يُنَظِّفُ ثَوْبَهُ، وَيُطَيِّبُ رِيحَهُ، وَيُحَسِّنُ دَارَهُ

همانا خداوند دوست دارد اثر نعمتی را که به بنده خود داده است، در او ببیند. پرسیده شد: چگونه؟ فرمود: هر فردی جامه خود را نظیف، خود را خوشبو و خانه خود را نیکو سازد.

تدبرقرآنی



به این آیه دقت کنید:

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا... (ق/۶)

آیا آنها به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را ساخته و زینت

بخشیده ایم...؟

به نظر شما، مراد از زینت دادن آسمان، در این آیه چیست؟

زینت تن و زینت جان

در زمینه استفاده از زینت‌ها و زیبایی‌های زمین، توجه به یک نکته اساسی لازم است؛ هرچند همه زیبایی‌های دنیا برای انسان خلق شده‌اند و او در زندگی خود می‌تواند از آنها بهره‌مند شود، اما نباید فراموش کند که زینت‌هایی فراتر از این زینت‌های دنیا نیز وجود دارند که آراستگی جانشین الهی در زمین به وسیله آنها کامل می‌شود.

چنان‌که گفته شد، انسان به دلیل برخورداری از روح الهی شایستگی جانشینی پروردگار را یافته و روح الهی حقیقت او را شکل می‌دهد. آیا زینت‌هایی که از آنها سخن گفتیم، به تنهایی موجب آراستگی روح انسان نیز می‌شوند؟

قرآن، زینت حقیقی انسان را آراستگی او به ایمان می‌داند؛ ایمانی که خدا آن را محبوب قلب مؤمن قرار داده است :

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ... (حجرات/۷)

خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است.

بنابراین باید توجه داشت که زیباترین باغ‌ها و مزارع و بهترین زیورآلات زمین، هنگامی موجب آراستگی حقیقی انسان می‌شوند که در پرتو ایمان و پایبندی به فضایل اخلاقی تحقق یابند.

انسان هنگامی که به خود مراجعه می‌کند، می‌بیند که به فضایل اخلاقی چون عدالت، شجاعت، نوع دوستی، حیا، حلم، وقار، صداقت، ایثار و خوش رفتاری علاقه‌مند و از رذایلی چون تکبر، خشم، نفاق، حسادت، دروغ‌گویی، ستمکاری، حرص، بخل و اسراف متنفر است. این عشق و علاقه به فضایل و تنفر از رذایل، به نحوه استفاده انسان مؤمن از لذت‌های زمین جهت می‌دهد. او از این نعمت‌ها در جهت رشد فضایل اخلاقی بهره‌مند می‌شود و هیچ‌گاه خواهان بهره‌مندی از این امکانات به هر قیمتی ولو از دست دادن گوهر ایمان و تعدی از حدود الهی نیست. برای نمونه، تا جایی که برایش مقدور است، با رعایت انصاف و التزام به حقوق دیگران در کسب روزی حلال تلاش می‌کند، اما هنگامی که کسب مال مستلزم ظلم، تجاوز، دروغ و فریب باشد، از آن اجتناب می‌ورزد و سودی در این کسب نمی‌بیند.

این نکته همواره مورد تأکید ائمه علیهم‌السلام بوده است. ایشان بهره‌مندی از دنیا را در سایه ایمان و تقوا نه تنها نفی نکرده‌اند، بلکه آن را لازمه سعادت و تجارت سودمند اهل ایمان دانسته‌اند. امام علی علیه‌السلام در معرفی دنیا می‌فرماید :

إِنَّ الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ
إِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَجَّعُوا فِيهَا الْجَنَّةَ

اندیشه و تحقیق



در این سه آیه مهم درس تدبّر کنید :

أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... (لقمان/۲۰)

هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ... (هود/۶۱)

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ ... (اعراف/۳۲)

در این آیات، هر چند تسخیر موجودات، آبادانی زمین و استفاده از زینت‌ها مخصوص انسان است، اما انسان در ارتباط با آنها مستقل دیده نشده و این افعال، مستقیماً به انسان نسبت داده نشده است. با دقت در آیات، چه وجه مشترکی میان آنها مشاهده می‌کنید؟ و از آن چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

برای مطالعه



کتاب «اسلام و محیط‌زیست»، اثر آیت الله جوادی آملی و در قالب تفسیر موضوعی است. در این کتاب، موضوع «محیط‌زیست» در منظومه آیات قرآن واکاوی شده و دیدگاه قرآن درباره محیط‌زیست و وظیفه انسان در قبال آن مبتنی بر آیات و دستورات دینی تبیین گردیده است. مطالب کتاب در پنج فصل، به این ترتیب تنظیم شده‌اند :

فصل اول: آبادانی زمین و تأسیس مدینه فاضله توسط خلیفه الهی

فصل دوم: صبغه علوم انسانی و دینی محیط‌زیست

فصل سوم: رابطه اعمال نیک و بد با حوادث طبیعی

فصل چهارم: تلاش در طبیعت و تأثیر آن در سلامت محیط‌زیست

فصل پنجم: تأثیر حسن معاشرت در سلامت محیط‌زیست

در بخشی از کتاب می خوانیم :

«قرآن کریم که مقدس ترین متن دینی است، صحنه آفرینش را پرده پرنیانی جمال و شکوه خدا می داند و آرایش نظام هستی را پایه آرامش بشر معرفی می کند و سراسر گیتی و مینو را به زیبایی می ستاید، که هر چه را خداوند آفرید، زیبا و جمیل خلق کرد که از آن زیباتر ممکن نبود :

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (سجده/۷)

آنچه از دستور سپهری و فرمان آسمانی برمی آید، این است که تابلوی زیبای آفرینش، امانت الهی به دست بشر است. صنایع تجربی موظف اند که در راستای تأمین سعادت و سلامت تمام بشر جهت گیری کنند؛ چنان که مکلف اند که حقوق طبیعی هر موجود دیگر را، اعم از دریا و آبریان و هوا و پرندگان هوا و استنشاق کنندگان از آن و نیز هر پدیده طبیعی دیگر، رعایت نمایند...»^۱.



۱- صص ۲۲-۱۹؛ با تلخیص: این کتاب را نشر اسراء در ۳۱۸ صفحه منتشر کرده است.



درس سوم

حیات انسان در دنیا



قرائت آیات

آیات ۴۵ تا ۵۰ سوره کھف را قرائت کنید.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾ وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَنْ لَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾ وَوَضَعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِكُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾



این آیات را ترجمه کنید :

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوٌ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

(انعام/۳۲)

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا

وَخَيْرٌ أَمَلًا (کهف/۴۶)

عبارت «الحياة الدنيا» را در این آیات چگونه ترجمه کردید؟
مفهوم کلی که از دو آیه برداشت می کنید، چیست؟



پیش از این آموختیم انسان جانشین خدا در زمین و اشرف مخلوقات اوست. خدا زمین و همه آفریده های آن را برای جانشین خود آفرید و آنها را مسخر او قرار داد تا از این زینت ها و نعمت ها در زندگی زمینی اش بهره مند گردد.

در سراسر قرآن و نیز روایات معصومان علیهم السلام به زندگی انسان ها در این جهان اشاره شده و دستوراتی برای تنظیم سبک زندگی آنها در دنیا ارائه شده است.

به نظر شما، عبارت «الحياة الدنيا» که در بیش از ۶۰ آیه تکرار شده است و معمولاً به «زندگی دنیا» ترجمه می شود، به همین زندگی انسان در دنیا اشاره می کند؟ اگر چنین است، چرا در اولین آیه ای که خواندیم این زندگی صرفاً بازی و لهو دانسته شده است؟ مگر آبادانی زمین توسط انسان ها و استفاده از زینت های زمینی که در درس گذشته موهبتی الهی برای انسان ها معرفی شد، لهو و لعب است؟

اساساً عبارت «الحياة الدنيا» در این آیات چه معنایی دارد؟ آیا ترجمه آن به «زندگی

دنیا» به اندازه کافی دقیق است؟

معنای «الحياة الدنيا»

با توجه به اینکه کلمه «حياة» در این عبارت، با «الف و لام» همراه است، لذا «الحياة الدنيا» ترکیب اضافی نیست و «موصوف و صفت» می‌باشد. «الدنيا» در این عبارت، صفت از ریشه «دنو» است به معنای «پایین و ناچیز»؛ که صفت تفضیلی آن برای مذکر «أدنی» و برای مؤنث «دنیا» است. در نتیجه، دقیق‌ترین معنا برای این ترکیب قرآنی «زندگی پایین‌تر و ناچیزتر» انسان می‌باشد.

در حالی که عبارت «زندگی دنیا» ترکیب اضافی، یعنی مضاف و مضاف‌الیه، است نه موصوف و صفت؛ به همین سبب معادل عربی آن «حياة الدنيا» است، نه «الحياة الدنيا». بر این اساس، عبارت قرآنی «الحياة الدنيا»، به نوع خاصی از زندگی انسان‌ها اشاره می‌کند که دارای صفت تفضیلی «پایین‌تر و ناچیزتر» است و نباید آن را به صورت «زندگی دنیا» ترجمه کنیم. دنیای زیبایی که در آن زندگی می‌کنیم و آفریده‌های گوناگون خدا مانند زمین، آسمان، آب، و غذا از آیات و نعمت‌های الهی است که خداوند آنها را زیبا و نیکو آفریده است و هیچ‌گاه نباید آن را پایین و بی‌ارزش یا بازی و لهو بخوانیم:

«او کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید» (سجده/۷)

حال، سؤال اساسی این است که مراد از این «زندگی پایین‌تر» انسان‌ها چیست؟ این چه نوع حیاتی است که قرآن آن را بازی و سرگرمی می‌شمارد؟ مگر این زندگی چه ویژگی‌هایی دارد؟

«حیات دنیا» در قرآن

انسان با ورود به دنیا به اقتضای جسم دنیایی و مادی، برای رفع نیازهای جسمانی خود به دنیا روی می‌آورد و از طبیعت و نعمت‌های مادی آن بهره‌مند می‌شود. این امر نه تنها مذموم نیست بلکه از آنجا که جسم، مرکب روح و ابزار آن در این جهان است، رفع نیازهای آن امری ضروری است.

اما چنانچه می‌دانیم، انسان موجودی بی‌نهایت‌طلب است و به سبب همین ویژگی به آنچه دست می‌یابد قناعت نکرده و همواره بیش از آنچه که دارد را طلب می‌کند. از همین رو، او باید امیال و غرایز خود را همواره تحت مدیریت عقل در آورد و با خواسته‌های

آنها به صورت حساب شده برخورد کند. در غیر این صورت او عنان از دست داده و چنان وابستگی و تعلقی به نعمت‌های دنیایی پیدا می‌کند که به مرور اصل و حقیقت خود (روح الهی) را از یاد برده و از حقیقتی که ورای لذت‌های مادی است، غافل می‌شود.

او پا به این جهان گذاشته است تا با درک مقام خود به عنوان جانشین الهی، به سوی جایگاه حقیقی خویش حرکت کند و البته در مسیر رسیدن به آن جایگاه، از مواهب مادی بهره‌مند شود؛ در حالی که با وابستگی به طبیعت مادی، به لذت‌های زودگذر این جهان بسنده می‌کند و به جای آن هدف عالی، بهره‌مندی از طبیعت مادی را هدف خود قرار خواهد داد. از این رو پرداختن صرف به طبیعت مادی برای مقام عظیم انسان، کم و پایین بوده و شایسته جانشین الهی نیست. او باید به بهره‌مندی از دنیا اکتفا نکرده و خود را به جایگاهی که شایسته آن است، برساند.

قرآن کریم از زندگی مادی انسان‌ها در جهان، با عنوان «حیات دنیا» یاد می‌کند؛ یعنی **مرتبه پایین‌تر حیات انسان، که مربوط به جسم مادی او و پرداختن به نیازهای مادی‌اش است.** اگر انسان با این نیازها عاقلانه برخورد کند و آنها را عادلانه تدبیر نماید، به بهترین نحو آنها را پاسخ گفته و از مواهب مادی این جهان برای رسیدن به جایگاهی که شایسته آن است، بهره‌مند می‌شود؛ در غیر این صورت در اثر غفلت و افزون‌طلبی، وابسته و اسیر مادیات شده و آنگاه زندگی‌اش در پنج ویژگی زیر خلاصه خواهد شد :

۱- لعب

۲- لهو

۳- زینت

۴- تفاخر به یکدیگر

۵- تکاثر در اموال و فرزندان.

معنای ریشه «عقل» از کتاب «المفردات فی غریب القرآن» اثر راغب اصفهانی ارائه شده است. میان این معنا و وظیفه‌ای که برای عقل در درس بیان شد، چه ارتباطی وجود دارد؟

وَأَصْلُ الْعَقْلِ الْإِمْسَاكُ
كَعَقْلِ الْبَعِيرِ بِالْعَقَالِ
وَعَقَلَتِ الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا وَ
مِنْهُ قِيلَ لِلْحِصْنِ مَعْقَلٌ.

ویژگی‌های پنج‌گانه «حیات دنیا» :

إِعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ

وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... (حدید/۲۰)

بدانید که حیات دنیا، تنها بازی، سرگرمی، تجمل‌گرایی، فخرفروشی به یکدیگر و افزون‌خواهی در اموال و اولاد است.

برای آشنایی دقیق‌تر با تفسیر آیه، واژگان آن را با هم بررسی می‌کنیم؛

«**لعب**» به معنای بازی است که معمولاً کودکان برای رسیدن به هدفی خیالی که در ذهن خود دارند، به آن می‌پردازند. بازی و تفریح برای نشاط در اطاعت خدا و انجام دادن وظایف الهی خوب است و عقل هم آن را می‌پذیرد، اما زندگی کردن صرفاً جهت خوش بودن و خوش‌گذرانی، برای جانشین خدا زشت و ناپسند است.

«**لهو**» به معنای سرگرمی و مشغول شدن به امور غیر مهم است؛ به‌طوری که انسان را از هدف اصلی و وظیفه واجب خود باز دارد. استفاده از مواهب دنیا تا آنجا که انسان را از هدف خود و بازگشت به جایگاه حقیقی‌اش غافل نسازد، معقول و منطقی است اما سرگرم شدن به آنها و غفلت از حقیقت ماورای آن مذموم است.

«زینت» یعنی آراستگی؛ و هنگامی که از زینت دادن چیزی سخن می‌گوییم به این معناست که چیزی زیبا را به چیزی دیگر ضمیمه کنیم تا آن چیز دیگر نیز زیبا جلوه کند. انسانی که حقیقت خود را محدود به جسم می‌داند، برای زیباتر شدن فقط به زیبا کردن جسم خود می‌پردازد و از زیبایی روح که زینت آن آراستگی به نور ایمان و کسب فضایل اخلاقی است، غافل می‌شود.

تدبرقرآنی



آنچه درباره زینت روح بیان شد، شما را به یاد کدام آیه قرآن می‌اندازد؟

البته چنانچه گذشت، زینت‌های موجود در این جهان، نعمت‌هایی از سوی خالق زیبایی‌ها و لازمه زندگی در این دنیا هستند. این زینت‌ها هنگامی زشت و ناپسند هستند و حیاتی بی‌ارزش را برای ما رقم می‌زنند که سرگرم آنها شده و از هدف اصلی زندگی غافل شویم. به این مثال توجه کنید؛

فرض کنید به بازار رفته‌اید تا برای سفری (مثلاً کوه‌پیمایی) که در پیش دارید، کفشی مناسب تهیه کنید اما به محض ورود به بازار، معماری زیبا و اجناس متنوع آن توجه شما را جلب می‌کند؛ به خرید اجناس گوناگون مشغول می‌شوید و اصلاً فراموش می‌کنید برای چه به بازار آمده بودید. وقتی به خود می‌آیید، متوجه می‌شوید فرصت و سرمایه‌ای که همراه داشته‌اید، تمام شده است. این معماری زیبا و اجناس متنوع، اگرچه به خودی خود لازم و زیننده بازار است، اما شما را از هدف اصلی بازداشت و اکنون باید به سفری بروید که کفش مناسبی برای آن فراهم نکرده‌اید!



با توجه به معنای مشهوری که از دو ریشه «فخر» و «کثر» می‌شناسید و نیز دقت در معانی ابواب ثلاثی مزید، معنای دو عبارت «تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ» و «تَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» را در کلاس مطرح کنید.

تلنگری به خویش

عده‌ای از دوستان را تصور کنید که با هدف تفریح، با هم قرار می‌گذارند و تصمیم می‌گیرند برای تفریح و نشاط، یک بازی مانند فوتبال یا والیبال انجام دهند. در اثنای بازی، یکی از دوستان از روش بازی دیگری ناراحت و عصبانی می‌شود و برخوردی میان آن دو اتفاق می‌افتد. بازی به میدان جنگ میان دو طرف تبدیل می‌شود؛ تمسخر، ناسزا، برخورد فیزیکی و...!

آنها به قدری سرگرم بازی می‌شوند که فراموش می‌کنند برای چه با هم قرار گذاشته‌اند. بازی، هدف آنها می‌شود و به خاطر آن پا روی دوستی و صمیمیت می‌گذارند. آیا این برخوردها با هدفی که داشته‌اند - ورزش، نشاط و سرزندگی - سازگار است؟ این مثال زندگی بعضی از ما در دنیاست؛ زندگی در دنیا چنان ما را فریفته است که هدف را گم کرده‌ایم و از آن غافل شده‌ایم. ارزش و جایگاه حقیقی خود را رها کرده‌ایم و به مال، قدرت، علم، مدرک و... فخر می‌فروشیم. فراموش کرده‌ایم که جایگاه حقیقی انسان، متناسب با مقام خلیفه‌اللهی او، صعود به بالاترین مراتب انسانیت و رسیدن به حیاتی جاودان در جوار پروردگار است:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ... ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل عمران/۱۴)

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و... در نظر انسان‌ها جلوه داده شده است؛ در حالی که اینها سرمایه حیات دنیاست و بهترین بازگشتگاه انسان، نزد خداست.

«مآب» اسم مکان از ریشه «اوب» به معنای مکان بازگشت است که به تصریح آیه، بهترین مقصد نزد خداست نه دنیای مادی. حیات دنیا با تمام مظاهر و زیبایی‌هایش مناسب مقام و منزلت حقیقی انسان نیست و او باید با بهره‌گیری از فرصت آن، خود را برای حیات ابدی نزد پروردگار خویش آماده سازد.

تدبرقرآنی



با توجه به آنچه خواندیم، فریبندگی «حیات دنیا»، چه معنایی می‌تواند داشته باشد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... (فاطر/۵)

ای مردم، وعده خداوند حق است؛ مبدا حیات دنیا شما را بفریبد.

حیات دنیا، بهره‌ای کوتاه و زودگذر

قرآن کریم، حیات دنیا را در مقابل آخرت بهره‌ای کوتاه و زودگذر معرفی می‌کند تا انسان با بهره‌گیری از فرصت آن و فریفته نشدن به مظاهر دنیا، خود را برای جایگاه ابدی‌اش آماده کند:

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (غافر/۳۹)

ای قوم من، این حیات دنیا صرفاً بهره‌ای زودگذر است و آخرت، سرای

همیشگی است.

با آگاهی از قواعد عربی درمی‌یابیم که «إِنَّمَا»، «ادات حصر» است؛ به این معنا که در ترجمه باید معنای انحصار را در نظر بگیریم. «متاع» نیز به معنای هر نوع بهره‌ای است که از چیزی به دست می‌آید.

این آیه، حیات دنیا را فرصت و بهره‌ای موقت توصیف نموده و دارالقرار و زندگی حقیقی انسان را در سرای دیگر دانسته است. لذا قرآن در جای دیگر مسافران دنیا را به تعقل فراخوانده که آیا سرگرم شدن به منزلگاه‌های بین راهی و موقت، کار درستی است؟

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ

وَأَبْقَى أَفْلا تَعْقِلُونَ (قصص/۶۰)

فعالیت کلاسی

فرض کنید با آشنایان خود به مشهد سفر کرده‌اید و هر خانواده در اتاقی از یک هتل ساکن شده‌اید. یکی از خانواده‌ها هر روز به بازار می‌رود و برای اتاق خود در هتل، قاب عکس، کمد، وسایل برقی مانند اتو و جاروبرقی می‌خرد. به نظر شما رفتار آن خانواده چه اشکالی دارد؟

این مثال با آنچه در درس بیان شد، چه ارتباطی دارد؟

سرگرم نشدن به اندوخته‌های دنیایی برای کسی که به درستی بفهمد در این دنیا در حکم مسافر است و برای مقصدی خاص در زمین قرار گرفته، معنای بسیار زیبایی دارد و بسیار هم منطقی جلوه می‌کند؛ چرا که بار مسافر باید متناسب با نوع سفر و مقصدش باشد تا بتواند سفر خود را به بهترین نحو به پایان برساند. به قول بابا طاهر:

دلا راه تو پر پیچ و خطر بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی
گر از دست برآید پوست از تن بپنن تا که بارت کمتر کن بی

البته بنابر آنچه گفته شد، روشن است که منظور از سرگرم نشدن به دنیا کنار گذاشتن کار و تلاش و آبادانی و یا عدم تشکیل خانواده و دست برداشتن از فعالیت اقتصادی نیست. یک‌بار دیگر مثال بازی فوتبال یا والیبال را در نظر بگیرید؛ منظور از سرگرم نشدن به بازی، این نیست که مثلاً روش و قواعد بازی را خوب فرا نگیریم یا در حین بازی سستی کنیم و بی‌رغبت باشیم، بلکه نباید فراموش کنیم که برای چه داریم بازی می‌کنیم و هدف را گم نکنیم. به بیان دیگر، باید جدی بازی کنیم اما نباید بازی را جدی بگیریم!

۱- امام علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶).

اولیاء خدا که زندگی صحیحی در پیش گرفته‌اند، با فهم عمیق نسبت به دنیا و جایگاه آن، به این حالت رسیده‌اند. در این حالت، هم در حیات دنیا و هم در آخرت به آنها بشارت داده می‌شود و در هر دو حیات، مسرورند^۱ :

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ *
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ... (یونس/۶۴-۶۲)

اندیشه و تحقیق

مخاطب این آیه چه کسی است؟ با توجه به آنچه در این درس خواندیم، مفهوم آیه را در کلاس تبیین کنید.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ

مِنَ الدُّنْيَا... (قصص/۷۷)

و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن.

۱- امام علی علیه السلام نیز در توصیف متّقین، بهره‌ ایشان از دنیا را کامل دانسته و می‌فرماید :
وَاعْمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ...
ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْتَغَى وَالْمَتَجَرِّ الرَّابِعِ أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَدًا فِي آخِرَتِهِمْ
ای بندگان خدا، آگاه باشید که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر و هم از سرای آخرت بهره گرفتند، با اهل دنیا در بهره‌مندی از دنیایشان شریک شدند؛ در حالی که با اهل دنیا در آخرت آنها شریک نشدند.... از این جهان با زاد و توشه‌ای وافر و تجارتی پرسود به سوی سفر آخرت شتافتند. لذت بی‌رغبتی به دنیا را در دنیای خویش بردند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خداوند.
(نهج البلاغه، نامه ۲۷).



روزه فکر من این است و...

روزه فکر من این است و همه شب، نخم
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟
مانده‌ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا
جان که از عالم علوی است، یقین می‌دانم
مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
کیست در گوش که او می‌شود آوازم
کیست در دیده که از دیده برون می‌گردد
من به خود نادم اینجا که به خود باز روم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم
به کجا می‌روم آخر، ننهایی و طعم
یا چه بوده است مراد وی ازین ساقتم
رخت خود باز بر آنم که همان جا فکتم
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
به هوای سرکوش پر و بالی بزغم
یا کلام است سخن می‌نند اندر دهنم
یا چه جان است نگویی که نش پیرنم
آن که آورد مرا باز برود در و طعم

منسوب به مولوی، با تلخیص



درس چهارم

آن گاه که انسان خود را گم می کند!



قرائت آیات

آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶ سوره طه را قرائت کنید.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
أَبَى ۖ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ
فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۚ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ
فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ۚ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ
۝ ۱۱۹ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى
شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ ۚ ۝ ۱۲۰ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ
لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ
الْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ۝ ۱۲۱ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ
فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ۝ ۱۲۲ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا
بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَمَا يُأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمِنَ
اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ۝ ۱۲۳ وَمَنْ أَعْرَضَ
عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ۝ ۱۲۴ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ
كُنْتُ بَصِيرًا ۝ ۱۲۵ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ
كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسىٰ ۝ ۱۲۶

آن‌گاه که انسان خود را گم می‌کند!

به این آیه توجه کنید :

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حضر/۱۹)
و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی»
گرفتار کرد؛ آنان همان فاسقان‌اند.

خدا در این آیه از انسان‌ها می‌خواهد تا خدا را از یاد نبرند، چرا که در نتیجه آن، در زندگی به «خودفراموشی» دچار می‌شوند.
مگر ممکن است انسان خودش را که از همه چیز بهتر می‌شناسد، فراموش کند؟!
انسان زنده همواره غرق در خود است و توجهش قبل از هر چیز به خودش است، پس فراموش کردن خود چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟
به نظر می‌رسد پیامدهای «خودفراموشی» بسیار خطرناک است که این‌گونه انسان‌ها از آن بر حذر داشته شده‌اند. به نظر شما این پیامدها چیست؟
برای پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید شناخت صحیحی نسبت به «خود» پیدا کنیم.



من کیستم؟

هریک از ما برای اشاره به «خود»، از لفظ «من» استفاده می‌کند؛ مثلاً وقتی خود، فعلیتی را انجام داده باشیم، می‌گوییم: «من این کار را انجام دادم.»
در این جمله منظور شما از «من» چیست؟ آیا منظور بدتان است یا به حقیقتی دیگر توجه دارید که بدن صرفاً مجری خواسته و اراده اوست؟
تصور می‌کنیم که شما در هنگام استفاده از لفظ «من» دارید، کسی به شما نیاموخته است، بلکه بهتر از هر کس دیگری می‌دانید دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنید. شما به حقیقت خودتان اشاره کرده‌اید؛ حقیقتی غیر از بدن. انسان به محض توجه و تأمل، درمی‌یابد حقیقتش غیر از تن و بدن، اما سخت مرتبط با آن است.
این «حقیقت»، ورای جسم و از این‌رو چیزی است فراتر از تن زشت و زیبای انسان یا مدرک تحصیلی، خانواده، ملیت، نژاد و یا حتی اطلاعات ذهنی او. «من» انسان هیچ‌یک

از اینها نیست. لذا اگر کسی خانواده‌اش را از دست بدهد و مدارکش را گم کند و یا حتی دست و پایش قطع شود، در «من» او تغییری ایجاد نشده و از «من» او چیزی کم نمی‌شود. قرآن در برخی آیات، انسان را به حقیقت خود متوجه می‌سازد و شناخت آن را لازمه رشد و سعادت وی می‌داند. یکی از آیاتی که برای شناخت حقیقت انسان بسیار کلیدی و راهگشاست، آیه ابتدایی درس است. از این رو، در ادامه به تفسیر آن می‌پردازیم.

خدا فراموشی سببِ خود فراموشی

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر/۱۹)

فعل «نسی» به معنای فراموش کردن چیزی است که از قبل در صفحه‌ی خاطر نقش بسته بود.

این آیه تأکید می‌نماید که فراموش کردن خدا موجب می‌شود انسان خودش را فراموش کند. اما این اتفاق چگونه رقم می‌خورد؟

چنانچه پیش از این دانستیم، خدا استعدادها و امکاناتی همچون علم، قدرت، اختیار و اراده را در انسان قرار داده است تا با بهره‌گیری از آنها شایستگی جانشینی پروردگار را بیابد. انسان از طریق این استعدادها و امکانات است که به خداوند متصل می‌شود و با استفاده صحیح از آنها، مظهر و نماینده خدا می‌شود.

انسان وقتی خدا را فراموش کند، نیاز خود را به او از یاد می‌برد و چنین می‌پندارد که حیات، قدرت، علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است. اینجاست که به نفس خویش اتکا می‌کند و خود را موجودی مستقل می‌شمارد؛ غافل از اینکه آنچه از کمال دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است که با هدفی خاص به او بخشیده است.

او در واقع با فراموشی خدا، آن جنبه الهی و اتصالش به خدا را فراموش می‌کند و از همه آن کمالات در مسیر پرورش بعد جسمانی خویش استفاده می‌کند. این حالت به تعبیر آیه، «خود فراموشی» نامیده شده است.



یک بار دیگر به آیه مراجعه کنید.

فعل «نسی»، خود متعدی است و هنگامی که در باب «افعال» به کار می‌رود، دو مفعولی می‌شود. این فعل در آیه، یک بار به صورت ثلاثی مجرد و یک بار به صورت ثلاثی مزید به کار رفته است. در هر حالت، مفعول آن کدام است؟

این آیه در ادامه، چنین فردی را «فاسق» معرفی می‌کند. «فاسق» اسم فاعل از ریشه «فسق» به معنای کسی است که از راه صحیح خارج شده و به بیراهه رفته است. گناهکار نیز از این جهت فاسق نامیده شده است که از مسیر ایمان و شریعت خارج شده است. خداوند با قرار دادن انسان‌ها در دنیا، راه هدایت برای عبور از منزل موقت دنیا و رسیدن به مقصد که دارالقرار است، را به وسیله پیامبران به او نشان داده است. افرادی که خدا را فراموش کرده‌اند، از این مسیر هدایت خارج شده و لذا فاسق خوانده می‌شوند.

زنگ خطر

بنابر آنچه گذشت، اگر ما حقیقت خود را چیزی جز جنبه الهی و روحانی خویش، بدانیم به خطا رفته‌ایم. حال اگر انسان، حقیقت خویش را به درستی نشناسد، خود را در همین جسم و بدن خلاصه می‌کند و از آنجا که هر انسانی به خودش علاقه دارد، تمام عمر و جوانی‌اش را صرف رسیدگی به این بدن و سایر آراستگی‌های ظاهری می‌کند؛ آراستگی‌هایی چون سطح مالی و تحصیلی، خانواده، شغل و قوت بدنی. رسیدگی به ظاهر و آراستگی آن، گرچه امری پسندیده است، اما افراط در آن خطرناک است.

شهید مطهری رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید :

«آنجا که انسان واقعیت خود را همین تن می‌پندارد و هرچه می‌کند برای تن و بدن می‌کند، خود را فراموش کرده و ناخود را خود پنداشته است. به قول مولوی، مثلش مثل کسی است که قطعه زمینی در نقطه‌ای دارد، زحمت می‌کشد و مصالح و بنا و عمه می‌برد، آنجا را می‌سازد، رنگ می‌کند و به فرش‌ها و پرده‌ها مزین می‌نماید، اما روزی که می‌خواهد به آن خانه منتقل گردد، یک مرتبه متوجه می‌شود به جای قطعه زمین خود یک قطعه زمین دیگر که اصلاً به او مربوط نیست و متعلق به دیگری است ساخته و آباد کرده و مفروش و زینت نموده و قطعه زمین خودش خراب به کناری افتاده است.»^۱

کار خود کن، کار یگانه کن	در زمین مردمان خاند کن
کز برای اوست غنائی تو	کیست یگانه؟ تن خانی تو
جوهر خود را نیننی فریبی	تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی
روز مُردن، کند او پیدا شود	گر میان مُشک، تن را جا شود
مُشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال	مُشک را بر تن مُرن، بر دل مال

«مولوی»



چنین انسانی وقتی وارد عرصه قیامت می‌شود، خود را دست خالی می‌بیند. او در آنجا نمی‌تواند به جنبه‌های مادی خود مانند زیبایی، مدرک تحصیلی، شغل آنچنانی و خانواده اصیل افتخار کند و با تکیه بر آنها خود را لایق بهشت بداند. او در آنجا خودش هست، در برابر پروردگار یکتا.

به دو آیه در این باره دقت کنید :

۱- گم شدن پیوندها

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ... لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (انعام/۹۴)

و (در قیامت گفته می‌شود): همه شما تنها به سوی ما باز گشتید؛ همان گونه که روز اول شما را آفریدیم، و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سرها کردید!..... پیوندهای شما بریده شده است و (تمام) آنچه را (تکیه‌گاه خود) تصور می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند!

«فرادی» جمع «فرد» به معنای هر چیزی است که از غیر خود جدا باشد. «خول»، به معنای عطیه و بخشش است که در این آیه به معنای بهره‌های دنیایی است که خدا به بندگان بخشیده است.

علامه طباطبائی رحمته‌الله در تفسیر آیه می‌نویسد :

«این آیه حقیقت زندگی انسان را نشان می‌دهد. انسان در این دنیا، هنگامی که در برابر زینت‌های ظاهری و مادی زندگی قرار می‌گیرد و سرگرم بهره‌برداری از آنها می‌شود، یکباره دل به آن زینت‌ها داده و به این ترتیب، از توجه به مسبب و خالق آنها باز می‌ماند. او به تدریج خود را به صورت مستقل از پروردگارش می‌بیند و تمام هم و غم او این می‌شود که لذا ید مادی خود را تأمین کند.

اما همین انسان، وقتی با فرا رسیدن مرگ، جان از کالبدش جدا شود، ارتباطش با تمامی اسباب مادی قطع می‌گردد. چرا که این اسباب مادی با بدن انسان ارتباط دارند و وقتی بدنی نماند، آن ارتباط‌ها نیز از بین خواهد رفت و آن وقت است که به عیان می‌بیند استقلالی که در دنیا برای خود و دیگر مظاهر مادی قائل بود، خیالی باطل بیش نبوده و حقیقت او و رای این جسم است.»^۱

۱- تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۸۶.



با توجه به آنچه گذشت، معنای دقیق این دو عبارت از آیه را در کلاس برای دوستانتان بیان کنید.

- لَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ
- لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ

۲- گم شدن اعمال

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ

يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف/۱۰۴-۱۰۳)

بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش‌هایشان در حیات دنیا گم شده است؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!»

«خَسِرَ»، به معنای «زیان کردن در اصل مال و سرمایه» است. به این معنا که این افراد در اصل سرمایه خود یعنی «عمرشان» ضرر کرده‌اند؛ سرمایه‌ای که هیچ‌گاه قابل بازگشت نیست. «ضَلَّ»، نیز به معنای «انحراف از طریق مستقیم» و نیز «گم شدن» به کار رفته که نقطه مقابل آن هدایت یافتن است.

این آیه، زیان‌کارترین افراد را کسی می‌داند که حقیقت خود را در همین امور مادی خلاصه کرده و تصوّر می‌کنند تنها پرداختن به مظاهر مادی، به ارزش آنها می‌افزاید و از این‌رو دارایی و تلاششان را در این راه صرف می‌کنند، در حالی که نتیجه سعی و تلاش ایشان گم می‌شود و آن را نمی‌یابند.



تدبر قرآنی

با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن، چه ارتباطی میان آنچه گذشت و آیات زیر مشاهده می‌کنید؟

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ *... * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا
فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق/۲۲-۲۰)

و در صور دمیده می‌شود؛ آن (روز)، روز تحقق وعده الهی است... (به او خطاب می‌شود): تو از این (روز) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است (و حقایق را مشاهده می‌کند).

خودشناسی و سبک زندگی

از آنچه گذشت، ضرورت شناخت حقیقت انسان آشکار شد. فکر می‌کنید چرا دین تا این اندازه بر شناخت این حقیقت تأکید می‌نماید؟
هرکس در این دنیا براساس شناختی که از خود دارد، عالمی برای خود می‌سازد و اعمال و رفتارش را مطابق با همان شناخت شکل می‌دهد. در واقع جهان‌بینی انسان براساس شناخت از حقیقت خود شکل می‌گیرد و انسان همه چیز را از زاویه خودش می‌نگرد؛ اگر زاویه نگاهش خودخواهانه و دنیاگرایانه باشد همه چیز را از همان زاویه می‌بیند. شغلش، مدرسه و منزلش، همسر و همکارش، همه را به نحوی انتخاب می‌کند که به نفع خود دنیاگرایش باشد نه خود متعالی‌اش.

برای مثال در دوران نوجوانی وقتی می‌خواهد کسی را به دوستی انتخاب کند، با خود حساب می‌کند آیا او شاگرد زرنگی است و می‌تواند به من در درس‌هایم کمک کند یا خیر؟ اگر نمرات خوبی ندارد با او صمیمی نشوم؛ زیرا در این صورت من باید در درس‌هایم او را کمک کنم. در بزرگسالی که مسائل مالی برای فرد اهمیت می‌یابد، همین نکته در مسائل مالی جلوه می‌کند؛ یعنی با کسی دوست می‌شود که بتواند از او قرض بگیرد نه اینکه مجبور

باشد به او قرض بدهد.

خدا به پیامبر خود دستور می‌دهد تا از چنین افرادی که حد نگاه و شناخت آنها، دنیاگرایانه و محصور به حیات دنیاست، دوری کند:

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...

(نجم/ ۳۰-۲۹)

از کسی که از یاد ما روی گردانده و جز حیات دنیا را نمی‌طلبد، دوری کن؛ این آخرین حد شناخت آنهاست

تدبرقرآنی



انسان دنیاگرا حتی با خدا از همان دریچه دنیاخواهی معامله می‌کند؛ اگر خدا به او نعمت‌های دنیایی دهد، می‌گوید خداوند مرا تکریم کرده و اگر به هر علت، روزی او را کم کند، خواهد گفت خداوند مرا ضایع و تحقیر کرده است. آیاتی از سورة فجر را در این رابطه بیابید و در کلاس بخوانید.

حال اگر تعریف انسان از «خود» عوض شود و خود را براساس خودِ متعالی و خداخواهش بشناسد، اعمال و رفتارش تغییر خواهد کرد. او براساس روح الهی خود، دوست دارد به دیگران کمک کند، بیاموزد، عفو کند، قرض دهد... و از همه اینها لذت می‌برد؛ چرا که کمال و رشد خود را در همین‌ها می‌یابد.

تا در طلب کوهر کانی، آنی تا در هوس لقمه نانی، نانی
این نکته رمز اگر بدانی، دانی هرچیز که در جستن آنی، آنی

«مولوی»



از مجموع آنچه گذشت، با مهم‌ترین پیامدهای خودشناسی و نیز فراموش کردن خود آشنا شدیم. حال مشخص می‌شود که چرا عده‌ای از انسان‌ها با وجود برخورداری از روحی الهی، حیاتی را در این جهان برای خود انتخاب می‌کنند که از نظر قرآن، حیاتی پایین‌تر و ناچیزتر و در یک کلمه «حیات دنیا» نامیده شده است و به همان رضایت می‌دهند. قرآن کریم در بیانی توییحی نسبت به ایشان می‌فرماید :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه / ۳۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود : «در راه خدا بسیج شوید»، به زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟ آیا به جای آخرت به حیات دنیا رضایت داده‌اید؟ با اینکه متاع حیات دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست!

اندیشه و تحقیق



امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید :

«لَا تَجْهَلْ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ»

به خود جاهل نباش، زیرا جاهل به خود، جاهل به همه چیز است.

چه ارتباطی میان این جمله و مفهوم درس مشاهده می‌کنید؟

عَجَلُ مَنْ وَقَعَ فِي الدَّلَالِ فَلَا يَطْلُبُهَا يَنْتَ ضَالَّةً وَخَلَّ نَفْسَهُ

برای مطالعه

من چرا بی خبر از خویشتم ...

من کی ام تا که بگویم که منم
کیت تا کو بنماید و طعم
چیت مرگ من و قبر و کفتم
چیت این الفت جانم به تنم
با همه بدمم و هم سختم
گاه افشته و که اهرمنم
گاه در دامن دشت و دنم
گاه چون بلبل مست چنم
گاه بینم حسن اندر حنم ...

من چرا بی خبر از خویشتم
من بدین جا ز چه رو آمده ام
آخر الامر کجا خواهم شد
باز از خویشتن اندر عجم
گاه بینم که در این دار وجود
گاه انسانم و که حیوانم
گاه بنشته سر کوه بلند
گاه چون جفک ویرانه نشین
گاه در نکبت خود غوطه ورم

«علامه حسن زاده آملی»، با تلخیص



درس پنجم

حیات طیّبه؛ حیاتی شایسته جانشین الهی (۱)



قرائت آیات

آیات ۲۲ تا ۲۹ سوره انفال را قرائت کنید.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾
وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا
وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ
وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَ
اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ
مُسْتَزْعِفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ
فَأَوَّكِمُوا أَيْدِيَكُمْ بِنَصْرِهِ وَارْزُقْكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ
الرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَاعْلَمُوا
أَنَّ أَمْوَالَكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ
عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ
لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَ
اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

حیات طیبہ، حیاتی شایستہ جانشین الہی (۱)

این آیه را ترجمه کنید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ... (انفال/۲۴)

از این آیه چه برداشتی دارید؟
این آیه از انسان‌ها می‌خواهد تا حیات بیابند؛ مگر آنها روی زمین زندگی نمی‌کنند و حیات ندارند؟
فکر می‌کنید مراد از «حیات» در آیه چیست؟



چنانچه در درس‌های قبل گفته شد، خداوند این زمین و همه زیبایی‌های آن را برای انسان آفرید و جانشین خود را در زمین برای آبادانی و بهره‌مندی از نعمت‌هایش سکونت داد. در این میان، بسیاری از انسان‌ها زندگی خود را در بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا خلاصه کرده و به «حیات دنیا»، یعنی مرتبه پایین‌تر حیات خود رضایت داده‌اند. قرآن این حیات را شایسته جانشین پروردگار نمی‌داند و بارها انسان‌ها را از فریفته شدن یا بسنده کردن به آن برحذر می‌دارد.

حال سؤال اساسی این است که اگر «حیات دنیا» شایسته جایگاه انسان نیست، پس کدام حیات شایسته اوست؟ اگر «حیات دنیا» مرتبه پایین‌تر حیات انسان است، مراتب بالاتر آن چیست؟

حیات طیبہ، حیات حقیقی انسان

آیات قرآن در کنار «حیات دنیا»، از نوع دیگری از حیات، سخن به میان می‌آورند. تفکر و تدبّر در آنها نشان می‌دهد، حیات حقیقی انسان فراتر از حیات دنیا و دارای ویژگی‌های خاصی است؛ به گونه‌ای که گویا سایر حیات‌ها در مقابل آن رنگی از حیات نداشته و حتی نمی‌توان آنها را حیات نامید.

به این آیه توجه کنید :

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً... (نحل/۹۷)

حیات حقیقی انسان‌ها با این عبارت در آیه بیان شده است : «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». این آیه به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند، وعده‌ای نیکو می‌دهد و آن، **زنده شدن آنها به حیات جدیدی است غیر از آن حیاتی که دیگران دارند. قرآن کریم این حیات را «حیات طیبه» نام نهاده است.**

البته باید توجه داشت که این حیات جدید و اختصاصی، از آن زندگی که همه در آن مشترک‌اند، جدا نیست. حیات طیبه در عین اینکه غیر از حیات همگانی است، اما از آن جدا نیست و با آن همراه است؛ تفاوت آن تنها به تفاوت مراتب حیات برمی‌گردد. کسی که «حیات دنیا» را هدف قرار داده است، به پایین‌ترین مرتبه حیات خود رضایت داده و از آن فراتر نمی‌رود، در حالی که صاحب حیات طیبه، مرتبه عالی زندگی را انتخاب کرده و از ویژگی‌های آن بهره‌مند می‌شود. بنابراین، کسی که حیات طیبه دارد، هر چند در کنار دیگران زندگی می‌کند و به زندگی مادی مشغول است، اما زندگی‌اش روشن‌تر و دارای آثاری بیشتر است.

ویژگی‌های حیات طیبه

حال سؤال اساسی این است که حیات طیبه چه حیاتی است و چه ویژگی‌هایی دارد که تنها این نوع حیات، شایسته قرارداد عنوان حیات بر آن است؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، ابتدا باید به یک نکته دقت کنیم؛ با توجه به اینکه «حیات طیبه» حیاتی است که بر مدار ایمان شکل می‌گیرد و ایمان نیز امری درونی و قلبی است، پس حیات طیبه پیوندی ناگسستنی با «قلب» انسان دارد.

از این رو، برای آنکه بتوانیم حیات طیبه و ویژگی‌های آن را بشناسیم، ابتدا می‌باید تصوّر درستی از «قلب» پیدا کنیم. واژه قلب بیش از ۱۳۰ مرتبه در قرآن به کار رفته و ویژگی‌های مختلفی برای آن بیان شده است.

تدبرقرآنی



به این آیات توجه کنید :

... وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ... (تغابن/۱۱)

... فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ... (نحل/۲۲)

از این آیات چگونه فهمیده می‌شود که ایمان امری قلبی است؟

قلب، عضو صنوبری یا...

همه ما در بدنمان عضوی به نام «قلب» داریم که مرگ و زندگی طبیعی‌مان به آن وابسته است. این قلب همان پاره گوشت صنوبری است که با قبض و بسط خود، خون را در شریان‌ها جریان می‌دهد و زیست تمام اعضا و جوارح انسان به سلامت آن وابسته است. اما در فرهنگ دین و قرآن سخن از قلب دیگری است که به آن قلب باطنی یا دل می‌گویند. همان گونه که قلب مادی انسان باعث ایجاد و تداوم حیات مادی انسان است، قلب باطنی یا دل انسان نیز حیات معنوی او را به وجود می‌آورد و تداوم می‌بخشد. این قلب عطیه‌ای الهی است که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذاشته و چنانچه در آیات خواندیم، مرکز هدایت یا ضلالت اوست.

از این رو شناخت قلب برای هدایت آن به سوی ایمان اهمیت بسیاری دارد. البته این شناخت با انجام دادن آزمایش‌های تجربی امکان‌پذیر نیست. از آنجا که «قلب»، اصطلاحی قرآنی است، شناخت آن نیز تنها از طریق توصیفات قرآن کریم می‌شود.

ویژگی‌های قلب در قرآن کریم

از میان ویژگی‌های گوناگونی که در قرآن برای قلب بیان شده است، سه ویژگی اهمیت بسزایی دارند :

۱- قلب، ابزار علم و ادراک

قرآن کریم در آیات متعدّد با تعبیری چون «تَعْقَلُ» و «تَفْقَهُ»، درک و فهم را به قلب نسبت می‌دهد و آن را ابزار فهم معرفی می‌کند :

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج/۴۶)

آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا قلب‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق) را بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن قلب‌هایی که در سینه‌هاست، کور است.

در این آیه، اندیشه و فهم کار قلب دانسته شده است. جالب این است که در ادامه آیه می‌فرماید چشم‌های ظاهری ایشان کور نشده، بلکه قلب‌های ایشان نابینا شده و بینایی خود را نسبت به فهم حقیقت از دست داده است. در واقع، خدای متعال در این آیه قلب انسان را دارای قوّه بینایی معرفی می‌کند؛ اما نه بینایی نسبت به امور ظاهری؛ بلکه نسبت به امور معنوی. «قلب» تا زمانی که نسبت به این حقایق نابیناست، چگونه می‌تواند آنها را درک کند؟ قرآن در جای دیگر، منشأ این نابینایی را گناهان این افراد ذکر می‌کند. در واقع قلب آنها به سبب انجام دادن گناهان بسیار، زنگار گرفته و قدرت بینایی خود را از دست داده و از درک حقایق ناتوان شده است^۱. قرآن درباره آنها می‌فرماید :

... بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین/۱۴)

... اعمال آنها چون زنگاری بر قلب‌هایشان نشسته است.

۱- از همین رو، امام خمینی رحمته الله، «گناه» را یکی از موانع فهم آیات نورانی قرآن معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «یکی از حُجَب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حجاب شود از ادراک حقایق» (آداب الصلوة، صفحه ۲۰۱).

این افراد همچون مردگان قادر به تشخیص حق و تبعیت از آن نیستند. امام علی علیه السلام ایشان را این گونه توصیف می‌کند :

فَالصَّوْرَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ
وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَضِلُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ

پس، چهره ظاهر او چهره انسان و قلبش قلب حیوان است. راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن تبعیت کند و راه باطل را نمی‌شناسد تا از آن بیرهزد. پس، مرده‌ای است در میان زندگان^۱.

تدبرقرآنی



با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن، مفهوم این آیات را بیان کنید.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءُ... وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنِ

ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (نمل/ ۸۱-۸۰)

مسلمان نمی‌توانی سخت را به گوش مردگان و به گوش کران برسانی...؛ و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهی‌شان برهانی. فقط می‌توانی سخت را به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان دارند و در برابر حق تسلیم‌اند.

حال اینکه می‌گوییم قلب ابزار درک است، به چه معناست؟ انسان به وسیله قلب چه چیزهایی را می‌تواند درک کند؟

قلب و شناخت غیب

انسان‌ها معمولاً برای مشاهده و تجربه جهان اطراف خود از حواس استفاده می‌کنند. آنها همچنین برای درک مسائل مختلف از انواع استدلال بهره می‌گیرند؛ اما هنگامی که سخن از ایمان به غیب مطرح می‌شود، آیا این درک حسی یا استدلال‌ها کفایت می‌کند؟

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

تدبرقرآنی



با توجه به آنچه در درس اول کتاب اصول عقاید خود آموختید، به سؤال صفحه قبل پاسخ دهید.
از این آیه، چگونه می‌توان برای پاسخ دادن به سؤال استفاده کرد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ... (نمل/۱۴-۱۳)

خوب است بدانیم حواس ظاهری و اندیشه انسان تنها می‌تواند از طریق ذهن به وجود حقایق پی ببرد، ولی آن بُعد از ابعاد انسان که می‌تواند با حقایق ارتباط برقرار کند و از آنها تأثیر بپذیرد، امر دیگری است که قرآن آن را «قلب» می‌نامد.

انسان با اندیشه و استدلال می‌فهمد که حقایقی در عالم هست؛ مثلاً وجود خدا و قیامت را اثبات می‌کند یا ضرورت وجود پیامبران را درک می‌کند، اما با دقت بیشتر متوجه می‌شویم که انسان با این کار فقط توانسته با مفهوم خدا ارتباط برقرار کند، نه حقیقت خدا. برای «ایمان» به خدا یا معاد، باید با حقیقت آنها ارتباط برقرار کرد.

برای فهم بهتر موضوع به این مثال توجه کنید:

اگر شما «آب» را از نظر علمی درست بشناسید و مولکول‌های آن را تجزیه و تحلیل کنید، آیا این تسلط بر معنا و مفهوم آب موجب ارتباط شما با حقیقت آب و سیراب شدنتان می‌شود؟ آیا اگر بتوانید آب را به‌طور دقیق تصوّر کنید، مقداری از تری آن به شما سرایت می‌کند؟ حتماً پاسخ شما منفی است و می‌گویید: من با مفهوم آب سر و کار داشته‌ام، نه با حقیقت و واقعیت خارجی آن.

بله... بسیاری از ما با مفهوم خدا سر و کار داریم و حتی شاید بتوانیم با دلایل متعدد وجود خدا را اثبات کنیم یا درباره فضایل پیامبران و اهل بیت علیهم‌السلام سخن بگوییم. اما این، برای درک حقیقت آنها و هدایت انسان کافی نیست. قطعاً شناخت استدلالی نسبت به خدا یا ائمه علیهم‌السلام لازم است اما کافی نیست.

تا قلب به میدان نیاید، انسان با حقایق ارتباط برقرار نمی‌کند. خدا باید از اندیشه عبور کند و در مرکز وجود انسان، که قلب او است، وارد شود تا انسان نورانی شده و به نور الهی هدایت گردد. اینکه برخی افراد با علوم دینی به خوبی آشنا هستند اما اخلاق و عمل دینی صحیحی ندارند، به همین علت است.

اینجاست که قرآن فراتر از شناخت استدلالی، از نوع دیگری از فهم و ادراک سخن به میان می‌آورد و اصلاً «قلب» را به عنوان یک وسیله و ابزار درک و آگاهی معرفی می‌کند که می‌تواند انسان را به سطحی از ادراک و پذیرش حقایق رهنمون کند که اندیشه و استدلال در رسیدن به آن ناتوان است.

۲- قلب، جایگاه ایمان

به معنای این دو آیه دقت کنید؛ در این آیات چه عملی به قلب نسبت داده شده است؟

قَالُوا آمَنَّا بِفَوَهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ... (مائده/۴۱)

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ

فِي قُلُوبِكُمْ... (حجرات/۱۴)

چنانچه پیش از این نیز آموختید، یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های قلب در قرآن این است که قلب جایگاه ایمان است؛ از این رو به افرادی مؤمن گفته می‌شود که اعتقاد و ایمان به خدا را به قلب و عمق جان خود رسانده و آن را کاملاً در وجود خویش مستقر نموده باشند.

هنگامی که ایمان وارد قلب شد، مانند قلب مادی انسان که خون را به تمام اعضا و جوارح بدن می‌رساند، این ایمان از طریق قلب باطنی انسان، به همه ارکان و اعضا منتقل می‌شود و تمام وجود او را در بر می‌گیرد؛ بر این اساس، پیامبر اسلام ﷺ در تعریف ایمان می‌فرمایند:

الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَمَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

از این رو، انسان مؤمن همه وجودش با هم هماهنگ است. عملش با فکر و فکرش با منش او همراه و هماهنگ است. این ویژگی موجب شکل گیری جامعه ای پر از صفا و صمیمیت در میان افراد آن خواهد شد؛ در حالی که اهل معصیت و نفاق این گونه نیستند.

۳- قلب، محل احساسات باطنی

یکی دیگر از ویژگی هایی که قرآن به قلب نسبت می دهد، پذیرش احساسات باطنی گوناگون است. قلب انسان، احساسات و عواطف گوناگونی مانند ترس، نفرت، خشم و اندوه را از خود بروز می دهد که این احساسات، به میزان پذیرش ایمان، گاه مثبت و گاه منفی هستند. برای نمونه، قرآن، قلب مؤمنان را دارای ترسی می داند که در نتیجه یاد خدا به وجود آمده است :

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ

زَادَتْهُمْ إِيمَانًا... (انفال/۲)

تدبر قرآنی



پنج نمونه از انواع احساسات و عواطفی که در قرآن به قلب نسبت داده شده در اینجا آمده است.

آرامش وحشت قساوت شک خشوع

با مراجعه به این پنج آیه، ابتدا هر یک از این پنج عنوان را در جدول قرار دهید و سپس معادل قرآنی آن را بنویسید.

ردیف	شماره آیه	عنوان احساس قلبی	معادل قرآنی آن
۱	آل عمران/ ۱۵۱	وحشت	رُعب
۲	انعام/ ۴۳		
۳	توبه/ ۴۵		
۴	رعد/ ۲۸		
۵	حدید/ ۱۶		



از آنچه گذشت، چنین به دست می‌آید که قلب انسان محلّ بروز احساسات و عواطف گوناگون، جایگاه ایمان و دارای قوای بینایی و درک مناسب و مخصوص به خود است. حیات این قلب، نشئت گرفته از ایمان بوده و همان حیات طیّبه‌ای است که قرآن از آن یاد می‌کند. انسان با برخورداری از این حیات قلبی، قدرت بینایی و ادراک معنوی پیدا می‌کند و زندگی‌اش آثار و خواصّ تازه‌ای می‌یابد که دیگران فاقد آن هستند. در درس بعد با این آثار بیشتر آشنا خواهیم شد.

اندیشه و تحقیق



به این دو آیه مراجعه کنید :

- سورة حج، آیه ۵۴

- سورة زمر، آیه ۲۳

در این دو آیه، کدام نوع از احساسات به قلوب مؤمنان نسبت داده شده است؟ سپس این واژگان را در کتاب «المفردات» اثر راغب اصفهانی پیدا کنید و معنای آن را بنویسید. معنای هر یک از این واژگان به کدام یک از پنج عنوان بیان شده از حالات قلب نزدیک‌تر است؟

برای مطالعه



از پای تا به سر همه سمع و بصر شویم!
انسان در این دنیا به وسیلهٔ اعضای چون چشم، گوش و بینی با جهان پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند.
اما در جهان آخرت چگونه؟ آیا برای زندگی در آن جهان همین چشم و گوش دنیایی کافی است یا زندگی در هر جهانی چشم و گوش مخصوص به خود را می‌طلبد؟

به آیات زیر دقت کنید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى*

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (طه/۱۲۵-۱۲۴)

خداوند در این آیات به صراحت اشاره می‌کند کسانی که یاد او را فراموش کنند، در روز قیامت کور و نابینا محسور خواهند شد.

این افراد با اینکه در این دنیا از چشم ظاهری برخوردار بوده‌اند، نابینا پا به صحنه محشر می‌گذارند و این به سبب آن است که چشم و گوش مناسب آن جهان را پیش از این در خود فراهم نیاورده‌اند. به این مثال توجه کنید؛ اندام‌های جنین در طول چند ماه به تدریج در شکم مادر رشد می‌کنند و شکل می‌گیرند تا زمانی که او کامل شده و آماده زندگی در این دنیا می‌شود و به قول معروف گفته می‌شود: «به دنیا می‌آید».

اینک اگر رشد جنین با اختلالی مواجه شود، مثلاً ریه‌ها و دستگاه تنفسی‌اش به‌طور کامل شکل نگیرد، به محض ورود به دنیا تنفس او با مشکل مواجه می‌شود و به سختی نفس می‌کشد یا اگر در دوران جنینی چشمش ساخته و پرداخته نشود، کور به دنیا می‌آید و تا آخر عمر باید با این محدودیت کنار بیاید. زندگی ما در جهان دیگر نیز نیازمند اندام‌ها و قوای روحانی است که ساخته شدن آنها فقط در این دنیا امکان‌پذیر است و به دست خود ما انجام می‌گیرد. انبیاء آمده‌اند که بشر را از این حقیقت آگاه کنند و او را برای زندگی ابدی در جهان دیگر آماده سازند تا انسان در حیات ابدی خود رنج کمتری را تحمل کند. بر این اساس، هر که شکر گزارد و هدایت شود، به نفع خود و هر که کفر بورزد و ضلالت در پیش گیرد نیز تنها به ضرر خود عمل نموده است.





درس ششم

حیات طیّبه؛ حیاتی شایسته جانشین الهی (۲)



قرائت آیات

آیات ۲۲ تا ۲۹ سورة رعد را قرائت کنید.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ
 أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَتُونَ بِالْحَسَنَةِ
 السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٍ
 يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
 وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَامٌ
 عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾ وَالَّذِينَ
 يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ
 اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ
 الْعَنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ يُبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ
 وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي
 الْآخِرَةِ إِلَّا لَمْتَاعٌ ﴿٢٦﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ
 عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
 إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ
 اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
 عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ﴿٢٩﴾

حیات طیبہ، حیاتی شایستہ جانشین الہی (۲)

در درس گذشته گفتیم که حیات طیبہ، حیات قلبی انسان و زندگی جدید و اختصاصی مؤمنان است که در نتیجه **ایمان و عمل صالح** به دست می‌آید. قرآن تنها این حیات را شایستہ جانشین خدا در زمین می‌داند و برای آن آثار و ویژگی‌هایی برمی‌شمارد که نشان می‌دهد انسان تنها در بستر این حیات به سر منزل سعادت می‌رسد. این ویژگی‌ها چیست که باعث شده قرآن تنها این نوع زندگی را شایستہ عنوان حیات بداند؟ به راستی، انسان مؤمن با برخورداری از حیات قلبی به چه برکاتی دست می‌یابد که سایر انسان‌ها خود را از آن محروم ساخته‌اند؟ هر فرد با بررسی این ویژگی‌ها در خود، می‌تواند میزان برخورداری خویش از حیات طیبہ را دریابد.



مهم‌ترین ویژگی‌های حیات طیبہ در قرآن

قرآن در جای جای خود با پیوند میان **ایمان و عمل صالح**، آثار و ویژگی‌هایی برای این پیوند برمی‌شمارد که همان ویژگی‌های حیات طیبہ‌اند. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱- طمانینہ و آرامش درونی

خداوند پس از آنکه انسان را آفرید و در زمین جای داد، او را بدون هدایت رها نکرد و از طریق وحی و فرستادن رسولان الہی، مسیر هدایت به سوی ایمان و اعمال صالح را به او نشان داد. قرآن پس از بیان داستان خلقت انسان، بلافاصله از هدایت الہی سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید:

فَلَمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنْهُ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره/۳۸)

هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند.

مراد از «خوف»، نگرانی از دست رفتن چیزی در آینده و مراد از «حزن»، اندوه از دست دادن چیزی از گذشته است.^۱

۱- تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۴۶۰.

انسان‌هایی که با پیروی از هدایت الهی، زندگی خود را بر ایمان و عمل صالح بنا می‌کنند، از حیات طیبه برخوردار می‌شوند. قرآن یکی از مهم‌ترین آثار پیروی از این هدایت را رهایی از هر گونه خوف و حزن می‌داند.

به نظر شما، علت این آرامش چیست؟

مؤمنان که خود را از تعلقات دنیایی رها نکرده‌اند، به چیزی جز خدا دل نمی‌بندند؛ زیرا غیر خدا قابل زوال و نابودی است و اگر چیزی از بهره‌های مادی را از دست بدهند، به خدا توکل می‌کنند و دل به مشیت او می‌سپارند؛ لذا هیچ‌گاه ترسان و اندوهگین نمی‌شوند. آنها از این دنیا که بستر تغییرات دائم و پیوسته است و در آن گرما، سرما، نقص، بیماری، پیری و مرگ وجود دارد، لذت بی‌پایان نمی‌جویند و به آن دلبسته نمی‌شوند تا با از دست دادن بهره‌های آن اندوهگین شوند.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید :

إِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا فَائِزَةً فَالطَّمَأْنِينَةُ إِلَيْهَا لِمَاذَا^۱

اگر دنیا فانی و زودگذر است، پس چرا باید دلبسته آن شد (و به آن اطمینان خاطر یافت)؟

تدبرقرآنی



به این آیه دقت کنید :

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (انعام/۴۸)

به نظر شما، چگونه می‌توان از این آیه، برای فهم بهتر آیه ۳۸ سوره بقره استفاده کرد؟

بر این اساس، مؤمن آرامش را در حیات دنیا نمی‌داند و با جست‌وجوی حیات طیّبه، آرامش حقیقی را طلب می‌کند.

قرآن تنها مسیر رسیدن به آرامش را «یاد خدا» می‌داند که تنها در سایه حیات طیّبه به دست می‌آید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/۲۸)

علامه طباطبائی رحمته الله علیه در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«از چینش الفاظ آیه، انحصار آرامش در یاد خدا فهمیده می‌شود. از آنجا که متعلق فعل، یعنی «بِذِكْرِ اللَّهِ»، بر خود فعل، یعنی «تَطْمَئِنُّ»، مقدم آمده، در نتیجه می‌فهماند که دل‌ها جز به یاد خدا به چیز دیگری اطمینان و آرامش نمی‌یابد.»^۱

انسان، دارای فطرت و روح الهی و از این رو علاقه‌مند و نیازمند به پرستش خدای متعال است. این علاقه و گرایش در وجود او نه علاقه‌ای در ردیف علایق دیگر، بلکه مهم‌ترین و محوری‌ترین علاقه در وجود اوست؛ بنابراین، تا هنگامی که به علایق غریزی و لذّات مادی بیش از اندازه توجه کند و این گرایش محوری در وجودش پاسخ نگیرد، به اطمینان و آرامش نخواهد رسید. بر همین اساس، دل انسان تنها با یاد اوست که آرامش می‌یابد. از سوی دیگر، قرآن افرادی را که از هدایت الهی و یاد خدا روی‌گردان می‌شوند، از این آرامش محروم می‌داند:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا... (طه/۱۲۴)

کلمه «عیش» به معنای زندگی زمینی و «ضَنک» به معنای تنگی و فشار در چیزی است.

این آیه زندگی افرادی را که از ایمان روی‌گردان‌اند، در تنگی و فشار توصیف می‌کند؛ زیرا آنها وقتی با خدا قطع رابطه می‌کنند، دیگر چیزی غیر دنیا نمی‌ماند که به آن دل بسته و آن را مطلوب خود قرار دهند؛ در نتیجه، همه کوشش خود را در آن منحصر می‌کنند و فقط به اصلاح زندگی دنیایی خود می‌پردازند و روز به روز آن را توسعه بیشتری می‌دهند. اما آنها هر چه به دست می‌آورند، آرامشان نمی‌کند و دل در گرو نداشته‌ها دارند. اندوه آنچه ندارند،

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۵۶؛ خوب است بدانیم هنگامی که جار و مجرور بر فعل مقدّم شود، معنای انحصار را می‌رساند.

همواره با آنهاست و این علاوه بر اندوه و اضطرابی است که از روی آوردن نامالایمات و شرّ حسودان و کید دشمنان احساس می‌کنند.

این افراد همواره از دو فشار رنج می‌کشند: فشاری که از جهت نگهداری سرمایه‌ها به آنان وارد می‌شود و فشار دیگری که از بابت افزودن بر سرمایه‌هایشان دارند. قرآن از چنین حالتی با عنوان «معیشت ضنک» یاد می‌کند.

فعالیت کلاسی

جمله زیر را بخوانید:

«فناوری و سبک زندگی مدرن ممکن است آسایشی موقت برای فرد به دنبال آورد، اما هرگز آرامش به دنبال نخواهد داشت.»

به نظر شما میان آسایش و آرامش چه تفاوتی وجود دارد؟

آیا این جمله را صحیح می‌دانید؟ چرا؟

البته باید توجه داشته باشیم اینکه گفته می‌شود دل‌های مؤمنان همواره در اطمینان و آرامش است، به معنی آن نیست که سختی‌ها و گرفتاری‌ها به آنها روی نمی‌آورد بلکه حکایت از آن دارد که قلب ایشان با تکیه بر قدرت بی‌کران الهی و برخورداری از صفاتی چون صبر، شکر، توکل و تسلیم، در اوج سختی‌ها امیدوار به رحمت خدا و مطمئن به باری اوست.

فعالیت کلاسی

این حکایت را بخوانید و به پرسش مطرح شده، پاسخ دهید.
«پادشاهی برای هر که بتواند آرامش را به بهترین شکل تصویر کند، جایزه‌ای بزرگ تعیین کرد. نقاشان بسیاری آثار خود را به قصر فرستادند؛ تصویرهایی از جنگل به هنگام غروب، رودهای آرام، کودکانی که در خاک می‌دویدند، رنگین کمان در آسمان، قطرات شبنم بر گلبرگ گل سرخ و...
پادشاه تمام این آثار را بررسی کرد اما سرانجام در مرحله نخست، دو اثر را برگزید؛

اولی تصویر دریاچه آرامی بود که کوه‌های عظیم و آسمان آبی را در خود منعکس کرده بود. ابرهای کوچک و سفید آسمان را پوشانده بود و در گوشه چپ دریاچه، خانه کوچکی قرار داشت که پنجره‌هایش باز بود و دود از دودکش آن برمی‌خاست.

تصویر دوم هم کوه‌ها را نمایش می‌داد؛ اما کوه‌هایی ناهموار با قله‌هایی تیز و دندانه‌ای شکل. آسمان بالای کوه‌ها به‌طور بی‌رحمانه‌ای تاریک و ابرها بستر آذرخش و تگرگ و باران سیل‌آسا بود. این اثر با آثار دیگری که برای مسابقه فرستاده شده بودند، هیچ هماهنگی‌ای نداشت اما وقتی با دقت در آن نگاه می‌شد، در بریدگی صخره‌ای سخت و تاریک، جوجه پرنده‌ای دیده می‌شد که در میان غرش وحشیانه طوفان، آرام نشسته بود.

پادشاه، درباریان و همه نقاشان را جمع کرد و در میان حیرت همگان اعلام کرد: جایزه بهترین تصویر آرامش، به اثر تعلق می‌گیرد!

پادشاه کدام اثر را انتخاب کرده بود؟ به نظر شما علت این انتخاب چه بود؟ اگر شما داور این مسابقه بودید، کدام تابلو را انتخاب می‌کردید؟ چرا؟

۲- مسالمت و مدارا میان انسان‌ها

قرآن کریم در معرفی صاحبان حیات طیبه، آنها را با صفت «سلامت قلب» می‌ستاید؛ به عنوان نمونه درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (صافات/۸۴)

«سلیم» از ریشه «سلم» است که در کتاب‌های لغت، این معنا برای آن بیان شده است:

هُوَ مَا يُقَابِلُ الْخُصُومَةَ وَهُوَ الْمُوَافَقَةُ الشَّدِيدَةُ فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ بِحَيْثُ لَا يَبْقَى خِلَافٌ فِي الْبَيْنِ وَمِنْ لَوَازِمِ هَذَا الْمَعْنَى مَفَاهِيمُ الْإِنْقِيَادِ وَالصُّلْحِ وَالرِّضَا^۱

براساس این معنا، افرادی که از حیات طیبه و قلب سلیم برخوردارند، با یکدیگر هیچ‌گونه خصومتی ندارند و در جامعه‌ای سرشار از صلح و سلامت و رضا زندگی می‌کنند. در چنین جامعه‌ای، تعاون، برادری و برابری حاکم می‌شود و اختلافات و درگیری‌ها میان افراد و گروه‌ها برطرف می‌گردد، عدالت اجتماعی به بار می‌نشیند و همگان از ثمرات آن بهره‌مند می‌گردند.

اما ریشه این صلح و صفا و برادری در جامعه چیست؟ چه می‌شود که قلوب انسان‌ها با یکدیگر مهربان و عاری از هر گونه کینه و دشمنی می‌شود؟

پاسخ این سؤال با دقت در این عبارات از امام خمینی قدس سره مشخص می‌شود:

«ما باید کوشش کنیم که معنویت را در خود تقویت کنیم و هوای نفس را هر چه می‌توانیم از خود دور کنیم. اگر این حل بشود، همه چیز حل می‌شود. اختلافات به همین دلیل روی می‌دهد. هیچ اختلافی در عالم واقع نمی‌شود؛ مگر اینکه مبنایش این است»^۲.

بر این اساس علت همه اختلافات، پرداختن به خواهش‌های نفسانی است. انسان با پرداختن به این خواهش‌ها به تدریج حقیقت الهی خود را از یاد می‌برد و به جنبه مادی خود تعلق پیدا می‌کند و از آنجا که موجودی بی‌نهایت‌طلب است، همه چیز را برای خود

۱- کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» اثر حسن مصطفوی، جلد ۵، ص ۲۲۹. «انقیاد» در این عبارت، به معنای اطاعت و فرمان‌برداری است و معنای سایر واژگان روشن است.

۲- صحیفه امام خمینی قدس سره، ج ۱۷، ص ۵۲؛ با اندکی تلخیص و تغییر. ایشان بر همین اساس در جای دیگر می‌فرمایند: «اگر تمام انبیای عظام جمع بشوند در یک شهری و در یک کشوری، هیچ‌گاه باهم اختلاف نمی‌کنند» (صحیفه امام خمینی قدس سره، ج ۱۴، ص ۳۹۱).

می‌خواهد و البته این خواسته‌ها را در عالم ماده جست‌وجو می‌کند. اینجاست که اختلاف و تزاخم میان افراد برای تصاحب مال و مقام بیشتر به وجود می‌آید؛ در حالی که با رفع این تعلّق و توجّه به جنبه‌های عالی و معنوی خود، امکانی برای بروز اختلاف به وجود نمی‌آید. قلب مؤمن از هر گونه تعلّقات مادی و نفسانی رها شده و تنها به خدا رو می‌کند؛ بنابراین از هر گونه کینه و دشمنی و اختلاف با سایرین عاری می‌گردد.



تدبر قرآنی

به این آیات دقت کنید :

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء/ ۸۹-۸۸)

با توجه به آنچه خواندیم، به نظر شما چرا ملاک سعادت در روز قیامت، داشتن «قلب سلیم» معرفی شده است؟

۳- فزونی علم و آگاهی

چنان که پیش از این آموختیم، قلب انسان ابزار شناخت حقایق است که در سایه تزکیه و تقوا می‌تواند انسان را به حدی از شایستگی برساند که معارف و حقایق فراوانی را درک کند و قدرت تشخیص حق از باطل را به دست آورد :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا... (انفال/ ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوا پیشه کنید، خداوند برای شما (بصیرتی ویژه برای) تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

این معرفت و آگاهی تنها برای قلب سلیم و از طریق ایمان و ممارست بر اعمال صالح حاصل می‌شود و از این رو یکی از مهم‌ترین آثار حیات طیبّه به شمار می‌آید. به بیان دیگر، مؤمنانی که از حیات طیبّه برخوردارند، از آگاهی و درکی فزون‌تر و عمیق‌تر از دیگران برخوردارند. آنها مسائل گوناگون را به حدی می‌فهمند که افراد عادی که ایمانشان ضعیف است، فاقد این درک هستند.

برای مثال، اگر دقت کنید افراد عادی به رغم اینکه می‌دانند گناه بد است، اما ممکن است مرتکب برخی گناهان شوند؛ در حالی که مؤمنان حقیقی نه تنها می‌دانند گناه بد است،

بلکه از آن بدشان می‌آید؛ گویی بدی گناه را مشاهده می‌کنند. از این رو، نه تنها به آن رغبتی ندارند بلکه حتی به آن فکر هم نمی‌کنند؛ درست مانند اینکه شما مضرات سم یا بوی بد لجن‌زار را به خوبی تشخیص داده و حتی تصوّر نزدیک کردن آنها به دهانتان را نمی‌کنید، چه رسد به اینکه بخواهید آنها را ...؛ یا همان گونه که بوی عطر گل‌های رُز در یک گلستان آن چنان شما را مست می‌کند که نمی‌توانید به چیز دیگری فکر کنید.

این همان بینش و درک معنوی انسان است. همه ما در طول زندگی خود، زمان‌ها و حالات معنوی را تجربه کرده‌ایم؛ مثلاً هنگام توبه در شب قدر یا در خلوت مناجات با خدا احساس کرده‌ایم که واقعاً از بدی‌ها متنفریم و هیچ علاقه‌ای به گناه نداریم. در چنین لحظاتی، فقط برایمان مهم بوده است که با خدا باشیم و رضایت و توجه او را با خود داشته باشیم. این زمان همان هنگامی است که ایمان حقیقی در ما به وجود آمده و چشم معنوی‌مان نسبت به حقایق پینا شده است. عاشق خدا شده‌ایم و از هر چه خدا را از ما بگیرد، منزجر بوده‌ایم، اما متأسفانه پس از مدتی، این احساس لذت‌بخش از بین رفته است و بر اثر غفلت، دوباره درک و بینایی معنوی خود را از دست داده‌ایم.

قرآن کریم بینایی و درکی را که در سایه ایمان و حیات طیّبه برای انسان به وجود می‌آید، به نوری تشبیه می‌کند که خداوند بر قلب بنده خود می‌تاباند تا مؤمن به واسطه آن مسیر سعادت خود را بیابد و حق را از باطل و راه را از چاه تشخیص دهد و سبک زندگی خود را بر اساس آن تنظیم کند:

أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ

كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ... (انعام/۱۲۲)

آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که گویی (گرفتار) در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟

مراد از «فَأَحْيَيْنَاهُ» در این آیه، زنده شدن به حیات طیّبه است. به تعبیر این آیه، مؤمن واقعی از نوری برخوردار است که دیگران فاقد آن هستند و به این سبب در تاریکی‌ها گرفتارند.



با توجه به آنچه در درس قبل خواندید، مراد از مرگ در عبارت «مَنْ كَانَ مَيِّتًا»

فَاحْيِينَاهُ چیست؟

از این معرفت و آگاهی، گاه در روایات با عنوان «حکمت» یاد شده است که از قلب انسان می جوشد و به زبان او جاری می شود. رسول خدا ﷺ می فرماید :

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ^۱
هر کس چهل شبانه روز تمام کارهایش برای خدا باشد، چشمه های حکمت از قلب بر
زبانش جاری می شود.

از آنچه گذشت، می توان به ویژگی های حیات طیبیه از نگاه قرآن پی برد. این ویژگی ها
بهترین زندگانی و به تعبیر قرآن، زندگی بسیار پاکی را برای انسان در روی زمین فراهم
می آورند و فقط در پرتو چنین حیاتی است که انسان می تواند دوباره به جایگاه حقیقی خود
و زیباترین سرانجام خویش بازگردد :

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبْرَزَ (رعد/۲۹)

آنها که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، (حیاتی) بسیار پاک و گوارا و جایگاه و
سرانجامی بسیار نیکو دارند^۲.

البته باید توجه داشت که حیات طیبیه - با ویژگی هایی که برای آن بیان شد - فقط جنبه
فردی ندارد، بلکه الگوی کامل آن در جامعه ای ایمانی شکل می گیرد. در درس های بعد، در
این زمینه بیشتر سخن خواهیم گفت.

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۷۷.
۲- «طوبی» مصدر است بر وزن «فعلی». این کلمه صفت است برای موصوفی که حذف شده و چنان که از سیاق آیه معلوم می شود، موصوف آن «حیات» است (مراجعه کنید به : تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۵۶). در ادبیات عربی می خوانیم هنگامی که مصدر، صفت قرار گیرد معنای مبالغه می دهد. در اینجا نیز مراد از «طوبی»، مبالغه در پاک و گوارا بودن زندگی مؤمنان است.

اندیشه و تحقیق



در این درس با سه ویژگی حیات طیبه - حیات انسان‌های مؤمن و صالح - آشنا شدیم. یکی دیگر از ویژگی‌های حیات طیبه در این آیه بیان شده است. درباره آن تحقیق کنید و نتیجه را در کلاس گزارش دهید^۱.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (مریم/۹۶)

برای مطالعه



آرامش قلبی امام خمینی قُدس سرّه

یکی از ویژگی‌های بی‌نظیر امام خمینی قُدس سرّه اطمینان و آرامش قلبی ایشان بود. این آرامش به حدی بود که حتی دشمنان را تحت تأثیر قرار می‌داد. امام درباره واقعه دستگیری خود می‌فرماید :

«اینها ریختند توی خانه و لگد زدند به در و در را شکستند. من به ایشان نهیب زدم که بروید، من خودم می‌آیم. لباس‌ها را پوشیدم. بعد آمدم و سوار ماشین شدم. من در صندلی عقب وسط نشسته بودم؛ یک نفر این طرف نشسته بود و یک نفر آن طرف و اینها مسلح هم بودند اما در موقع حرکت مشاهده کردم که اینها خیلی عجیب مضطرب‌اند. کف پای اینها به کف ماشین می‌خورد که خیلی محسوس بود. من نگاهی کردم به صورتشان و گفتم که چرا حالتان این جور شده؟ چرا پاهایتان دارد این جور می‌شود؟ و اینها گفتند : آقا، واقعیتش می‌ترسیم. من دست گذاشتم روی پاهایشان، گفتم : من هستم، ناراحت نباشید. من تا با شما هستم مضطرب نباشید.»^۲

این چنین است که ایشان در پایان عمر و در وصیت‌نامه خود می‌فرمایند :

«با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.»

۱- برای تحقیق در این باره می‌توانید به تفسیر نمونه، اثر آیت الله مکارم شیرازی مراجعه کنید.

۲- سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی قُدس سرّه، ج ۶، ص ۳۴.

چشم دل باز کن که جان مینی ...

چشم دل باز کن که جان مینی
کر به اقلیم عشق روی آری
بر همه اهل آن زمین به مراد
آنچه مینی، دلت همان خواهد
بی سر و پا گدای آنجا را
هم در آن، پابرهنه قومی را
هم در آن، سر برهنه جمعی را
دل هر ذره را که بشکافی
هرچه داری اگر به عشق دهی
جان گذازی اگر به آتش عشق
از مضیق جهات دگذری
آنچه نشنیده گوش، آن شنوی
تا به جایی رساندت که یکی
با یکی عشق ورز از دل و جان
که یکی هست و پنج نیست جز او

آنچه نادیدنی است آن مینی
همه آفاق گلستان مینی
کردش دور آسمان مینی
وانچه خواهد دلت، همان مینی
سر به ملک جهان گران مینی
پای بر فرق فرقان مینی
بر سر از عرش سیابان مینی
آفتابش در میان مینی
کافر مگر بجوی زیان مینی
عشق را کیسای جان مینی
وسعت ملک لامکان مینی
وانچه نادیده چشم، آن مینی
از جهان و جهانیان مینی
تا به عین الیقین عیان مینی
وحده لا اله الا هو

«هاتف اصفهانی»، با تلخیص





درس هفتم

زندگی اجتماعی انسان در قرآن



قرائت آیات

آیات ۲۱۳ تا ۲۱۶ سوره بقره را قرائت کنید.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ
مُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ
النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۚ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ
أَوْتَوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۚ
وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾ أَمْ
حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا
حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ ۚ
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا
أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَ
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۚ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ
أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا
شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

زندگی اجتماعی انسان در قرآن

به این آیات دقت کنید :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ... (حجرات/۱۳)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا...^۱ (فرقان/۵۴)

چه وجه مشترکی میان آنها مشاهده می‌کنید؟



جامعه‌شناسان، درباره ماهیت انسان نظرات مختلفی مطرح می‌کنند. پرسش اساسی پیش روی آنها این است که آیا انسان ذاتاً موجودی فردی است یا اجتماعی؟ برخی انسان را موجودی فردی می‌دانند و همه پدیده‌ها و وقایع را متناسب با این نظریه توجیه می‌کنند. از نظر این افراد، «جامعه» در حقیقت چیز جدیدی جز یکایک افراد آن نیست و هدف از تأسیس آن نیز حفظ منافع فرد است. با این نوع نگاه، انسان توانمند و مستعد کسی است که به تنهایی قادر به رفع نیازهای خود باشد. از سوی دیگر، بعضی از جامعه‌شناسان انسان را موجودی اجتماعی می‌دانند که استعدادها و قابلیت‌هایش تنها در زندگی اجتماعی ظاهر می‌شود و او در حقیقت، بدون حضور در اجتماع و کمک برای رفع نیاز افراد آن، امکان ظهور توانمندی‌هایش را نمی‌یابد. به نظر شما کدام یک از این نظرات درست است؟ در یک نگاه کلان، انسان موجودی فردی است یا موجودی اجتماعی؟ فکر می‌کنید پاسخ قرآن به این پرسش چیست؟

۱- «فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»؛ یعنی: برای او خویشاوندان نسبی و سببی قرار داد.

انسان، موجودی اجتماعی

انسان موجودی اجتماعی است؛ یعنی علایق فطری و نیازهای طبیعی که خدا در وجود او قرار داده است، در نهایت منجر به زندگی اجتماعی می‌شود. تا آنجا که تاریخ و آثار باستانی نیز نشان می‌دهد، انسان همواره به صورت اجتماعی زندگی می‌کرده است. قرآن کریم در آیات خود به این حقیقت اشاره نموده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ... (حجرات/۱۳)

تدبرقرآنی



- ۱- به نظر شما، مراد از «ذکر» و «أنثی» در آیه، ناظر به چه کسانی می‌تواند باشد؟
- ۲- یکی از کتاب‌های لغت در زبان عربی، کتاب «الصحاح» اثر «جوهری» است. معنای ریشه «شعب» در این کتاب (ج ۱، ص ۱۵۵) این طور آمده است:

وَالشَّعْبُ : الْقَبِيلَةُ الْعَظِيمَةُ ، وَهُوَ أَبُو الْقَبَائِلِ
الَّذِي يُنْسَبُونَ إِلَيْهِ ، أَيْ يَجْمَعُهُمْ وَيَضُمُّهُمْ .

با استفاده از این متن، معنای «شعوب» و «قبائل» را بیان کنید.

خداوند در این آیه، تقسیم انسان‌ها به «شعوب» و «قبائل» را به خود نسبت می‌دهد و بلافاصله پس از بیان موضوع خلقت، به هویت اجتماعی انسان و زندگی او در قالب گروه‌های اجتماعی اشاره می‌کند.

حضور آدم در روی زمین نیز به صورت انفرادی نبوده و با همسرش در قالب کوچک‌ترین واحد اجتماعی، یعنی خانواده اتفاق افتاده است و از این طریق، به مرور زمان، نسل او زیاد شده است.

قرآن درباره تداوم نسل انسان از طریق ازدواج می‌فرماید:

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ

وَحَفَدَةً... (نحل/۷۲)

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد.

خداوند بر اساس حکمت خود، نیاز طبیعی و عاطفی به ازدواج را در نهاد انسان قرار داد تا او برای پاسخگویی به این نیاز، تشکیل خانواده دهد و علاوه بر تداوم نسل و بقای خویش روی کره زمین، واحدهای بزرگ‌تر اجتماعی مانند فامیل، قبیله و... را به وجود آورد. به این آیه توجه کنید:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا... (فرقان/۵۴)

او کسی است که از آب، بشری آفرید و برای او خویشاوند نسبی و سببی قرار داد.

در این آیه نیز بلافاصله پس از اشاره به خلقت انسان، به پیوندهای سببی و نسبی او اشاره شده است.

منظور از «نَسَب» پیوندی است که در میان انسان‌ها از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید؛ مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران با یکدیگر، اما مراد از «صِهْر» که در لغت به معنای «داماد» است، پیوندهایی است که از طریق ازدواج میان دو طایفه برقرار می‌شود؛ مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش.

تدبر قرآنی



در این آیه، قراردادن خویشاوند برای انسان به خدا نسبت داده شده است. به نظر شما، این امر چه نکته‌ای را به مخاطب گوشزد می‌کند؟

تشکیل اجتماع‌های بزرگ‌تر

با تشکیل اجتماع کوچک یعنی خانواده و افزایش نسل‌ها، به مرور زمان نیازهای انسان به میزانی افزایش یافت که برآورده کردن آنها برای یک فرد یا خانواده به تنهایی ممکن نبود و همین عامل انسان‌ها را به زندگی اجتماعی و بهره‌مندی از توان یکدیگر سوق داد. به این آیه دقت کنید:

لَنُحْنُ قَسْمَنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا... (زخرف/۳۲)

ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم، و آنها را در پاره‌ای از (مواهب، استعدادها و) درجات بر یکدیگر برتری دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر آیه می‌نویسد:

«واو» که در میان دو جمله بالا آمده است، حرفی است که معنای «تفسیر» می‌دهد.

یعنی جمله بعد از آن، به منظور تفسیر جمله قبل از آن آمده است.^۱ بنابراین، جمله «رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» به منزله تفسیر و تبیین عبارت «لَنُحْنُ قَسْمَنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آمده است.^۲

یعنی، حال که تقسیم معیشت میان انسان‌ها به‌دست خداست، او معیشت ایشان را به‌وسیله استخدام یکدیگر تأمین می‌کند؛ به این صورت که افراد برای رفع نیازهای زندگی، یکدیگر را به صورت متقابل به خدمت می‌گیرند. در نتیجه، افراد جامعه هر یک آنچه را دارد با آنچه دیگران دارند، معاوضه می‌کند تا نیازهای خود را برطرف سازد؛ مثلاً یک پزشک و معلم در جامعه، به طور متقابل نیاز یکدیگر را رفع می‌کنند. پزشک فرزند معلم را درمان می‌کند و معلم نیز فرزند پزشک را تعلیم می‌دهد.

در اینجا، پزشک به معلم و معلم نیز به پزشک نیازمند است و به‌طور کلی هر حرفه‌ای از جهتی نیازمند به دیگر حرفه‌ها و از جهتی رفع‌کننده نیاز آنهاست. از این رو، جامعه‌ای از

۱- به این «واو» که میان دو عبارت می‌آید، در اصطلاح «واو تفسیری» و به عطفی که میان دو عبارت ایجاد می‌کند، «عطف تفسیری» می‌گویند.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

افراد با سلاقی و توانمندی‌های گوناگون شکل می‌گیرد که در آن، هر دسته از طبقات اجتماع از سویی برای رفع نیاز دیگران به خدمت‌رسانی مشغول است و از سوی دیگر، خود از خدمات آنان بهره‌مند می‌شود.

بنابراین، با توجه به محتوای این آیه، نیاز انسان‌ها به ادامه حیات، آنها را در کنار یکدیگر قرار داد و انسان پی برد که باید اجتماعی مدنی را تشکیل دهد.

اما آیا زندگی بشر همواره در صلح و دوستی سپری شده و انسان‌ها با رفع نیازهای یکدیگر پیوسته با صلح و صفا در کنار هم زندگی کرده‌اند؟

فعالیت کلاسی

این عبارات را از استاد شهید مرتضی مطهری در تفسیر آیه‌ای که گذشت، بخوانید :

«مفاد آیه این است که انسان‌ها از نظر امکانات و استعدادها یکسان و همانند آفریده نشده‌اند؛ که اگر چنین آفریده شده بودند، هر کس همان را داشت که دیگری دارد و همان را فاقد بود که دیگری فاقد است و طبعاً نیاز متقابلی و پیوندی و خدمت متبادلی در کار نبود. خداوند، انسان‌ها را از نظر استعدادها و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی، مختلف و متفاوت آفریده است؛ بعضی را در بعضی از مواهب بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داده است و احیاناً آن بعض دیگر را بر این بعض، در بعضی دیگر از مواهب برتری داده است^۱ و به این وسیله همه را بالطبع نیازمند به هم و مایل به پیوستن به هم قرار داده و به این وسیله زمینه زندگی به هم پیوسته اجتماعی را فراهم نموده است.»^۲

با توجه به این عبارات و آنچه خواندید، به نظر شما تنها بستر شکوفایی استعدادهای هر انسان چه می‌تواند باشد؟ چرا؟

۱- البته واضح است که سعی و تلاش انسان‌ها، عاملی مهم در افزایش ظرفیت‌ها و توانمندی‌های آنها و در نتیجه، کسب موفقیت ایشان در زندگی است.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۳۳۵.

وضع قوانین، ضرورت زندگی اجتماعی

تا زمانی که زندگی اجتماعی حالت پیچیده‌ای نیافته بود، اختلاف قابل توجهی نیز میان انسان‌ها وجود نداشت، اما با رشد جوامع و افزایش تدریجی علم و قدرت، کم‌کم اختلافاتی میان انسان‌ها پدید آمد.

با رشد علم و قدرت در بشر، او برای رسیدن به سود بیشتر، تعاون اجتماعی را که زیربنای تشکیل جامعه بود، زیر پا نهاد و طبقات ضعیف جامعه را برای رسیدن به اغراض و اهداف خود به خدمت گرفت؛ که این امر سبب شد با گذشت زمان، به تدریج فاصله و اختلاف میان طبقات اجتماعی انسان‌ها بیشتر شود.

در طول تاریخ، هر زمان و هر جا که انسان ستمگری به قدرت رسیده است، شاهد رنج و محنتی هستیم که طبقه قوی جامعه به طبقات ضعیف تحمیل می‌کند. قصص قرآنی مربوط به جوامع پیشین، از حضرت نوح تا پیامبر اسلام، بهترین گواه این ماجراست.

این اختلافات و فاصله طبقاتی همواره کیان اجتماع را تهدید می‌کند؛ زیرا هر انسان نیرومندی می‌خواهد از ضعیف بهره‌کشی کند و طبقه ضعیف هم از روی ضرورت مجبور به اطاعت می‌شود تا خود، روزی به قدرت برسد و انتقام بگیرد. حتی قدرتمندان نیز به آنچه دارند رضایت نمی‌دهند و همواره در پی تصرف اموال دیگر قدرتمندان هستند.

اینجا بود که انسان‌ها به این نتیجه رسیدند که برای دوام اجتماع و در حقیقت دوام زندگی‌شان ناگزیر به تنظیم مقررات و قوانینی هستند تا در پرتوی اجرای آنها هر صاحب حقی به حق خود برسد.

از این رو، اندیشه‌های انسانی درصدد وضع قوانین مدنی برآمدند اما آیا به نظر شما، با وضع قوانین مدنی مشکل جوامع برطرف شد و نزاع میان انسان‌ها از بین رفت؟

تدبرقرآنی



با توجه به این آیات، نقص اساسی اندیشه‌های بشری چیست و در بهترین حالت، چه چیزی را برای بشر به ارمغان خواهد آورد؟

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ

مِنَ الْعِلْمِ...^۱ (تجم/۳۰-۲۹)

آیا هدف خدا از خلقت انسان این بود؟

سامان بخشیدن به اجتماع، یکی از اهداف بعثت انبیاء

چنانچه می‌دانیم، هدف اصلی از بعثت انبیاء، تقرب انسان‌ها به خداوند و پیاده‌سازی ایمان و توحید در میان جوامع انسانی است.

قرآن برای تحقق این هدف، قوانین و مقررات بشری را در اداره جوامع انسانی و نیل آنها به سعادت، ناقص می‌داند؛ از این رو یکی از اهداف بعثت انبیاء را سامان بخشی به اوضاع اجتماع و اداره آن بر اساس قوانین الهی معرفی می‌کند و شریعت را تنها راه رفع اختلافات می‌داند:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ تَوَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... (بقره/۲۱۳)

تدبرقرآنی



ابتدا به این پرسش‌ها پاسخ دهید و سپس آیه بالا را ترجمه کنید.

۱- با توجه به این عبارات از کتاب راغب اصفهانی (ص ۲۸، ذیل ریشه «امم»)، معنای واژه «أُمَّة» در آیه چیست؟

وَالْأُمَّةُ كُلُّ جَمَاعَةٍ
يَجْمَعُهُمْ أَمْرٌ مَا إِمَّا دِينٌ وَاحِدٌ أَوْ زَمَانٌ وَاحِدٌ أَوْ
مَكَانٌ وَاحِدٌ، سَوَاءٌ كَانَ ذَلِكَ الْأَمْرُ
الْجَامِعُ تَسْخِيرًا أَوْ اخْتِيَارًا وَجَمْعُهَا أُمَّةٌ.

۲- فاعل در عبارت «لِيَحْكُمَ» کدام است؟

۱- سوره «نجم»، یکی از سوره‌های چهارگانه قرآن است که سجده واجب دارند.

کلمه «کتاب»، از ریشه «کُتب» و به معنای هر چیز نوشتاری است اما از آنجا که قوانین و فرامین دستوری به وسیله کتابت و امضا قطعیت می‌یافت، از این جهت هر حکم و قانونی را هم که پیروی از آن واجب باشد، در لغت عربی «کتاب» نامیده‌اند. بنابراین، «کتاب» در این آیه به معنای قانون الهی یا همان دین و شریعت است.

خدایی که انسان را آفریده است، هم بهترین قانون را برای جامعه‌سازی و ساماندهی امور اجتماعی دارد و هم دقیق‌ترین برنامه را برای انسان‌سازی و معنویت یکایک انسان‌ها ارائه کرده است. آنچه اندیشه‌های بشری از آن غفلت کرده‌اند، ساخته شدن خود انسان‌هاست. بدون معنویت و حیات طیبۀ انسانی حتی با بهترین قوانین هم نمی‌توان وحدت، آزادی و عدالت اجتماعی را ایجاد و مستقر نمود و اختلافات و نزاع‌ها را از میان برداشت. همین، تفاوت اصلی برنامه انبیاء با اندیشه‌های بشری و مادی است.

نکته جالب توجه در این آیه آن است که خداوند در کنار تبشیر و انذار، سخن از حاکمیت کتاب و انبیاء الهی به میان می‌آورد و این به معنای ضرورت برپایی حکومت دینی همراه با کار فرهنگی است؛ چرا که نه همه احکام الهی صرفاً با آموزش و ارشاد، عملی می‌شوند و نه اختلافات به مجرد موعظه و داوری، بدون ضمانت اجرا رفع می‌گردند، بلکه باید حکومت الهی به دست پیامبران و پیروان مؤمن آنان برپا شود تا بتوان اختلافات را رفع کرد و به احکام الهی جامعه عمل پوشاند.

بر این اساس، یکی از مهم‌ترین وظایف انبیاء الهی تشکیل حکومت بوده است تا در سایه آن، جامعه براساس قوانین و مقررات الهی اداره شود.

فعالیت کلاسی

به نظر شما، اگر انبیاء الهی به دنبال ایجاد عدالت اجتماعی از طریق برپایی حکومت نبودند و صرفاً به کار فرهنگی و بشارت و انذار مردم بسنده می‌کردند، آیا باز هم این همه دشمن پیدا می‌کردند و یا تهدید و تبعید می‌شدند و به قتل می‌رسیدند؟

«اجتماع» بستر سعادت یا شقاوت

تا اینجا روشن شد که خداوند از یک سو نیاز به زندگی اجتماعی و هم‌زیستی با دیگر مردمان را در انسان قرار داد و از سوی دیگر، آشکال زندگی انسان را در سه سطح خانوادگی، خویشاوندی و اجتماعی گسترش داد. همچنین، برای ساماندهی هریک از این سطوح ارتباطی، قوانین و آیین‌هایی تعیین کرد. از اینجا به روشنی «اجتماعی بودن» حیات انسان مشخص می‌گردد.

حال پرسش این است که موضوع فردی یا اجتماعی بودن حیات انسان چه اهمیتی دارد؟ اینکه ما بفهمیم سرشت انسان بر زندگی فردی نهاده شده یا اجتماعی، چه فایده‌ای برای رشد و سعادت او دارد؟

در پاسخ باید گفت، حال که می‌دانیم حیات انسان نه در قالب انفرادی بلکه در بستر جامعه و ارتباط با دیگر انسان‌ها رقم می‌خورد، لذا درخواهیم یافت که :

«اجتماع»، آن بستری است که می‌تواند جایگاهی برای شکل‌گیری

«حیات دنیا» یا «حیات طیبّه» انسان قرار گیرد.

انسان تنها در بستر اجتماع و ارتباطات انسانی است که می‌تواند صاحب حیات طیبّه شود و از اثرات آن بهره‌مند گردد. به نظر شما، فردی که در خانه یا بیابان به تنهایی زندگی می‌کند و با دیگر انسان‌ها برخوردی ندارد، چه تعداد از رفتارهای اخلاقی را می‌تواند از خود بروز دهد؟ چنین فردی هرگز نمی‌تواند انفاق و ایثار کند یا دست افتاده‌ای را بگیرد و یا در برابر اشتباه دوستش، خشم خود را فرو خورد. او همچنین، همشین و همکاری ندارد که از حسد یا بخل نسبت به او اجتناب ورزد. زمینه‌ای وجود ندارد که کسی را مسخره کند یا دروغ بگوید و... .

در نتیجه، این اجتماع است که انسان را رشد می‌دهد، زمینه‌ساز انجام رفتارهای اخلاقی می‌شود و بستر مواجهه انسان را با بسیاری از امتحانات الهی فراهم می‌آورد. فردی که از جمع‌گريزان است، در میهمانی‌ها و دید و بازدیدهای خویشاوندی شرکت نمی‌کند، تشکیل خانواده نمی‌دهد، در مسجد، مدرسه یا محله مسئولیتی را نمی‌پذیرد و... ، یک دین‌دار کامل نیست و نمی‌تواند به کمال نهایی خود برسد؛ حتی اگر بسیار هم اهل نماز و روزه مستحبی باشد.

گروهی را در نظر بگیرید که در پای کوه ایستاده و از این راضی و شادمانند که به صخره‌ای برنخورده و در درّه‌ای سقوط نکرده‌اند. کوهنوردانی از کنارشان عبور می‌کنند و این گروه آنها را موعظه می‌کنند که خطر سقوط وجود دارد و اگر می‌خواهید سقوط نکنید، به سمت قلّه نروید!

به نظر شما، آیا سقوط نکردن این گروه می‌تواند برای آنها هنر محسوب شود؟ و گوش سپردن به موعظه ایشان کاری عاقلانه است؟

مثّل افرادی که به زندگی غیر اجتماعی و غیر مسئولانه قناعت کرده‌اند و خود را از همه مسئولیت‌ها و تعاملات اجتماعی کنار می‌کشند تا مبادا به خطا یا گناهی گرفتار شوند، مثّل همین افراد ایستاده در پای کوه است. این در حالی است که قرآن، تنها بستر رشد انسان و رسیدن به حیات طیبه را حضور در اجتماع می‌شمارد؛ لذا با سامان بخشیدن به اجتماع در راستای رسیدن به این هدف، می‌توان انسان‌ها را به سوی حیات طیبه سوق داد. چنانچه در آیات مشاهده کردیم، انبیاء علیهم‌السلام نیز در طول تاریخ، سامان بخشی به اجتماع و رفع اختلافات اجتماعی بشر را دنبال می‌نمودند.

از همین رو موضوع «اجتماع» در تعالیم اسلامی، به خصوص در قرآن اهمیت فراوان دارد و آیات فراوانی به تبیین این موضوع اختصاص یافته است؛ به طوری که از دین اسلام، دینی سراسر اجتماعی ساخته است. در درس بعد بیشتر در این باره صحبت خواهیم کرد.

اندیشه و تحقیق



برخی روشن‌فکران در طول قرن‌ها، شعار «جدایی دین از سیاست و مدیریت جامعه» را سر داده‌اند. با توجّه به آنچه در درس خواندید و با استناد به آیات، این تفکر را بررسی و نقد کنید.



اجتماع در آیینۀ کلام رهبری

یکی از دغدغه‌های مفسران و قرآن پژوهان معاصر، موضوع «اجتماع» در قرآن و ارتباط آن با فرد می‌باشد. در این خصوص کتاب‌های بسیاری از سوی علما و دانشمندان از جمله استاد شهید مرتضی مطهری (رحمته‌الله)، آیت الله جوادی آملی^۱، آیت الله مصباح یزدی^۲ و... به رشته تحریر درآمده است.

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) نیز در سلسله مباحث تفسیری خود، در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، مباحث مبسوطی درباره اجتماع مطرح نموده‌اند^۳.

ایشان در این کتاب، نظام اصول اعتقادی اسلام را ذیل چهار فصل «ایمان»، «توحید»، «نبوت» و «ولایت» تبیین کرده و در قالب این فصول، اندیشه اجتماعی اسلام را مبتنی بر آیات قرآن ارائه می‌نمایند. در مقدمه کتاب آمده است:

«طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است. تحقیقات اسلامی پیش از این به‌طور غالب فاقد این ویژگی‌های مهم بوده و از این رو در مقایسه اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحاثان و جویندگان را چندان که شاید و باید، به نتیجه نمریخش و قضاوت قاطع نرسانیده است...»

۱- در کتاب «جامعه و تاریخ»

۲- در کتاب «جامعه در قرآن»

۳- در کتاب «جامعه و تاریخ از نگاه قرآن»

۴- مباحث این کتاب، سلسله جلسات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در سال ۱۳۵۳ در شهر مشهد می‌باشد که در ۶۷۰ صفحه به همت انتشارات مرکز صهبا منتشر شده است.

همچنین در صفحه ۳۸۴ کتاب، درباره اهمیت موضوع اجتماع در تربیت انسان می‌خوانیم:

«انبیاء دو هدف دارند، دو هدف مهم؛ یکی هدف اساسی است: «ساختن انسان»، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها؛ اما هدف دیگر که در نیمه راه این هدف قرار دارد این است: «تشکیل جامعه توحیدی»، تشکیل نظام الهی، تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره شود. این هدف همه انبیاء است. اگر کسی خیال کند که انبیاء بزرگ الهی این هدف را نداشتند، بایستی بیشتر در قرآن، در حدیث و در تاریخ مطالعه کند.»

درس هشتم

هویت اجتماع از منظر قرآن



قرائت آیات

آیات ۱۰۳ تا ۱۰۸ سوره آل عمران را قرائت کنید.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَاذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَصَبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ
النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾ وَلِتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ
إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
ۚ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ
تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ
بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾
وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۚ
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾

هویت اجتماع از منظر قرآن

دین اسلام برای رشد و تزکیه انسان، تکالیف دینی مختلفی را تعیین نموده و احکام آن را از طریق پیامبر اسلام و اهل بیت ایشان علیهم السلام بیان کرده است.

فعالیت کلاسی

به نظر شما، مهم‌ترین تکالیف دینی مسلمانان کدام است؟ آنها را یادداشت کنید.

.....	
.....	
.....	
.....	

کدام یک از این تکالیف فقط و فقط جنبه فردی دارند؟ و کدام یک به نحوی به جامعه ارتباط پیدا می‌کنند؟
از این مقایسه، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟



اسلام، دینی سراسر اجتماعی

تأمل در تعالیم اسلام نشان می‌دهد که اغلب احکام اسلامی نه برای زندگی فردی بلکه برای جامعه و زندگی اجتماعی انسان وضع شده‌اند.

قرآن کریم تحقق بسیاری از فرمان‌ها و آموزه‌های خود را به شکل اجتماعی خواسته است. سفارش به امر به معروف و نهی از منکر برای هدایت کلی جامعه، دستور به ادای عمومی و به جماعت نماز جمعه به عنوان نماد عبادت اجتماعی اسلام در هر هفته و در وقت

معین، فرمان به حج، دعوت به جهاد برای حفظ کیان جامعه اسلامی، وضع خمس و زکات برای رفع نیازهای جامعه و از همه مهم‌تر، تأکید بر برادری مؤمنان با یکدیگر همگی نمادهایی هستند که نشان می‌دهند قرآن دستورات خود را در بستر جامعه جاری می‌کند و در اندیشه تحقق آنها در عرصه گسترده اجتماع است.

اسلام درباره عبادتی مانند نماز، که خواندن آن حتی به صورت فردی، آثار بسیاری دارد، به صورت اجتماعی و در قالب نماز جماعت سفارش کرده تا بر اهمیت زندگی اجتماعی و ارتباط هر چه بیشتر مؤمنان با یکدیگر تأکید نماید.

تدبرقرآنی



به این آیات مراجعه کنید؛ هر یک به کدام قسمت از بندهایی که خواندیم، اشاره می‌کند؟

ردیف	نشانی آیه	قسمتی از بندهای بالا که در آیه اشاره شده است
۱	جمعه/۹	تأکید بر ادای عمومی و به جماعت نماز جمعه
۲	صف/۴	
۳	آل عمران/۱۰۴	
۴	حجرات/۱۰	

تفسیر یک آیه

یکی از مهم‌ترین آیاتی که به ارتباط مؤمنان با یکدیگر در جامعه و نتیجه آن اشاره می‌کند، این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(آل عمران/۲۰۰)

«صبر» در آیه به صورت مطلق آمده و در نتیجه، شامل انواع صبر یعنی صبر بر سختی‌ها، صبر در راه اطاعت خدا و صبر بر ترک گناهان می‌شود.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر «مُصَابِرَة و مُرَابَطَة» می نویسد :

«مصابره» عبارت است از اینکه جمعیتی به اتفاق یکدیگر سختی ها را تحمل کنند و هر یک صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد که در نتیجه، حال افراد تقویت شده و تأثیر صبر آنها بیشتر شود. اما «مرباطه» معنایی اعم از مصابره دارد و به معنای برقراری ارتباط میان نیروهای افراد در جمیع شئون زندگی ایشان است؛ چه در حال سختی و چه در حال راحتی و خوشی^۱.

تدبر قرآنی

- ۱- با توجه به معنایی که از «صبر» شناختید و نیز معنای ابواب ثلاثی مزید، تفاوت دو عبارت «اصبروا» و «صابروا» چیست؟
- ۲- تفاوت دو مفهوم «مُصَابِرَة و مُرَابَطَة» را در قالب یک مثال در کلاس توضیح دهید.

این دستورات سه گانه در آیه، با سفارش به تقوا پایان می پذیرد و به ثمره آنها، یعنی فلاح و رستگاری، اشاره می شود تا نشان دهد، صبر و مصابره و مرباطه تنها در سایه تقواست که می تواند خیر دنیا و سعادت اخروی را به ارمغان آورد.

تدبر قرآنی

آیا می توانید مصادیقی از صبر، مصابره و مرباطه را بدون رعایت تقوا بیان کنید؟
اگر قید «وَاتَّقُوا اللَّهَ» برای این دستورات سه گانه بیان نشود، چه نتایجی حاصل می آید؟

از آنچه گذشت، مشخص می‌شود که اسلام، دینی اجتماعی است نه فردی. در این میان قرآن رابطه‌ای تنگاتنگ میان فرد و جامعه قائل بوده و رشد و سقوط هر انسان را در بستر تعاملات اجتماعی او تعریف می‌کند.

ارتباط فرد و جامعه در قرآن

چنانچه می‌دانیم، هر انسانی برخوردار از حیات فردی و دارای طاعت و عصیان و در نهایت، سرنوشت خاصی است اما همین انسان‌ها هنگامی که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و جامعه را تشکیل می‌دهند، این جامعه، هویتی جدید نسبت به هویت تک‌تک افراد پیدا می‌کند و خواص جدیدی می‌یابد.

این مطلب کاملاً منطقی است و با دقت در عالم طبیعت نیز می‌توان نمونه‌هایی از آن را مشاهده کرد. هنگامی که به عالم طبیعت می‌نگریم، درمی‌یابیم که این عالم از اجزایی تشکیل شده که هر یک برای خود آثار و خواصی دارد. سپس چند جزء از این اجزا با هم ترکیب می‌شوند و فوایدی اضافه بر فوایدی که در تک‌تک اجزاست، به‌دست می‌آید؛ برای نمونه، هر یک از انگشتان دست فایده‌ای دارد و وجودش برای بدن لازم است اما به تنهایی قادر به انجام دادن بسیاری از کارها نیست و حتی نمی‌تواند دکمه‌های لباس را ببندد. اما وقتی این انگشتان در کنار هم قرار می‌گیرند، توان انجام دادن بسیاری از کارها را می‌یابند.

و یا اجزای مختلف یک خودرو (فرمان، صندلی‌ها، باتری، دینام، سیلندرها و...)، هر یک به صورت مجزا فایده و عملکرد خاص خود را دارند، اما وقتی در کنار هم جمع می‌شوند، خاصیت و عملکرد جدیدی پیدا می‌کنند و یک وسیله نقلیه با قابلیت جابه‌جایی افراد را می‌سازند؛ در حالی که این قابلیت در تک‌تک آن اجزا وجود نداشت.

بر این اساس، اجتماع اعضا در کنار یکدیگر خواه ناخواه به ایجاد هویتی جدید منجر می‌شود، غیر از هویتی که تک‌تک افراد دارند؛ و خواص و آثاری می‌یابد غیر از خواص و آثاری که تک‌تک افراد دارند. این مطلب دربارهٔ جامعه نیز نسبت به تک‌تک افراد آن صادق است.

به همین جهت، قرآن کریم در کنار شخصیت و سرنوشتی که برای افراد هست، شخصیتی مستقل برای اجتماع قائل است و با تعابیر گوناگون به این شخصیت اجتماعی اشاره می‌کند:

۱- عمر و اجل امت‌ها

قرآن دربارهٔ عمر و اجل امت‌ها می‌فرماید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (اعراف/۳۴)

برای هر امتی اجلی است؛ پس هنگامی که اجلشان فرا رسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس‌اندازند و نه پیش‌اندازند.

در این آیه، سخن از حیات و زندگی جوامع و ملت‌هاست که مانند زندگی افراد در زمانی مشخص پایان می‌پذیرد و تخلف ناپذیر است؛ این زمان نه پیش افتادنی است و نه پس افتادنی. بدیهی است که افراد یک جامعه حیات فردی خود را نه با یکدیگر و در یک لحظه، بلکه به صورت تدریجی و در طول سال‌ها از دست می‌دهند؛ در حالی که آیه از یک اجل و مرگ دفعی سخن به میان آورده است.

مرگ و انقراض امت‌ها اغلب بر اثر انحراف از مسیر حق و عدالت و روی آوردن به ظلم و ستم رخ می‌دهد. هنگامی که ملت‌های جهان در چنین مسیرهایی قدم می‌گذارند، سرمایه‌های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهند و سرانجام سقوط می‌کنند؛ مانند تمدن‌های بابل، قراعنه مصر و...^۱.

۲- کتاب امت‌ها

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٌ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (جاثیه/۲۸)

۱- تفسیر نمونه، جلد ۶، ص ۱۵۸.



- ۱- افعال معلوم و مجهول را در این آیه پیدا کنید. فاعل یا نائب فاعل آنها کدام اند؟
- ۲- مفسران در تفسیر کلمه «کتاب» دو نظر ارائه داده اند: نامه عمل یا کتاب آسمانی هر امت.

با توجه به سیاق این آیه، از دیدگاه شما کدام نظر دقیق تر است؟

با توجه به معنای این آیه، نه تنها افراد، هر کدام کتاب و سرنوشتی مخصوص به خود دارند، بلکه جوامع نیز از آن جهت که حاصل جمع مردمانی هستند که با فرهنگ، اعتقادات و علایق مشترک با هم زندگی می کنند و ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند، کتابی مخصوص به خود داشته و در روز قیامت به سوی آن فراخوانده می شوند.

۳- درک امت ها و عمل بر اساس آن

زَيِّنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ... (انعام/۱۰۸)

این آیه نیز اشاره می کند که هر جامعه، فهم و شعور واحد و معیارهایی خاص برای تشخیص زینت ها و زیبایی ها دارد. بسا کارهایی که در دیده امتی زیبا و در دیده امتی دیگر نازیباست. در واقع، این فضای اجتماعی یا همان فرهنگ جامعه است که درک افراد را نسبت به موضوعی خاص به طور یکسان شکل می دهد و آن را مبنای عمل افراد در جامعه قرار می دهد. این فهم و درک نسبت به مسائل تا جایی پیش می رود که حتی جامعه بر اساس فهم و شعور خود، آداب و سنت هایی را وضع کرده و بر مبنای آن حقوقی برای خود قرار می دهد و حقوقی دیگر را از خود سلب می کند؛ حقوقی که ممکن است هیچ پایه و اساس دینی و حتی اخلاقی نداشته باشد، اما مبنای عمل جامعه قرار می گیرد. قرآن از زبان قوم لوط خطاب به پیامبرشان چنین نقل می کند:

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ... (هود/۷۹)

قوم لوط بر مبنای سنت نادرست و زشتی که میان خود وضع کرده بودند، عملاً حق طبیعی ازدواج را از خود سلب نموده بودند. قرآن کریم از سوی دیگر برخی جوامع را به سبب اعمال نیک آنها می‌ستاید؛ اعمالی که به جامعه، به عنوان یک واحد کلی، نسبت داده می‌شود و از فهم و دانش صحیح آن جامعه حکایت می‌کند:

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ ... (آل عمران/ ۱۱۳)

از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند.

روح جمعی اجتماع

همه آنچه بیان شد، نشان‌دهنده آن است که قرآن نوعی حیات برای جوامع قائل است؛ حیاتی که ورای حیات فردی یکایک انسان‌های عضو اجتماع و مستقل از آنهاست. بر این اساس، هر جامعه فهم و اندیشه خاصی دارد، عمل و عصیان و نامه عمل مخصوص به خود دارد و همچنین دارای اجلی معین است که بر اساس آن، روزی حیاتش به پایان می‌رسد. این حیات را «روح جمعی اجتماع» می‌نامیم. روح جمعی در یک جامعه، ترکیبی از اندیشه‌ها، عواطف، خواست‌ها و اراده‌های افراد آن جامعه است که هویت جدیدی را تشکیل می‌دهد. این روح جمعی بر هویت و سرنوشت تک تک افراد آن جامعه مؤثر بوده و جهت‌گیری‌های کلی و عمومی زندگی آنها را تعیین خواهد کرد. از نگاه قرآن، تأثیر روح جمعی در سرنوشت افراد جامعه تا آنجاست که گاه کار یک فرد به همه جامعه نسبت داده می‌شود؛ زیرا مردم یک جامعه، عموماً یک اراده اجتماعی واحد دارند که حاصل از روح جمعی آنهاست.

برای نمونه، قرآن در داستان قوم ثمود، کشتن شتر صالح را — که به ظاهر کار یک نفر بود — به همه آن قوم نسبت می‌دهد و برای آن عمل، همه آنها را مستحق مجازات می‌داند:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا *

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا *

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (شمس/۱۴-۱۱)

قوم «ثمود» بر اثر طغیان، [پیامبرشان را] تکذیب کردند؛ آن گاه که شقی ترین آنها [برای کشتن ناقه] به پاخواست، و فرستاده الهی [صالح] به آنان گفت: «ناقه خدا و [نوبت] آب خوردنش را [حرمت نهید]» ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند (و کشتند)؛ از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را به خاطر گناهانشان در هم کوید و با خاک یکسان کرد.

تدبرقرآنی



۱- این حدیث از امام علی (علیه السلام) را بخوانید.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسَّخَطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ

فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوْهُ بِالرِّضَا

ای مردم، همانا آن چیزی که مردم را گرد هم می آورد، خشنودی و خشم (نسبت به امور) است. به درستی که ناقه ثمود را یک نفر کشت اما خداوند عذاب را برای همه فرستاد؛ زیرا همه از کار او راضی بودند.

چگونه می توان از این حدیث برای فهم بهتر آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره شمس کمک گرفت؟

۲- از آیه زیر چگونه می توان وجود یک روح جمعی را برای اجتماع نتیجه گرفت؟

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (انفال/۲۵)

بر این اساس، رابطه فرد و اجتماع رابطه‌ای مستحکم و سرنوشت این دو سخت به یکدیگر وابسته است. هر یک از ما نیز به خوبی این نکته را تصدیق می‌کنیم که هر چند در زندگی، اختیار و اراده مستقل داریم، اما به سبب پیوستگی عمیق ما با جامعه و افراد آن، سرنوشت ما معمولاً نمی‌تواند امری جدا از سرنوشت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، باشد. حال این پرسش به وجود می‌آید که سرنوشت جوامع چگونه رقم می‌خورد؟ روح جمعی هر جامعه چگونه در مسیر حق یا باطل شکل می‌گیرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها در درس بعد دنبال خواهد شد.

فعالیت کلاسی

با توجه به مطالب بالا نظر خود را درباره این جمله مشهور بیان کنید. آیا این جمله، صحیح است؟
«رفتار من به تو مربوط نیست؛ تو را که در گور من نمی‌گذارند!»

اندیشه و تحقیق

با توجه به آنچه آموختید، به نظر شما چرا در دین اسلام تا این اندازه بر امر به معروف و نهی از منکر در سطح جامعه تأکید شده است؟ با توجه به سیاق آیات امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران/۱۰۴)، آیا قرآن انجام دادن این فریضه را به صورت فردی می‌خواهد یا اجتماعی؟



نظریه اندام‌وارگی اجتماع

با توجه به تأکید اسلام بر اجتماع و اهمیت آن در سعادت افراد، حکمای اسلامی دیدگاه خود دربارهٔ ساختار جامعه را با عنوان «نظریهٔ اندام‌وارگی اجتماع» مطرح نموده‌اند؛ به این معنا که اجتماعات انسانی و به خصوص جوامع مسلمان و مؤمن، مانند یک بدن واحد هستند. همان‌طور که در بدن انسان هر عضوی باید کار مناسب خود را انجام دهد تا انسان بتواند با تهدیدات مقابله کند و به زندگی ادامه دهد، در جامعه نیز هر فرد باید کار خود را به درستی انجام دهد تا جامعه بتواند به سعادت برسد. از سوی دیگر، اگر عضوی از اجتماع آسیب ببیند یا نتواند وظیفهٔ خود را به انجام برساند، این ضرر متوجه کل جامعه می‌شود و آسیب آن دامن همه را می‌گیرد. از همین رو، افراد جامعه می‌بایست به یاری و هم‌دردی او شتافته و ضعف و نقص او را جبران کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در توصیف جامعهٔ ایمانی و سالم و نوع ارتباط‌ها در آن فرموده‌اند:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالشَّهْرِ وَالْحُمَى

مثل مردم با ایمان در دوستی و مهر و محبت نسبت به یکدیگر، مانند بدن واحدی است که هرگاه یکی از اعضای آن بیمار شد، سایر اجزای بیکر با شب‌بیداری و تب، با آن هم‌دردی می‌کنند.

سعدی این مفهوم را با زبان شعر چنین بیان می‌کند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
چون غنیمت بر آید و در وقت ترک آن غنیمت را،
که در وقت ترک آن غنیمت است، غنیمت را





درس نهم

تقابل جبهه حق و باطل در قرآن



قرائت آیات

آیات ۶۴ تا ۷۰ سوره نساء را قرائت کنید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ
إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ
لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ ۚ وَلَوْ
أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ
تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَا تَأْنِيَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾
وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ
الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ
النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ ۚ وَ
حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ ۚ وَ
كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

تقابل جبهه حق و باطل در قرآن

در درس گذشته با معنای «روح جمعی اجتماع» آشنا شدیم و آموختیم که در یک محیط اجتماعی، اراده هر فرد از اراده سایر افراد جدا نیست و آنچه جامعه می‌نامیم، در حقیقت یک اراده بزرگ است که حاصل و برآیند مجموع اراده‌های اعضای آن می‌باشد. از سوی دیگر، می‌دانیم که سازمان و ساختار هر اجتماعی باید براساس یک نظم و نظام شکل بگیرد؛ نظامی که یک محور اصلی دارد و با حرکت در جهت این محور، کیان جامعه از پراکندگی و اختلاف حفظ می‌شود. حال سؤال این است که این محور اصلی چیست؟ آن کدام محور است که می‌تواند به اراده انسان‌ها وحدت بخشد و روح جمعی واحدی را شکل دهد؟



محور وحدت در جامعه

محوری که می‌تواند اراده افراد جامعه را وحدت بخشد و آنها را به یک کل منسجم تبدیل کند، فرهنگ، آیین و اعتقاداتی است که مردم جامعه پذیرفته‌اند. آیین و اعتقادات مشترک، اعضای جامعه را به یکدیگر متصل می‌کند؛ روح جمعی را شکل داده و عنوان جامعه را بر آنها می‌نهد.

فعالیت کلاسی

این روایت از امام علی علیه السلام را به خاطر می‌آورید؟

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسَّخَطُ...^۱

میان معنای روایت و این گزاره که «فرهنگ، آیین و اعتقادات افراد،

محور وحدت جامعه است»، چه ارتباطی وجود دارد؟

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

البته باید توجه نمود که فرهنگ، آیین و اعتقادات افراد می‌تواند الهی باشند و بر مبنای آنها جامعه‌ایمانی و توحیدی شکل بگیرد و یا غیر الهی باشد و جامعه‌ای طاغوتی را شکل دهد. به عبارت دیگر در جامعه‌ی الهی، محور و هدف حرکت اعضای جامعه در راستای توحید و تقرب به خدا بوده و هویت جمعی بر این مبنا شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، در جامعه‌ی طاغوتی، محور حرکت اعضا، طاغوت و آنچه به جای خدا می‌پرستند بوده و همین امر هویت جمعی آنها را می‌سازد.

به این مثال دقت کنید؛

جمعی را در نظر بگیرید که در یک پایانه مسافری نشسته‌اند. بعد از مدتی، هر یک از آنها بر اساس مقصدی که دارد، سوار اتوبوسی می‌شود. در اینجا اختلاف هدف و مقصد، افراد را از یکدیگر جدا می‌کند و هر گروه را برای رسیدن به مقصدی معین کنار هم قرار می‌دهد. از آنجا که برای هر گروه، فقط رسیدن به مقصد اهمیت دارد، آنچه آنها را به مقصد نزدیک می‌کند، برایشان ارزشمند بوده و هر آنچه آنها را از مقصد دور کند، برایشان ضدارزش محسوب می‌شود.

مثل جوامع الهی و غیر الهی نیز همین گونه است؛ در هر یک از این جوامع، انسان‌ها متناسب با هدفی معین (الهی یا غیر الهی) در کنار هم قرار گرفته و به وحدت می‌رسند و ارزش‌های خود را نیز متناسب با رسیدن به این اهداف تعیین می‌کنند. آنچه آنها را به هدف نزدیک کند، برایشان ارزش و آنچه ایشان را از هدف دور کند، ضدارزش تلقی می‌شود.

ائمه نور و ائمه ظلمت

اکنون این سؤال به وجود می‌آید که یک جامعه، چگونه می‌تواند بر اساس ارزش‌های الهی حرکت کند و به توحید و تقرب الهی نائل آید؟ یا از ارزش‌های الهی فاصله گرفته و به جامعه‌ای طاغوتی تبدیل شود؟

به عبارت دیگر، کدام عنصر اساسی است که می‌تواند جامعه‌ای را که هدف توحیدی دارد، به هدف و مقصدش برساند و از انحراف آن به سمت طاغوت جلوگیری کند؟

قرآن کریم این عنصر اساسی را با عنوان «امام» معرفی کرده است؛ که در روز قیامت، هر گروهی را به امام و مقتدایش می‌شناسند و فرا می‌خوانند؛ گویی هویت جامعه، چیزی جز شخصیت رهبر آن نیست :

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ... (اسراء/ ۷۱)

«اناس»، جمع «انس»، به معنای گروهی از مردم است و مراد از امام، کسی است که مردم رهبری او را در راه حق یا باطل پذیرفته‌اند.

بر اساس این آیه، پیوند «رهبر» و «رهرو» در این جهان به‌طور کامل در جهان آخرت منعکس می‌شود و بر همین اساس، گروه‌هایی که اهل نجات و اهل عذاب‌اند، مشخص می‌شوند. خطّ اصلی یک جامعه را رهبر آن جامعه تعیین می‌کند و سرّ ارسال انبیا به عنوان رهبران و هادیان جامعه، به همین نکته اساسی بر می‌گردد.

تدبر قرآنی

با مراجعه به آیات زیر و با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن، بگویید چگونه می‌توان گفت که مراد از «امام» در آیه قبل، شامل امام حق و باطل می‌شود؟

وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فَعَلَ الْخَيْرَاتِ... (انبیاء/ ۷۳)

وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ... (قصص/ ۴۱)

یکی از مهم‌ترین واژگانی که قرآن برای اشاره به معنای «رهبری و هدایت افراد» از آن استفاده کرده، واژه «ولی» است. قرآن از آن عنصری که توده‌های مردم را بر محور حق یا باطل گرد می‌آورد و به سوی هدف مشخصی (نور یا ظلمت) سوق می‌دهد، با عنوان «ولی» یاد می‌کند :

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/۲۵۷)

معنای ریشه «ولی» در لغت «نزدیکی، اتصال و پیوند میان دو چیز» است؛ به این معنا که ولی خود را به افرادی که تحت ولایت او قرار می‌گیرند، نزدیک می‌کند تا آنها را یاری و هدایت کند.

فعالیت کلاسی

از عنوان «ولی» معمولاً برای اشاره به والدین دانش‌آموزان استفاده می‌شود. پدر و مادر نسبت به فرزند خود چه ویژگی‌ها و رفتارهایی دارند که از ایشان با عنوان ولی یاد می‌شود؟

علامه طباطبائی رحمته الله با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن و بررسی آیاتی که درباره «ولی» آمده است، «ولایت» را این‌گونه تعریف می‌کنند:

«فَالْمُحْصَلُ مِنْ مَعْنَى الْوِلَايَةِ فِي مَوَارِدِ اسْتِعْمَالِهَا هُوَ نَحْوُ مِنَ الْقُرْبِ يَوْجِبُ نَوْعاً مِنْ حَقِّ التَّصَرُّفِ وَ مَالِكِيَّةِ التَّدْبِيرِ»

آنچه از معنای «ولایت» در موارد کاربرد آن به دست می‌آید، این است که «ولایت» عبارت است از نحوه‌ای خاص از نزدیکی ولی به افراد تحت ولایت خود که موجب نوعی خاص از حقّ تصرّف و تدبیر امور از سوی ولی می‌شود.

بر این اساس، در رابطه نزدیک میان ولی و کسانی که او را به عنوان ولی انتخاب می‌کنند و طبیعتاً رابطه‌ای عاطفی و داوطلبانه است، ولی، سرپرستی کامل این افراد را بر عهده گرفته و محبت و حمایت خود را شامل حال ایشان می‌کند. از سوی دیگر، این افراد نیز به ولی محبتی ویژه داشته و اوامر و نواهی او را اطاعت می‌کنند. بنابراین، وقتی می‌گوییم خداوند ولی بنده‌اش می‌باشد، به این معناست که آن چنان به بنده‌اش نزدیک است که سرپرستی و تدبیر امور او را انجام می‌دهد و او را در زندگی دنیا و آخرت یاری می‌رساند؛ همچنان که وقتی از این سو می‌گوییم مؤمن ولی خداست، به این معناست که او آن چنان به خدا نزدیک است که با شوق و رغبت، همه اوامر و نواهی او را اطاعت می‌کند و تمامی برکات معنوی، از قبیل هدایت و توفیق و تأیید را از خداوند دریافت می‌کند.

بنابراین، مدیریت اراده انسان‌ها متعلق به ولی جامعه است؛ کسی که افراد، او را به عنوان سرپرست پذیرفته‌اند و تدبیر امور زندگی فردی و اجتماعی خود را به او سپرده‌اند. زمانی که انسان کسی را (الهی یا غیر الهی) به عنوان «ولی» انتخاب کند و تحت سرپرستی او قرار گیرد، به تدریج نظام زندگی‌اش بر مبنای اراده و خواست او شکل می‌گیرد. به این آیه دقت کنید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ
 مَن يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ... (مائده/۵۱)

ای مؤمنان، یهود و نصاری را به عنوان ولی انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی از شما که آنها را به عنوان ولی بپذیرند، جزء آنها محسوب می‌شوند.

تدبرقرآنی

با توجه به معنای این آیه، به نظر شما چرا می‌گوییم کسی که تحت ولایت دیگری قرار می‌گیرد، به تدریج زندگی‌اش بر مبنای اراده و خواست او شکل می‌گیرد؟

ارتباط و اتصال یکایک افراد با ولی، علاوه بر آثار شخصی که دارد، ارادهٔ افراد جامعه را به هم متصل می‌کند و روح جمعی افراد را در جهت واحدی قرار می‌دهد؛ به نحوی که افکار و تمایلات جامعه به شکل محسوسی، متأثر از ولی و سفارشات او خواهد بود.

تقابل جریان حق و باطل در جهت دادن به جامعه

بار دیگر در آیهٔ ۲۵۷ سورهٔ بقره دقت کنید. در این آیه، خداوند ولی مؤمنان و طاغوت ولی انسان‌های غیر مؤمن معرفی شده است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ التَّوْرِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...

تدبرقرآنی

راغب اصفهانی در کتاب «المفردات» (صفحه ۳۹۷) در معنای ریشه «طغی» و معنای طاغوت می‌نویسد:

طغی: تَجَاوَزُ الْحَدَّ فِي الْعَصِيَانِ

وَالطَّاغُوتُ عِبَارَةٌ عَنْ كُلِّ مُتَعَدٍّ

وَكُلِّ مَعْبُودٍ مِّنْ دُونِ اللَّهِ

نظر راغب اصفهانی را در کلاس بیان کنید.

از آیهٔ ۲۵۷ سورهٔ بقره چنین برداشت می‌شود که در هر جامعه ممکن است دو نوع «ولایت» و به تبع دو جریان (حق یا باطل) به وجود بیاید؛ ولایت الهی که از طریق انبیا و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و صالحین شکل می‌گیرد، ولایت طاغوت که شامل ولایت شیطان، کافران و ظالمان می‌شود.

حال اگر ولی یک جامعه، تابع ولایت الهی باشد و به پرستش خدای متعال دعوت کند، شهروندان آن جامعه را به سوی نور و هدایت سیر می‌دهد؛ اما اگر ولی جامعه به سمت خود یا هر طاغوت دیگری دعوت نماید، شهروندان آن جامعه را به همان سمت، سرپرستی و راهبری می‌کند و در یک جمله:

«انسان‌های حاضر در هر جامعه، اغلب به همان جریانی ملحق می‌شوند که ولی آن جامعه در آن قرار دارد؛ اگر حق است، حق و اگر باطل است، باطل.»

این دو دعوت کلان، بر پایهٔ بینش‌ها و روش‌های متفاوتی عملیاتی می‌شوند. به این معنا که اولیای حق و باطل با ایجاد نگرش‌هایی در افراد تحت ولایت خود، زندگی آنها را تدبیر و مدیریت می‌کنند.

کیفیت تعامل اولیای حق و باطل با انسان‌ها

۱- هدایت به سوی حیات دنیا یا حیات طیبه

اولیای باطل، حقیقت انسان را به سطح همین بدن مادی فرو می‌کاهند و با تأکید بر نیازهای مادی و رفاه جسمی و لذت‌های دنیوی، پیوسته توجه انسان‌ها را به این نوع نیازها معطوف می‌دارند و از این طریق، رفتارهای افراد جامعه را به تلاش‌هایی صرفاً برای تأمین امیال مادی خود محدود می‌کنند. طاغوت‌ها و شیاطین انسانی در هر زمان و در هر جامعه‌ای با ایجاد این نگرش در افراد و با وعدهٔ برخورداری از تمتعات دنیوی و ساخت بهشت زمینی، مردم را به بندگی و بردگی خویش می‌گیرند.

به بیان دیگر، آنها حیات افراد جامعه را تنها در «حیات دنیا» یعنی مرتبهٔ پایین‌تر حیات انسان، که مربوط به جسم مادی او و پرداختن به نیازهای مادی‌اش است، خلاصه می‌کنند و از این طریق انسان‌ها را از مسیر حق گمراه می‌سازند.

شیطان، خود اولین کسی بود که انسان را به سطح بدن مادی فرو کاست و نتوانست اعماق روحانی و استعدادهای الهی او را دریابد. از همین رو، دربارهٔ علت سجده نکردن خود به خدا گفت:

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف/۱۲)

قرآن کریم روش اولیای باطل را پرداختن صرف به حیات دنیا و نیازهای مادی انسان معرفی می‌کند. برای مثال، درباره افرادی که با طغیان در مقابل ولایت الهی، از طاغوت پیروی کرده‌اند، چنین می‌فرماید:

فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات/۳۹-۳۷)

در این آیات، یکی از مهم‌ترین آثار قرار گرفتن در جبهه طاغوت، برگزیدن حیات دنیا در مقابل حیات طیبه شمرده شده است.

اما در مقابل اولیای باطل، اولیای حق با شناساندن خود حقیقی انسان به او، خواسته‌ها و مطالبات حقیقی و فطری وی را نمایان می‌سازند و حیات حقیقی انسان را در کنار بهره‌مندی از تمتعات مادی، در «حیات طیبه» خلاصه می‌کنند. در سراسر تاریخ، پرچم‌داران جبهه حق یعنی انبیای الهی و ائمه هدی علیهم‌السلام و نیز پیروان ایشان، همواره مردم را به همین نگرش و هدف دعوت کرده‌اند. قرآن کسانی را که فرستادگان الهی را به عنوان ولی پذیرفته و تحت ولایت الهی ایشان، «ولّی الله» شده‌اند، دارای حیات طیبه می‌داند:

إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
 لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ... (یونس/۶۴-۶۲)

تدبر قرآنی



چگونه می‌توان از این آیه برداشت کرد که انسان‌هایی که تحت ولایت الهی قرار گرفته‌اند، صاحب حیات طیبه‌اند؟ در این آیه، به کدام یک از ویژگی‌های حیات طیبه اشاره شده است؟

۲- تعطیل یا فعال کردن عقل و اندیشه

قدرت عقل و اندیشه، موهبتی الهی در انسان است که وی می‌تواند با استفاده صحیح از آن، مسیر حق را از باطل تشخیص دهد. افراد با تعقل و اندیشه‌ورزی، از یک سو نسبت به ارزش و منزلت حقیقی خود آگاهی یافته و آن را به بهایی اندک نمی‌فروشند، و از سوی دیگر، سست بودن محتوای دعوت اولیای باطل را تشخیص داده و حاضر به پیروی از آنها نمی‌شوند. بر همین اساس، اولیای باطل همواره با استبداد رأی، به دنبال تعطیل کردن قدرت عقل و اندیشه بشر بوده‌اند. قرآن درباره فرعون در برخورد با قوم و اطرافیانش می‌فرماید:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ، فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (زخرف/۵۴)

استخفاف نسبت به یک چیز، به معنای اهانت به آن و سبک شمردن آن است. به عقیده بسیاری از مفسران، مراد از استخفاف در اینجا سبک شمردن عقل و اندیشه افراد است؛ چرا که فرعون با دلایل کاملاً واهی و غیر عقلانی که بی‌اساس بودن آنها با اندکی اندیشیدن آشکار می‌شد، قومش را به اطاعت از خود واداشته بود.

از آنجا که فرعون با تعطیل کردن اندیشه ورزی در قومش، آنها را مطیع خود ساخته و از دایره اطاعت الهی خارج کرده بود، قرآن آنها را با صفت «فاسق» مذمت می کند.

با تعطیل شدن نیروی عقل، افراد به جای امور واقعی به امور باطل و غیر واقعی مشغول می شوند و در دام انواع خرافات و عقاید باطل گرفتار می آیند؛ تا آنجا که برای تقرّب به بت ها و خدایان دروغین، حاضر می شوند تمام اموال و احشام خود را به آنها ببخشند و حتّی فرزندان خود را به پای آنها قربانی کنند.

تدبر قرآنی



در این آیه دقت کنید. میان معنای آیه و آنچه گذشت چه ارتباطی وجود دارد؟

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ

كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء/۳۶)

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی نکن؛ زیرا گوش و چشم و دل، همه مسئول اند.

از سوی دیگر، اولیای حق در تمام مراحل دعوت خود، به برانگیختن قدرت عقل و اندیشه توجه دارند و حتّی آن را به عنوان یک هدف اساسی دنبال می کنند، امام علی (علیه السلام) درباره هدف بعثت انبیاء می فرماید:

...وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۱

(خدا انبیاء را فرستاد تا...) گنجینه های پنهانی عقل ها را برای انسان ها آشکار (و فعال) سازند.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز به عنوان ولی حق در جامعه، فعال کردن عقل و اندیشه انسان ها را دنبال می نمودند. خدا در قرآن به ایشان چنین سفارش می کند:

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... (آل عمران/۱۵۹)

مشورت با افراد در امور جامعه، عقل های ایشان را پویا می سازد و همت آنها را در انجام دادن امور اجتماعی تقویت می کند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳- برخورد بر اساس تحقیر یا تکریم انسان‌ها
 رهبران باطل برای افراد جامعه شرافت و کرامت قائل نیستند و برای رسیدن به اهداف خود،
 از ایشان بهره‌کشی می‌کنند. حضرت موسی علیه السلام درباره قوم فرعون، به مردم بنی‌اسرائیل
 یادآوری می‌کند:

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
 يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
 وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (ابراهيم/۶)

«یسوم»، از ریشه «سوم»، به معنای تکلیف و تحمیل کردن یک چیز بر دیگری است
 و اغلب در مورد شر و ظلم به کار می‌رود. «سوء» نیز به معنای بلای حزن‌آور و حادثه‌ای
 مکروه به کار رفته است.
 «استحیاء» نیز به معنای «طلب حیات» و زنده نگه داشتن است و در این آیه به زنده
 نگه داشتن زنان بنی‌اسرائیل برای کنیزی و خدمت اشاره می‌کند.

تدبرقرآنی

آیه (ابراهيم/۶) را به صورت روان ترجمه کنید و در اینجا بنویسید.

از سوی دیگر، رهبران حق، اساس تعامل خود با دیگران را حفظ کرامت آنها قرار
 می‌دهند و همواره بزرگداشت انسان‌ها را مد نظر دارند.
 خدا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
 حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (توبه/۱۲۸)

به یقین، آمد که رنج‌های شما
 بر او سخت است؛ و بر هدایت شما



۱- ترجمه آیه صفحه قبل را کامل کنید.

۲- آیا آیه‌ای از قرآن را که به موضوع «کرامت انسان» اشاره می‌کند، به خاطر دارید؟
آن را در کلاس بخوانید.

اختیار انسان‌ها در انتخاب «ولی»

هر فرد در جامعه مختار است که در جهت‌گیری کلی و سبک زندگی خود به سمت یک جبهه رو نماید و به جبهه دیگر پشت کند، اما نمی‌تواند در آن واحد به هر دو جبهه اقبال نماید؛ زیرا قرآن می‌فرماید:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ... (احزاب/۴)

و نیز نمی‌تواند به هر دو جبهه پشت کند و بگوید من هیچ مولایی ندارم؛ زیرا اگر به سمت جبهه حق توجه نکند و تحت ولایت ولی حق قرار نگیرد، قطعاً در جبهه باطل است و تحت ولایت باطل قرار می‌گیرد:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ ... (بقره/۲۵۷)

در آیه‌ای که خواندیم، نمی‌فرماید: «کسانی که به طاغوت ایمان بیاورند، طاغوت ولی آنهاست»، بلکه می‌فرماید: «هر کس به حق ایمان نیاورد و نسبت به آن کفر ورزد، طاغوت سرپرستی او را بر عهده می‌گیرد».

و این نشان می‌دهد که بار د ولایت الهی، طاغوت بر فرد مسلط شده و ولایت او را به دست خواهد گرفت.



از آیه ۴ سورة احزاب، چگونه می‌توانیم این گزاره را برداشت کنیم که «نمی‌توان هم‌زمان به دو جبهه روی آورد»؟

اطاعت از ولی و استقامت بر آن، منشأ قدرت اجتماعی

منشأ قدرت هر جامعه، وحدت و یکپارچگی مردمان آن است. براساس شواهد تاریخی گوناگون، هر اجتماعی که دچار تفرقه و اختلاف شده، آسیب دیده و به سوی ضعف و کاستی رفته است. از این رو، خداوند مؤمنان را از تفرقه و اختلاف به شدت نهی فرموده است:

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ

وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (انفال/۴۶)

اما از آنجا که افراد جامعه بر حول «ولّی» جامعه است که گرد هم می‌آیند و برای رسیدن به هدف اجتماعی مشترک تلاش می‌کنند، می‌توان «اطاعت از ولی» را منشأ قدرت اجتماعی در جامعه دانست.

بر این اساس، اگر ولّی جامعه به هر علتی آسیب ببیند یا از بین برود، ستون فقرات آن امت شکسته می‌شود و افراد، احزاب و گروه‌های درون آن اجتماع، مانند دانه‌های تسبیح از یکدیگر فاصله می‌گیرند. لذا در تعالیم اسلام و در قرآن کریم، پیوسته به اطاعت و حمایت از ولی و استقامت بر آن سفارش شده است.

در آیه‌ای که خواندیم، ابتدا به حمایت و اطاعت از رسول، فرمان داده شده است و سپس آحاد جامعه از نزاع و تفرقه نهی شده‌اند. در واقع، ترتیب عبارات آیه نشان‌دهنده آن است که اطاعت از ولی در جامعه، مانع نزاع و درگیری میان احزاب و گروه‌ها می‌شود و در نهایت، از قدرت و اقتدار آن جامعه محافظت خواهد کرد. سپس آیه، مؤمنان را به صبر فرمان می‌دهد و بر استقامت در پیروی از ولی تأکید می‌کند.

تدبرقرآنی



به نظر شما، چرا در این آیه پس از دعوت به اطاعت از خدا، دعوت به اطاعت از رسول خدا ﷺ نیز آمده است؛ در حالی که اطاعت از خدا شامل اطاعت از رسول او نیز می‌شود؟

اندیشه و تحقیق



تفکر اجتماعی خوارج با شعار: **لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**

چه بود که امیرالمؤمنین (ع) درباره آن فرمودند:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ

با توجه به آنچه آموخته‌اید، چگونه می‌توان آن را نقد کرد؟



ولایت در کلام «ولی»

«ولایت، یک معنای دقیق و ظریفی دارد. معنای اصلی آن عبارت است از پیوستگی، پیوند، درهم پیچیدن و درهم تنیدگی. چیزی که مفهوم وحدت، دست به دست هم دادن، باهم بودن، باهم حرکت کردن، اتحاد در هدف، اتحاد در راه و وحدت در همه شئون سیاسی و اجتماعی را برای انسان، تداعی می‌کند...»^۱.

«اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا یعنی اشتقاق کلمه ولایت معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی ناپذیری به هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفه سیاسی اسلام را در مسئله حکومت برای ما معنا می‌کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش‌بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه آنها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف باشد نه رابطه محبت و التیام و پیوستگی، این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی، منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه و محبت آمیز باشد»^۲.

۱- ۷۷/۱/۲۷: در دیدار با کارگزاران نظام.

۲- ۷۶/۲/۶: در دیدار با کارگزاران نظام.



درس دهم

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ



قرائت آیات

آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره مائده را قرائت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُم فإِنَّهُ مِنهٖم
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم
مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ
فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا
أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ
الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتِ
أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ
مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن
يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

چنانچه در درس قبل گذشت، «ولی» در هر جامعه، اراده‌های افراد را بر محور توحید یا طاغوت به یکدیگر پیوند می‌دهد. هر یک از جبهه‌های حق یا باطل بر محور ولی یا اولیایی شکل می‌گیرد که آن جبهه را به سمت نور یا ظلمت رهبری می‌کند. تاریخ همواره شاهد تقابل دو جبهه حق و باطل بوده است و بنابر تأکید قرآن، سرانجام روزی این مقابله و درگیری به پایان می‌رسد. در آن روز، جهان شاهد پیروزی و غلبه نهایی جبهه حق و تشکیل حکومت جهانی اسلام به دست اولیای الهی خواهد بود:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

(انبیاء/۱۰۵)

اما جبهه حق چه ویژگی‌هایی دارد که روزی پیروز نهایی میدان خواهد بود؟ به بیان دیگر، جبهه حق و جامعه اسلامی برای رسیدن به این پیروزی، چه ویژگی‌ها و شرایطی را باید در خود محقق سازد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، لازم است جبهه حق و ویژگی‌های یک جامعه ایمانی را توصیف کنیم.



ویژگی‌های جبهه حق

۱- همبستگی ایمانی بر مبنای اخوت دینی

قرآن کریم، از رابطه میان مؤمنان در جامعه، با عنوان «اخوت» یاد می‌کند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ... (حجرات/۱۰)

این رابطه بر محور توحید شکل گرفته و خداوند است که چنین اخوت و الفتی را میان مؤمنان ایجاد می‌کند:

فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا... (آل عمران/۱۰۳)



۱- راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، ص ۱۵، درباره معنای

ریشه «اخوت» می نویسد: أَخ : وهو المُشَارِكُ آخِرَ فِی

الْوِلَادَةِ مِنَ الطَّرَفَيْنِ أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا أَوْ مِنْ

الرِّضَاعِ . وَيُسْتَعَارُ فِی كُلِّ مُشَارِكٍ لِغَيْرِهِ فِی

الْقَبِيلَةِ أَوْ فِی الدِّينِ أَوْ فِی صَنْعَةٍ أَوْ فِی مُعَامَلَةٍ

أَوْ فِی مَوَدَّةٍ ، وَفِی غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمُنَاسِبَاتِ

نظر او را در کلاس بیان کنید.

۲- واژه «انما» در این آیه، چه معنایی به جمله می بخشد؟

۳- با استفاده از روش «تفسیر قرآن به قرآن» و مراجعه به آیه زیر،

بگویند برای اشاره به رابطه میان مؤمنان از چه واژه دیگری استفاده شده

است؟ با توجه به آنچه در درس قبل خواندید، این واژه به چه معناست؟

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... (توبه/ ۷۱)

با توجه به آنچه درباره معنای «اخوت» گفته شد، می توان گفت که در مفهوم «اخوت»

نیز مانند «ولایت»، نوعی پیوند، اتحاد و مشابهت میان طرفین وجود دارد؛ گاه این مشابهت

براساس رابطه نسبی و تولد از یک پدر و مادر است؛ گاه از نوع مشابهت در قبیله و محل

زندگی است و گاه نیز براساس یکسانی طرفین در یک دین و آیین است.



از واژه «اخ» در هر یک از این عبارات‌های قرآنی، برای اشاره به کدام نوع مشابهت استفاده شده است؟

وَآخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا... (قصص/۳۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا... (نمل/۴۵)

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا يٰحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا... (حجرات/۱۲)

اخوت ایمانی در قرآن

آیه «اخوت»، گذشته از جنبه «اخباری»، متضمن معنای «انشاء» نیز هست، یعنی نه تنها از برادری میان مؤمنان خبر می‌دهد بلکه میان مؤمنان از این جهت که دین و آیین واحدی دارند، پیوندی را تشریع و قرارداد می‌کند که آثار اخلاقی و اجتماعی به دنبال دارد. مؤمنان با قرار گرفتن در این رابطه، از گسستگی و تفرقه خارج می‌شوند و یک واحد منسجم و یک پارچه را شکل می‌دهند.

آیت الله جوادی آملی درباره اخوت ایمانی و آثار آن در جامعه می‌فرماید:

«قرآن کریم، افراد امت اسلامی را منسجم، هماهنگ و مرتبط با یکدیگر می‌داند و در اشاره به این واقعیت، گاه اخوت دینی آنان را به همه اعلام می‌کند و زمانی بالاتر از آن می‌فرماید شما اجزای یک واقعیت و یک پیکره هستید و ابعاض یک پیکر از یکدیگر جدا نیستند؛ لذا از آنها می‌خواهد یک جزء، به غیبت جزء دیگر نپردازد.

قرآن گاه دقیق‌تر از آن، از امت اسلامی به «نفس» تعبیر می‌کند و می‌فرماید: «خودتان را نکشید» و نیز «از خودتان عیب‌جویی نکنید». از اینجا معلوم می‌شود اگر کسی دیگری را کشت، مانند خودکشی است و اگر آبروی دیگری را ریخت، به آن می‌ماند که آبروی خود را ریخته است، بلکه «اگر دیگری را به ناحق کشت، گویا همه مردم را کشته است»؛ چرا که امت اسلامی به منزله یک نفس هستند.

سپس در جای دیگر می‌فرماید: «اموالتان را میان خود به باطل نخورید»؛ یعنی مال شما به منزله مال دیگری و مال دیگری به منزله مال شماست، چون هر کدام از شما عضو یک پیکره‌اید و با هم یک امت را تشکیل می‌دهید... شما و دیگران یک واقعیت منسجم و هماهنگ هستید. به این واقعیت هماهنگ خیانت نکنید. این آیه اگر می‌فرمود که هیچ فردی مال دیگری را نگیرد، فقط حرمت غصب فهمیده می‌شد اما از این تعبیر درباره «مال»، یا تعبیر «خودتان را نکشید» درباره «جان» یا تعبیر «از خودتان عیب جویی نکنید» درباره «آبرو» و تعبیر «بر خودتان سلام کنید» درباره «آداب و سنن زندگی»، افزون بر فهم احکامی تکلیفی، دانسته می‌شود که افراد جامعه اسلامی، امت واحدی را تشکیل می‌دهند.^۱

«این رابطه ایمانی در جامعه، چنان منسجم، متصل و مستحکم است که حتی با قتل نفس از بین نمی‌رود. قرآن در آیه قصاص، ضمن حفظ حق قصاص برای اولیاء دم، به آنان سفارش کرده که به سبب اخوت ایمانی، قاتل را عفو کنند؛ از این رو حتی با قتل عمد، اخوت ایمانی بین قاتل و ولی دم از بین نمی‌رود.»^۲

تدبرقرآنی



به این آیات مراجعه کنید: **حجرات/۱۲-۱۰، نساء/۲۹، بقره/۱۷۸**

در تفسیری که از آیت الله جوادی آملی خواندیم، به کدام قسمت از هر یک از این آیات اشاره شده است؟ آنها را در کلاس برای دوستانتان بیان کنید.

۱- تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۵۱۱-۵۱۰.

۲- تفسیر تسنیم، ج ۲۲، ص ۵۴۹.

در روایات نیز بر چنین رابطه مستحکم ایمانی میان افراد، بسیار تأکید شده است و مؤمنان در پیوستگی و انسجام نسبت به یکدیگر به ساختمانی که اجزای آن یکدیگر را نگه می دارند، تشبیه شده اند. رسول خدا ﷺ می فرماید :

الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ بِمَنْزِلَةِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا^۱

فعالیت کلاسی

این عبارات از امام خمینی ره را بخوانید.

«من امیدوارم که بین دولت های اسلامی یک اخوتی - اخوت اسلامی - همان طوری که قرآن امر فرموده است، پیدا بشود، که اگر این اخوت اسلامی در بین ممالک اسلامی پیدا بشود، یک قدرت عظیمی است که هیچ یک از قدرت های دنیا نمی توانند به پای آن باشند.»^۲

به نظر شما، اگر مسلمانان همین یک اصل اسلامی را رعایت کنند، چه ثمراتی در عرصه سیاست (موضوع فلسطین) و نیز اقتصاد جامعه اسلامی (تحریم اقتصادی ایران) به دنبال خواهد داشت؟

۲- شکل گیری ساختار حکومت بر محور «ولی»

به طور کلی در هر جامعه ای، شکل گیری روابط و جهت گیری های زندگی مردم تابع معادلات و تناسبات قدرت است، که بارزترین نوع آن، قدرت سیاسی و حاکمیت مستقر در جامعه است. نیروهای نظامی و امنیتی، تصویب قوانین، دستگاه های تبلیغاتی و اجرایی، معادلات اقتصادی و... که در شکل دادن به زندگی مردم نقش فراوانی دارند، همه و همه یا در دست حکومت اند یا حکومت به صورت قابل توجهی در آنها مؤثر است.

۱- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۵۰.

۲- صحیفه امام خمینی ره، ج ۸، ص ۸۸.

از این رو اگر بخواهیم دین خدا حاکم باشد و جهت‌گیری‌های زندگی مردم بر اساس دستورات الهی شکل بگیرد، باید حکومت به دست اولیای الهی باشد. اصولاً معنای ولایت، به معنای سرپرستی امور انسان‌ها و تدبیر آنها، تنها در قالب ایجاد حکومت و برقراری نظام‌های اجتماعی تحقق خواهد یافت.

بر این اساس دومین ویژگی جبهه حق، شکل‌گیری حکومت الهی در جامعه و حضور ولی در رأس آن می‌باشد. چنانچه پیش از این گذشت، هدف از بعثت انبیا نیز صرفاً کار فرهنگی نبوده و ایشان به دنبال تشکیل حکومت در سطح جامعه بوده‌اند. اگر نگاه مردم جامعه به انبیا و اولیای الهی تنها به عنوان افرادی مقدس، قابل احترام و اخلاقی باشد، هیچ‌گاه رسالت ایشان کامل نمی‌شود و اهداف عالی دین محقق نمی‌گردد.

امام خمینی رحمته الله علیه در وصیت‌نامه خود می‌نویسند :

«آنچه گفته شده و می‌شود که انبیا به معنویات کار دارند و حکومت دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف‌آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خون‌خوار است، زیرا آنچه مردود است، حکومت‌های شیطانی و دیکتاتوری است... اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، از بزرگ‌ترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است.»^۱

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) نیز در همین رابطه تأکید می‌کند :

«انبیا مظهر اقتدار پروردگار در میان بشر بودند. آنها که نیامدند مردم را فقط نصیحت کنند. نصیحت و تبلیغ، بخشی از کار پیغمبران است. پیغمبران همه آمدند تا جامعه‌ای را براساس ارزش‌های الهی به وجود آورند... دین در هیچ زمانی نمی‌تواند اثر خود را ببخشد، مگر اینکه زمامداری، حاکمیت و اقتدار، در آن وجود داشته باشد.»^۲

۱- صحیفه نور، جلد ۲۱، صفحه ۱۷۷.

۲- ۷۴/۲/۲۸، دیدار با کارگزاران نظام.

اجتناب از طاغوت

با توجه به آنچه گذشت مؤمنان در جامعه اسلامی باید همواره برای برپایی و تقویت حکومت ولی الهی تلاش کنند و با حضور در میدان، انسجام و اتحاد، جبهه حق را در مقابل جبهه باطل قوت بخشند. خالی کردن صحنه و تنها گذاشتن ولی حق، سبب غلبه جبهه باطل، تسلط طاغوت بر مردم و در نهایت، گمراهی توده‌های مردم خواهد شد.

اهمیت همراهی ولی حق در مقابل جبهه باطل تا آنجاست که حتی یک فرد مسلمان اگر با زندگی در کشوری که تحت ولایت طاغوت است و انجام دادن فعالیت‌های مختلف علمی و اجرایی، موجب تقویت جبهه باطل و رشد علمی و فرهنگی آن شود، کار مذموم و ناپسندی انجام داده است؛ چرا که علم و هنر او می‌توانست در خدمت حکومت حق و تقویت آن قرار گیرد؛ در حالی که نقطه مقابل آن را تقویت کرده است.

دانشمندی را در نظر بگیرید که تحت تسلط و حکومت طاغوت زندگی می‌کند. او فردی بسیار منظم، قانون‌مدار و اهل تحقیق است. اهل نماز اول وقت و روزه و خمس است و سر هر ماه نیز بخشی از درآمدهای خود را به خیریه محل کمک می‌کند. از قضا، وی اختراعاتی نیز دارد که در کارخانه‌های آن کشور به کار گرفته شده است و به قول معروف، چرخ صنعت را می‌چرخاند. او به ظاهر فردی موفق، شایسته تقدیر و در دنیا و آخرت سعادتمند است، اما در حقیقت اینطور نیست؛ زیرا او نکته‌ای مهم و اساسی را فراموش کرده است. در یک نگاه اجتماعی و کلان، فعالیت‌های او به قدرتمندتر شدن حکومت کفر انجامیده و سرمایه‌های ولایت طاغوت را افزایش داده است.

در واقع، آن حکومت با بهره‌مندی از نتایج تحقیقات و تلاش‌های امثال این دانشمند است که قدرت نظامی و تسلیحات جنگی تدارک دیده و کشورهای ضعیف را به استضعاف می‌کشد.

انسان باید با بصیرت به این نکته بیندیشد که از ثمره زندگی و تلاش او چه گروهی بهره‌مند و کدام گروه متضرر می‌شود؟ زندگی و تلاش‌های او در خدمت جریان حق است یا تقویت جریان باطل؟!

براین اساس، نبرد مؤمنان در مقابل جبهه باطل، نبردی جمعی است نه فردی. پیش‌تر از آنکه ببینیم یک فرد چگونه می‌جنگد، باید ببینیم در کدام اردوگاه و به نفع چه کسی شمشیر می‌زند؟

از این رویکی از دو رکن اصلی دعوت انبیا، همواره اجتناب از طاغوت بوده است :

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ... (نحل/۳۶)

یکی از آسیب‌های جامعه امروز این است که عده‌ای خود را تحت ولایت الهی و ولی حق می‌دانند؛ حال آنکه اجتناب و براءت لازم را از ولایت طاغوت ندارند و این یکی از موانع جدی بر سر راه موفقیت جامعه اسلامی است.



در معنای این آیه دقت کنید؛

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ
وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ ۶۰)

آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو و پیش
از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند، (با این حال) می‌خواهند داوری
میان خود را به سوی طاغوت ببرند؛ با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان
کفر ورزند.....

با توجه به این آیه، چه ارتباطی میان معنای آیه و قاعده «نفی
سبیل» وجود دارد؟

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که نجات و سعادت جامعه در گرو همراهی با «وَلِيِّ اللَّهِ»
و بدبختی و ضلالت جامعه در اثر همراهی با ولایت طاغوت است. بر این اصل اساسی در
تعالیم اسلام بسیار تأکید شده و حتی اعمال و رفتار انسان‌ها پس از رعایت این اصل مهم
است که مورد توجه قرار می‌گیرد. به این معنا که زندگی، تحت ولایت الهی اهمیت دارد و
انسان‌ها را به سوی سعادت سوق می‌دهد؛ هرچند افراد تحت ولایت الهی در اعمال و رفتار
خود، گاهی تقصیرها و گناهانی هم داشته باشند^۱.
از سوی دیگر، زندگی تحت ولایت طاغوت، انسان‌ها را از سعادت دور می‌کند؛ هر
چند این افراد اهل نیکوکاری و کارهای خوب باشند.

۱- باید توجه داشت که تبعیت از هوای نفس و ارتکاب گناهان فردی، بر اثر تکرار و تداوم به تدریج دست فرد را از دست ولی
خارج می‌کند و او را در مسیر شقاوت قرار می‌دهد.

مقام معظم رهبری (مدّله‌العالی)، این مفهوم را در قالب یک مثال بیان کرده‌اند. توضیح دهید که مثال زیر چگونه این مطلب را روشن می‌کند.

«بنده این مطلب را تشبیه می‌کنم به اینکه فرض کنید شما از مشهد سوار ماشین شدید، برای رسیدن به هدف معین مثلاً نیشابور؛ اگر چنانچه این ماشین به سوی نیشابور حرکت کند، شما حتماً به هدف می‌رسید و اگر این ماشین به جای دیگر مثلاً سرخس برود، خب مسلم است که شما به هدف نمی‌رسید. حالا در آن ماشین که دارد به طرف نیشابور می‌رود و شما را به هدفتان می‌رساند، اگر مسافران با ادب، مهربان و خوش‌رفتار باشند، چه بهتر، اگر هم با آداب انسانی و احسان با هم معاشرت نکردند، بالاخره به نیشابور هدف می‌رسند؛ اگرچه در بین راه یک قدری بد کردند، آن بدی‌ها هم البته یک سزایی و آثاری خواهد داشت. آن آثار را هم مجبورند متحمل بشوند اما به هدف می‌رسند. برخلاف ماشین که باید شما را به نیشابور برساند، اما دارد به نقطه مقابل نیشابور می‌رود. اگر چنانچه در این ماشین، همه افراد با ادب و با احترام با همدیگر رفتار کنند، اما آیا به هدف خواهند رسید؟

در مثال اول، راننده، یک راننده راه‌بلد بود، «امام من الله» بود، آنها را به هدف رساند، اگر چه بد اخلاق بودند. در مثال دوم، راننده امین نبود، هواپرست بود، در سرخس کاری داشت، کار خودش را بر خواسته مردم مقدم کرده بود، داشت می‌رفت آنجا؛ اینها مسلم به هدف نخواهند رسید، اگر چه داخل ماشین خیلی هم خوش‌رفتار باشند.»^۱

تقویت جبهه حق، مقدمه ساز ظهور

تا اینجا با ویژگی‌های جبهه حق و لوازمی که برای پیروزی نهایی در مقابل جبهه باطل به آن احتیاج دارد، آشنا شدیم. دلیل تأکید فراوان بر موضوع اندیشه اجتماعی اسلام و بیان ویژگی‌های جبهه حق برای پیروزی در مقابل جبهه باطل، این است که تلاش برای تحقق این ویژگی‌ها در جامعه دینی، مقدمه ساز پیروزی نهایی حق در جامعه یا همان «ظهور» خواهد بود؛ به این صورت که این نوع اندیشه در درجه اول، موجب اتحاد و ارتباط مؤمنان با یکدیگر در سراسر جوامع اسلامی می‌شود و در درجه دوم، افراد این جوامع را برای استحکام بخشی پایه‌های حکومت اسلامی بر محور «ولی حق»، به میدان می‌آورد.

به صحنه آمدن مؤمنان نیز به نوبه خود موجب تقویت جبهه حق در تقابل با جبهه باطل در عرصه اجتماعی و بین‌المللی می‌شود که در نهایت، این تقابل تاریخی با ظهور منجی به نهایت خود می‌رسد و غلبه نهایی حق در کل جهان محقق می‌گردد.

به تعبیر شهید مطهری رحمته الله، ظهور، یک کودتا یا انقلاب بدون پشتوانه و سابقه نیست بلکه: «حلقه‌ای است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل، که به پیروزی نهایی اهل حق منتهی می‌شود»^۱.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص/۵)

اندیشه و تحقیق



داستان آفرینش انسان و سجده ملائک و کفر ابلیس را به یاد بیاورید. از این داستان، چگونه می‌توان این گزاره را نتیجه گرفت که: «راز قبولی عبادت و تقرب انسان به سوی خدا، اطاعت از نماینده الهی و خضوع در مقابل ولی اوست، نه فقط اطاعت از خدا»

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۴۳۸ - ۴۳۷.



مَثَل نماز جماعت

آیا تا به حال درباره عبادتی گروهی مانند «نماز جماعت» فکر کرده‌اید؟ در یک نماز جماعت، علاوه بر اینکه افراد باید شرایط صحت یک نماز فردی را حفظ کنند، احکام و آداب دیگری را نیز باید رعایت نمایند تا نماز جماعت به صورت صحیح برپا شود.

در نماز جماعت، مؤمنان در صفوف به هم پیوسته، دوشادوش یکدیگر قرار می‌گیرند و شرط صحت نماز هر فرد، قرار گرفتن او در صف اتصال مؤمنان است؛ به نحوی که اگر این اتصال قطع شود، نماز او باطل می‌شود.

در رأس این جماعت، شخصی عادل و آگاه به احکام، به عنوان «امام جماعت» قرار می‌گیرد که جماعت مؤمنان با تیت «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» به او متصل می‌شوند و اجزای نماز را پشت سر و به تبعیت از او انجام می‌دهند، تا بدین وسیله به خدا تقرب یابند. اگر نمازگزاری اجزای نماز را خیلی دیرتر و یا زودتر از امام جماعت به جا آورد، نماز او باطل می‌شود زیرا شرط صحت اعمال، تبعیت دائم از امام جماعت در لحظه لحظه نماز است. چنین نمازی است که آثار فراوان به دنبال دارد و هر چه به تعداد افراد آن افزوده شود، این آثار تجلی بیشتری می‌یابند؛ به گونه‌ای که اگر عدد افراد از ده نفر تجاوز کند، ثواب آن نماز قابل شمارش نیست!

با دقت در آنچه گذشت، می‌توان گفت که مَثَل جامعه اسلامی نیز همین گونه است.

مؤمنان در جامعه اسلامی برای رسیدن به رشد و سعادت، اولاً باید بر محور حق و توحید به یکدیگر متصل شوند و ید واحدی را شکل دهند. سپس، این ید واحد باید با هدف «قُرْبِ إِلَى اللَّهِ» به ولی الهی متصل شود و

نظامی شکل گیرد که در رأس آن «ولی الله» قرار دارد و او پرچم دار اجرای عدل و خداپرستی در جامعه است. در این حالت، جامعه‌ای بر مبنای اراده الهی شکل می‌گیرد و هر چه بر تعداد مؤمنان در این جامعه افزوده شود، آثار و برکات بسیاری به دنبال داشته و استقامت، قدرت و استحکام آن به حول و قوه الهی در مقابل آسیب‌ها و تهدیدها افزایش می‌یابد. چنان که در سوره انفال می‌خوانیم:

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ

يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (انفال/۶۶)



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی جهت ایفای نقش خطیر خود در اجرای سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش و برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، مشارکت معلمان را به‌عنوان یک سیاست اجرایی مهم دنبال می‌کند. برای تحقق این امر در اقدامی نوآورانه سامانه تعاملی بر خط اعتبارسنجی کتاب‌های درسی راه‌اندازی شد تا با دریافت نظرات معلمان درباره کتاب‌های درسی نونگاشت، کتاب‌های درسی را در اولین سال چاپ، با کمترین اشکال به دانش‌آموزان و معلمان ارجمند تقدیم نماید. در انجام مطلوب این فرایند، همکاران گروه تحلیل محتوای آموزشی و پرورشی استان‌ها، گروه‌های آموزشی و دبیرخانه راهبری دروس و مدیریت محترم پروژه آقای محسن باهو نقش سازنده‌ای را بر عهده داشتند. ضمن ارج نهادن به تلاش تمامی این همکاران، اسامی دبیران و هنرآموزانی که تلاش مضاعفی را در این زمینه داشته و با ارائه نظرات خود سازمان را در بهبود محتوای این کتاب یاری کرده‌اند به شرح زیر اعلام می‌شود.

اسامی دبیران و هنرآموزان شرکت‌کننده در اعتبارسنجی کتاب علوم و معارف قرآنی (۳) – کد ۱۱۲۲۳۴

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	محمد رضا عباسی نشقی	شهر تهران	۱۶	مهدی پیرمردیان	اصفهان
۲	صدیقه عبداللهی	فارس	۱۷	فرح روح نیکان	شهر تهران
۳	ربعلی شیران خانقاه	اردبیل	۱۸	رضوان بهاری	اصفهان
۴	سعیده سادات قریشی	قزوین	۱۹	فرح توحیدی	کرمانشاه
۵	فرشته خوشدست	کرمان	۲۰	افسانه نادری نژاد	البرز
۶	مسعود رستنده	همدان	۲۱	ناهید کارگر	هرمزگان
۷	حجت یزدانی سولا	اردبیل	۲۲	فریبا نجفی کیا	ایلام
۸	طاهره پدرام فر	ایلام	۲۳	عباس احمدی	مازندران
۹	اعظم رئوف	آذربایجان شرقی	۲۴	محسن قنبری	خراسان جنوبی
۱۰	کبری رستمی	شهرستان‌های تهران	۲۵	زهرا مکی نصیرایی	هرمزگان
۱۱	طیبه هجری	بوشهر	۲۶	فرزانه جمشیدیان	لرستان
۱۲	مشهود غفاری	زنجان	۲۷	مسعود محمدی	مازندران
۱۳	رویا ربانی	همدان	۲۸	حامد واحدی	گلستان
۱۴	فرح همت دار	فارس	۲۹	زهرا رستگاری	خوزستان
۱۵	حسین بابایی نیا	مرکزی	۳۰	بی بی زهرا حسینی	خراسان جنوبی

